

UNIVERSAL
LIBRARY

OU_228130

UNIVERSAL
LIBRARY

TIGHT BINDING BOOK

OSMANIA UNIVERSITY LIBRARY

Call No.

۹۲۸۵۹/۵

Accession No.

۳۶۰۵

Author

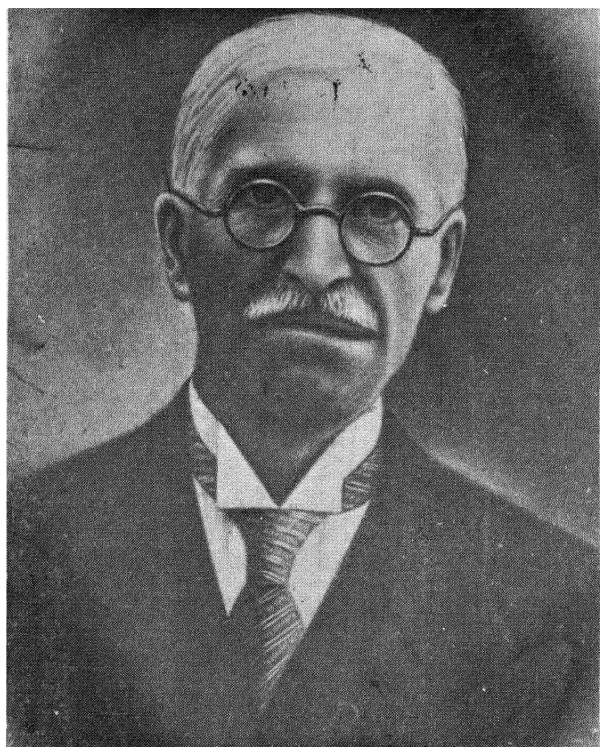
۳۶۰۵

Title

قرنویں - ۱
قرنویں ایرج افشار
یادداشتہ قرنویں - جلد اول

This book should be returned on or before the date last marked below.

بها : ۸۰ ريال



محمد قزوینی

(۱۲۹۴ ق . -- ۱۳۲۸ ش .)

مقدمه

پس از فوت علامه مرحوم محمد قزوینی، دانشگاه تهران در صدد برآمد که کتابها و یادداشت‌های علمی و لغوی و تاریخی او را بدست بیاورد و از پراکندگی و فنا محفوظ بدارد. باین منظور کتابخانه آن دانشمند را که اغلب نسخ آن متضمن یادداشت‌های گرانبها بود از بازماندگانش خریداری کرد و بکتابخانه دانشکده ادبیات منتقل و منضم ساخت و در دسترس اهل تحقیق و دانش قرار داد.

از جمله آثاری که از آن علامه فقید در اختیار دانشگاه تهران درآمد مجموعه یادداشت‌هایی است که روی اوراق کوچک در طی سالیان دراز مطالعه و تحقیق فراهم آورده بود. این یادداشت‌ها که خود علامه فقید آنها را «ورiquats» (Les fiches) خوانده است درباره نکات مختلفی است که ضمن مطالعات مورد توجه آن مرحوم واقع شده و آنها را بر اوراق یادداشت ثبت کرده تا در موقع لزوم مورد استفاده قرار دهد. بنابراین هیچیک از آنها صورت مدون و مرتبی ندارد و بقصد انتشار نوشته نشده و بهمین سبب در انشای آنها تأملی صورت نگرفته است. با اینحال مجموعه آنها بسیار گرانبهاست و همه کسانی که اهل تحقیق در زبان و تاریخ ایرانند از مطالعه این یادداشت‌ها

بهره وافی میتواند برد .

این یادداشتها را با چندین دفتر که مطالب مدون و بنسبت کاملتر درباره نکات تاریخی و مسائل لغوی دربرداشت دختر علامه فقید از پاریس بخدمت جناب آقای سید حسن تقی زاده ارسال داشت. جناب آقای تقی زاده با علاقه خاصی که بحفظ آثار ادبی عموماً و آثار مرحوم قزوینی خصوصاً دارند بتصور اینکه این یادداشتها برای فراهم آوردن وسائل طبع و نشر آنها برای ایشان فرستاده شده فوراً درصدد اقدام برآمدند و از جمعی استادان و دانشمندان در منزل خود دعوت کردند تا درباره کیفیت تدوین و طبع این یادداشتها تصمیمی اتخاذ نمایند. درین انجمن مقرر شد که یادداشتها در اختیار دانشگاه گذاشته شود تا بانشار آن اقدام کند .

پس از آنکه اداره انتشارات دانشگاه بتدوین و ترتیب این یادداشتها مأمور شد نخست برای آنکه این آثار گرانبها از هر گونه دستبرد و تصرف محفوظ بمانند آنچه را تحویل گرفته بود بدقت شمرد و ثبت کرد و در محل امنی قرارداد .

سپس آقای ایرج افشار کتابدار کتابخانه دانشکده حقوق را مأمور کرد که این یادداشتها را تدوین نماید و بر طبق روشی که برای این عمل مقرر شده بود بطبع برساند. اصول این روش چنین است :

۱ - تنظیم یادداشتها بحسب عنوان آنها و بترتیب الفبا انجام میگردد .

۲ - در سواردی که عنوان صریحاً و مستقیماً مربوط بمطلب

نیست بلکه اشاره یا رمز و کنایه است* عنوان در موقع تدوین و چاپ در قلاب [] گذاشته میشود .

۳- یادداشتها پس از تنظیم برای چاپ رونویس میشود تا اصل آنها سالم و محفوظ بماند .

۴- یادداشتهایی که خود آن مرحوم یکجا جمع کرده و مربوط بمطلب واحدی است همه ذیل همان عنوان کلی نوشته میشود و در صورت لزوم مطالب مختلف آنها در جای مناسب مجدداً ثبت و بصفحه سابق ارجاع میگردد .

۵- پس از خاتمه طبع هر جلد فهرستهای متعدد بحسب انواع مطلب مانند لغت و تاریخ و جغرافیا و جز اینها تهیه میشود تا خواننده بتواند یادداشتهای مربوط بمطلبی را که بدان علاقمند است بسهولة بیابد .

قسمت نخستین این یادداشتها اکنون در دسترس خوانندگان قرار میگیرد . در ضمن رونویس یادداشتها تا حدی که میسر بوده است باصل مآخذ مراجعه شده است تا هر گاه سهواً قلمی روی داده باشد یا در خواندن خط علامه فقید که اغلب سریع نوشته شده اشتباهی دست بدهد با دقت رفع گردد .

در بعضی از موارد علامه فقید محل شماره صفحه یا تاریخی را سفید گذاشته بود تا بعداً تکمیل کند و مجال آنرا نیافته بود . چون بمراعات شرط امانت در تدوین و انتشار این یادداشتها از هر گونه اضافه و نقصان و تصرف پرهیز لازم بود این سقطات همچنان باقی مانده است .

موجب کمال تأسف است که خانم سوزان قزوینی دختر علامه فقید چندی پس از شروع طبع یادداشتها از نظر خود عدول کرد و باصرار تمام یادداشتها و جزواتی را که بخدمت

جناب آقای تقی زاده فرستاده بود پس گرفت و از انتشار آنها
جداً ممانعت کرد. (۱)

بنابرین فقط قسمتی از یادداشتها که زیر چاپ بود
در تصرف دانشگاه باقی ماند و اینک جزء اول آنها منتشر
میشود.

دانشگاه امیدوار است بقیه این قسمت را که تحت
طبع است و همچنین سایر یادداشتهای نفیس علامه فقید را که
در اوراق کتابهای او ثبت شده و خوشبختانه بوسیله خرداری
در تصرف دانشگاه درآمده است بتدریج منتشر نماید.

دکتر علی اکبر سیسی *

۱- خوشبختانه اکنون که چاپ دوم جلد اول یادداشتهای قزوینی نشر میشود
همه یادداشتهای مورد نظر مجدداً باتوجه جناب آقای سیدحسن تقی زاده در اختیار
دانشگاه درآمد و فهرست اجمالی آنها در آغاز جلد سوم بدست داده شد. برای اطلاع
بر کیفیت و کمیت یادداشتها به مقدمه جلد مذکور مراجعه شود.

☆ - این مقدمه را دانشمندگرامی جناب آقای دکتر علی اکبر سیسی
در هنگامی مرقوم فرمودند که مقام ریاست دانشگاه را در عهده کفایت داشتند.

یادآوری چند نکته

نخستین چاپ جلد اول یادداشتهای قزوینی در سال ۱۳۳۲ بپایان رسید و پس از یک سال نسخه های آن کمیاب شد. اینک جلد اول این یادداشتهای نفیس و مفید برای اینکه در دسترس استفاده کنندگان تحقیقات مرحوم علامه محمد قزوینی باشد از طرف دانشگاه طهران تجدید چاپ میشود.

چون چگونگی این یادداشتها و مقدار آنها و دیگر نکاتی را که لازم بود به تفصیل در مقدمه جلد سوم (چاپ ۱۳۳۶) نوشته ام و در مقدمه جناب آقای دکتر علی اکبر سیاسی نیز بعد لازم بیان مطلب شده است لذا تکرار آن مطالب را جائز نمیدانم و خواستاران گرامی را به مقدمه جلد سوم راهنما می‌شوم.

در باب حالات روحی و شیوه تتبع و افکار بلند و بخصوص دقت تحقیق مرحوم قزوینی دانشمندان ارجمند آقایان سید حسن تقی زاده و ابراهیم پورداود آنچه را بایست گفت در مقدمه جلد سوم نوشته اند و جای آنست که خوانندگان به آن دو مقاله مراجعه کنند.

سرگذشت مرحوم قزوینی و حوادث زندگانی او را، هم خودش تحریر کرده است که اکنون در دست داریم و هم یاران و دوستان و ارادتمندانش نوشته اند که در مجله ها و یادبودنامه ها چاپ شده است.

برای اینکه در سلسله «یادداشتهای قزوینی» نیز ترجمه احوال علامه فقید یاد شده باشد تصمیم کرده ایم در مقدمه جلد چهارم که زیر چاپ است مقاله ای مفصل با ذکر همه منابع و بدست دادن فهرست دقیق آثار او بطبع برسانیم و امیدست پسند خاطر مشتاقان واقع افتد



در خصوص اختصارات و نشانه‌هایی که مرحوم قزوینی در تحریر این یادداشتها بکار برده است نکته‌هایی در مقدمه چاپ اول بچاپ رسیده بود که با مختصر تصرفی در اینجا بطبع میرسد .

مرحوم علامه قزوینی برای تسهیل و تسریع در نوشتن یادداشتهای خود اختصارات و نشانه‌هایی بکار برده است که عیناً در چاپ مراعات و نقل شد .



- اینک توضیحات و نکته‌هایی راجع بآن اختصارات و نشانه‌ها جهت توجه خوانندگان گفته می‌شود :

* - نام برخی از کتابها در بسیاری از موارد باختصار ذکر شده است :

طرائق - طرائق الحقایق ،

روضات - روضات الجنات ،

جامع - جامع التواریخ رشیدی ،

نفحات - نفحات الانس ،

راحة - راحة الصدور ،

الادبا - معجم الادباء ،

حث - الحوادث الجامعة ،

خل - اشاره به وفیات الاعیان تألیف ابن خلکان ،

ثر - اشاره به الکامل تألیف ابن الاثیر ،

* - در برخی از موارد بجای نام کتاب ، نام مؤلف و یا مصحح آمده است .

مثلاً یاقوت برای معجم البلدان ، برزین برای قسمتی از جامع التواریخ رشیدی که او بطبع رسانیده است .

* - در بعضی موارد به نسخه‌های خطی کتابها رجوع داده میشود ، درحالیکه

آن کتابها بعد ها بچاپ رسیده است . ناچار باید توجه داشت که شماره‌های ذکر شده در یادداشتها اشاره به ورق نسخه‌های خطی است ، مانند نسخه‌های خطی

شد الازار، سبط العلی، تاریخ بیهق، مجمل التواریخ و القصص، زبدة التواریخ و جزاینها.

بعضی از نسخه ها با نشانه و شماره کتابخانه ای که مالک آن نسخه است نشان داده شده است. مانند Or 3587 که اشاره به نسخه تاریخ بیهق متعلق به کتابخانه «بریتیش موزیم» است.

* - روی برخی از یادداشتها تاریخ نگارش آنها بتاریخ مسیحی قید شده است. در چاپ نیز عیناً درست چاپ عنوان نقل گردید.

✦ - اختصاراتی که در این یادداشتها بکار رفته بشرح زیر است :

- ظ : ظاهراً . در بعضی از موارد نیز بتکرار ذکر شده است بسبب شدت احتمال ، یعنی بصورت «ظاظ» -

- ج : جلد

- ص : صفحه

- ن : نسخه بدل .

f. a-b : (= folio) نشانه ایست که در زبانهای اروپائی برای برگ (ورق

کتاب) بکار میرود . مقصود از حرف a که در بالای f قرار داده میشود روی برگ (= recto) و از حرف b پشت برگ (= verso) است . شماره ای که در پهلوی f گذاشته میشود (a یا b را در بالای آن قرار میدهند) شماره برگ مورد نظر از نسخه خطی است .

✦ - در رونویس کردن یادداشتها چون بعضی از کلمات خوانده نشد در چاپ

جای آنها سفید گذاشته شد و در زیر صفحه نیز موضوع جهت توجه یادآوری گردید . در دوسه جای دیگر که از چاپ بعضی کلمات و سطور بمناسبتی خودداری شد در حاشیه همان صفحه نوشته شد و بجای کلمه حذف شده خطی (باین شکل -) گذاشته شد .

مرحوم قزوینی در بسیاری از این یادداشتها به یادداشتهای دیگر خود که در

دفترهای جداگانه نوشته شده رجوع داده است . نام آنها و آنچه از آنها اکنون موجود

و در اختیار دانشگاه است در مقدمه جلد سوم مذکور افتاده است .

✻.. مرحوم قزوینی برای بعضی از مطالب روی برگه های متعدد یادداشت هایی فراهم کرده است که دارای عنوان واحدست . در چاپ نیز این یادداشت ها پشت سر هم بچاپ رسید. اما برای اینکه معلوم باشد که هر قسمت در کدام «وريقه» بوده است در آغاز هر مطلب تازه علامتی (باین شکل |) قرار داده شد . یعنی اگر در زیر یک عنوان چهار بار این علامت تکرار شده باشد نشان آنست که آن مطالب را مرحوم قزوینی در چهار وهله نوشته و هر یک بر روی ورق خاصی بوده است .

یادداشت‌های قزوینی

حرف « الف »

آبسکون :

دوسه جا عابسکون ، درسیره جلال الدین (؟) ظاهر آ ، یا کتابی دیگر که همین روزها میخواندم ، مکرر دوسه مرتبه . بعد درسیره جلال الدین مستعجلاً گشتم بهیچوجه پیدا نکردم ، حالا قریب یقین دارم که در کتاب البدء والتاریخ است که دوسه مرتبه عابسکون نام برده شده است بجای آبسکون ، رجوع شود ان شاء الله .

آبله افرنگ ، [مرض] :

چه مرضی بوده ؟ با احتمال بسیار قوی بقرینه آنکه در تذکره شیخ داود انطاکی سیفلیس را با تمام علائم وامارات و معالجه باز یقین ذکر کرده و آنرا حب افرنجی مینامد باید مراد از آبله افرنگ هم همین سیفلیس باشد ، اعاذنا الله منه .
« و او بواسطه غلبه مرض آبله افرنگ آهنگ گوشه گیری کرد . » (تحفه سامی ص ۶۱)

آتش زنه :

بمعنی چقماق یا سنگ چقماق . (مثنوی ۸۵ : ۲) .

الآجرومیه :

لمحمد بن محمد بن داود الصنهاجی المشهور بابن آجروم بفتح الهمزة الممدودة و ضم الجیم والراء المشددة ومعناه بلغة البربر الفقير الصوفی . (بغية الوعاة ۱۰۲)

آخو اژد : اطلاق آن بر یکی از علماء .

= آخوند = آقاخواند ، مثل میرخوند (حبیب السیر جزو ۳ جل ۳ ص ۳۴۵ ، و شاید این اول مرتبه باشد که این کلمه را در کتب می بینیم) .

آخوند :

« مولانا فصیح الدین محمد نظامی [متوفی در سنه ۹۱۹] ، و مقرب حضرت سلطانی [امیر علی شیر ظ] اکثر متداولات را در شاگردی مولانا فصیح الدین مطالعه کرد

و از آن جناب با خواند تعبیر نموده شرایط تعظیم و تکریمش بجای می آورد ، تدریس مدرسه اخلاصیه ... تعلق با خواند میداشت .» (حبیب السیر جزو ۳ از جلد ۳ ص ۳۴۵) ، رجوع شود نیز با کبرنامه ابوالفضل علامی ج ۱ ص ، و نیز بتاریخ بدائونی ظ .

آداب المتعلمین :

لنصیر الدین الطوسی . (مستدرک ۳: ۳۷۲)

آذربایجان :

«مردی آذرباد نام در عهد او [شاپور ذوالاكتاف] در آذربایجان دعوی پیغمبری کرد . اهل آن ولایت متابع او شدند . آذربایگان بدو باز خوانند الخ .» (گزیده ، طبع برون ، ص ۱۰۹) .

«بهرام [گور] بهانه زیارت آتشخانه عزیمت آذربایجان کرد . ارکان دولت تصور کردند که بگریخت ... بهرام از آتشخانه آذربایجان براه کوه مور بخراسان رفت و برخاقان شبیخون برد و او را بکشت ، لشکر ترک منهزم شد و بهرام گور غنیمت فراوان یافت ... و مظفر باز آمد . مرز میان ایران و توران او پدید کرد و بر سر حد منارها ساخت تا از طرفین تصرفها نمایند .» (ایضاً ، ص ۱۱۳) .

رجوع شود نیز باشپیگل «آثار قدیمه ایران» ج ص ، در «ایران شهر» مرکوارت وجه تسمیه آنرا ظاهرأ ندارد .

|| زبان اهل آذربایجان (زبان نشان مقصود است کما ذکره بالصراحة : ولغات)

پهلوی بوده است بتصریح ابن المقفع . (الفهرست ۱۳)

«واهل مدن آذربایجان و کورها اخلاط من العجم الآذرية والجاودانية القدم (?) اصحاب مدينة البذ التي كان فيها بابك ثم نزلتها العرب لما فتحت» (کتاب البلدان ، دخویه ۲۷۲: ۷) ، رجوع شود نیز بآثار البلاد در تحت «تبریز» (ظ) که میگوید تا کنون از ترک محفوظ مانده است .

|| ولسان اهل آذربایجان و ارمنیه و الران الفارسیة و العربیة غیر ان اهل دبیل

و جویاها یتکلمون بالارمنیة و نواحی بر ذعة لسانهم الرانیة .» (اصطخری ص ۱۹۱-۱۹۲)

«فاما لسان اهل اذربيجان واكثر اهل ارمينية فالفارسية تجمعهم والعربية بينهم مستعملة وقل من يتكلم بها فمن يتكلم بالفارسية لا يفهم بالعربية ويفصح بهامن التجار وارباب الضياع و لطوائف من [فى] الاطراف من ارمينية و ماشا كلها السنة اخرى يتكلمون بها كالارمينية مع اهل ديبل ونشوى ونواحيهما وتتكلم اهل برذعة بالرافية.» (ابن حوقل ص ۲۵۰)

[ابن حوقل باصطخري در جميع جزئيات وکليات تقريباً يکى هست . نميدانم کدامیک از روى ديگرى استنساخ کرده است]
«والخزر الغلص لسانهم غير لسان الترك والفارسية ولا يشاركه لسان من السنة الاسم.» (ابن حوقل ۲۸۱)

|| «فتتبع الاشعث بن قيس حاناً حاناً (والحن الحائر فى كلام اهل اذربيجان)
فتفتحها.» (کذا بعينه - فتوح البلدان ۳۲۸)

«ومن لغات الفرس الفهلوية وبها كان يجرى كلام الملوك فى مجالسهم وهى لغة منسوبة الى بهلة وبهلة اسم يقع على خمسة بلدان اصفهان والرى وهمذان وماء نهاوند واذربيجان» (مفاتيح العلوم ۱۱۶-۱۱۷) . مر کوارت هم در ايرانشهر ص ۱۲۳ ح ۵ ميگويد که اصلاً زبان حقيقى پهلوى زبان آذربايجانى است که زبان کتبى اشکانيان بوده است (يعنى ظاهراً زبان فصيح رسمى که در آن زبان مى نوشته اند) .
«مردم آنجا [سلطانيه] از هر ولايات آمده اند و آنجا ساکن شده اند از همه ملک و مذهب هستند و زبانشان هنوز يک رويه نشده ، اما بفارسى ممزوج مايلتر است» (نزهة القلوب ۵۶) ، «و زبانشان [مراغه] پهلوى معرب است» (ايضاً ۸۷) ، «و زبانشان [زنجان] پهلوى راست است» (ايضاً ۶۲) .

|| قريه ايست در نزدیکی مرند، هرزند نام که زبان مخصوصى دارند که ظاهراً از لهجه هاى قديم ايرانى است . نمونه زبان ايشان اين يک جمله است که آفاى سيد محمد عليخان (ترييت) از قول يکى از اهالى آنجا براى بنده نقل فرمودند :

« زِيرُ الْجَمْنُوِي اِبرِى آمِرِه بَرِيْدُ اِمْرُو شَهْرِيْدُو
وَرِيَزُ اِنْجَمَا اِيْجَا آمِه مَوْنِ اَمْرُو زَنْشَرُ

آذربایجان و خزر:

«دیوار در بند خزران که اسفند یار بنا کرده بود اتمام گردانید و آنجا اسفند سالاران
با سپاه نشاند تا شرّ قوم قبیح از مردم ایران دفع میکردند.» (گزیده ص ۱۱۵)

آراءات:

رجوع کنید به «حارث و حویرث».

آرش:

کمانگیر معروف و حکایت تیر انداختن او از آمل بمر و را گویا (بل قریب قطع
ویقین) بقرینه اینکه در لغات شاهنامه در کلمه آرش ابدأ شعری از شاهنامه شاهد
نیابوده و نیز از اعلام ایرانی یوستی ص ۸۸-۸۹ ابدأ حواله بفردوسی در موضع خود یعنی
در سلطنت منوچهر و پیش و پس نداده بل استطراداً در حکایت گشتاسب وزیر (ج ۴ طبع
مهل) و نیز در او آخر شاهنامه (ج ۷ و ۶ طبع مهل) فقط بطور مشبه به ظاهراً ذکر او در
شعری آمده که یوستی بدان حوله میدهد [که نتوانستم پیدا کنم چون حوالات او هم
بطبع مهل است که من ندارم و گرچه در موضع اول بایستی از فولرس که نمرات صفحات
مهل را نیز داده بتوان پیدا کرد ولی نتوانستم پیدا کنم]، و نیز بقرینه اینکه آقای پورداد
در جلد اول اوستا ص ۲۱۳ و ۳۳۴ بعد که تقریباً جمیع منابع اسلامی حکایت آرش را
از قبیل طبری و مجمل التواریخ و بیرونی بدست میدهد ابدأ اسمی از فردوسی نبرده و
نیز بقرینه اینکه در فهرست مندرجات کتاب فولرس اصلاً و ابدأ چنین عنوانی ندارد.
باری از مجموع قراین سابقه ظن قریب بعلم بلکه علم و قطع حاصل میشود که این
حکایت در شاهنامه فردوسی مسطور نیست.

|| چو آرش که بردی بفرسنگ تیر | چو پیروز گر قارن شیر گیر

(فردوسی طبع ۱۱۱:۴)

آرمه داد، [دشت]:

مایین دشت مغان و چمن کالپوش - سفرنامه دوم ناصرالدین شاه بخراسان

ص ۸۹. مطلع الشمس ۱: ۱۲۳، ۳۶۸، ۳۸۳. سفرنامه حکیم البمالک.

آزردن:

بفتح زاء معجمه است نه بضم آن چنانکه اکنون در محاوره تلفظ کنند:
از دوست بهر چیز چرا بایدت آزرد کین عشق چنین باشد که شادی و گه درد
وقوافی ایبات دیگر سرد و خورد و نتوان کرد است (اسرار التوحید فی مقامات
ابی سعید ص ۹۹).

[رجوع شود نیز بدفتر ژانویه ۱۹۳۰ ص ۲۳]

|| خاری که در وفاش پیرورد ورد شد روئی که از جفاش بیازرد زرد شد
نامرد چون پرستش در گاه او گزید زان خسرو جوانمرد مرد شد . الخ
(فلکی شیروانی - از روی دیوان او بخط
آقای هادی حسن از حیدرآباد دکن)
صبح دم سرد زند از پی خورشید زند از پی خورشید تو است این نفس سرد مرا
.....
بنده آنم که مرا بی گنه آزرده کند چون صفتی دارد از آن مه که بیازرد مرا
(شمس تبریزی - ۱۲۷)

آزق - آذوقه:

«لشکراو از او آزی خواستند» (گزیده ۴۱۵).

آس:

«از دیار آس و روس قسیسان روی بحضرت کیوک خان نهادند».

$$138 = f. 61^a - 137 = f. 60^b - 133 = f. 59^a$$

قومی بوده اند در قفقاز که مورخین اروپائی آنانرا آست مینامیدند. (بلوشه)

|| Ossetes که در جوینی نام ایشان در ردیف آلان و غیره آمده است و
«اخستان» بعقیده آقای مینورسکی کلمه Aghsartan است که بمعنی است
بمعنی فلان (آقای مینورسکی گفتند که معنی این کلمه و لفظ آنرا در قاموس است
بروسی و آلمانی تألیف میلر روسی معروف نزد آلمانها به میلردر آسته یافته اند.)

- آسب :

گرشاسب ، جاماسب ، هزاراسب ، ارجاسب ، لهراسب ، گشتاسب ، طهماسب ، بیوراسب ، برادر افراسیاب کی شواسب ، وپسرش خرزاسف بن کی شواسب (تلخیص فارسنامه ابن البلخی از نظام الدین حیدرآبادی ص ۲۲) .

آستی :

رجوع شود به کاراستی و دیواستی .

آفجی :

«وآفجی شاعر گفته است» (المعجم f. 102^a) . رجوع شود نبزبه «اغاجی» .

آقا :

در نام زن: کالمیش آقا دختر قوتوقو- ظ - (ن: قوتوقر، ایضاً کذلک در ص ۲۲۳)،
(برزین ۱ : ۲۰۰ ، ایضاً ص ۲۲۳) .

آقاوایی :

قطعاً دو کلمه است . آقا بمعنی برادر بزرگتر و آینی بمعنی برادر کوچکتر (ظ) .
در جامع التواریخ طبع برزین ج ۲ ص ۲۲۰ در فصل معنون به «حکایت ایلچی فرستادن چنگیزخان باونک خان و یاد دادن حقوق که بروثابت کرده بود» در پیغامی که چنگیزخان باونک میفرستد گوید : «... و من جهت تو آقای خود را بکشتم و آینی را هلاک کردم . اگر گویند ایشان کیستند سچنه بیکی که آقای من بود و تاییجو قوری که آینی من بود ایشانند یک حق دیگر از آن من این است .» - ایضاً ص ۲۲۶ : «... طغریل را بگوئید که آینی من طغریل تو بنده درگاه آبا و اجداد منی و بان معنی ترا آینی گفته ام ...»

«و او (یعنی یسوکای بهادر پدر چنگیزخان) پادشاه بسیاری از اقوام مغول بود و آقا و آینی یعنی اعمام و عمزادگان جمله مطیع و متابع» (جامع التواریخ طبع برزین ج ۲ ص ۸۵) .

وصاف در ص ۶۲ از طبع بمبئی در حکایت مرض موت غازان و احضار برادرش

(برادر کوچکترش) خدا بنده از خراسان بتعجیل گوید : «یرلیغ شده بود که شاهزاده جهان بانو کران اندک و تعجیل بسیار بر اکب یام مبادرت نمایند... باشد که یکنظری آقا مصرع اقل من نظره از دودها بر خواند و روی مبارک اینی باز بیند.» (وصاف ص ۴۶۴) || از سیاق کلام بمعنی مجموع شاهزادگان و اشراف قوم بنظر میآید ولی ضبط این کلمه معلوم نشد $f. 60^a = 137$. مسیو بلوشه گوید بمعنی خانواده سلطنتی است و مرکب است از دو کلمه مغولی آقا یعنی برادر بزرگتر و اینی یعنی برادر کوچکتر و او حرف عطف فارسی است، والله اعلم بصحة ذلك (جامع ص ۲۵۱).

آقبوقا :

رجوع شود به بوقا .

آقبوقا و بوقا :

بوقا وزیر اعظم ارغون بود (همه کتب تواریخ) و آقبوقا ایناق [یعنی ازبطانه و خواص] سلطان احمد بن هولاکو بود و بعد گویا هم دست و همه کاره گیسختوشد و باید و او را بقتل آورد. (رجوع شود نیز به بوقا و آقبوقا) .
(جامع التواریخ S P. 209, f. 321) و هر دو از جلایر بوده اند .

آقچه :

ظ. (BA) ابله ، C اقچه ، D آقچه ، E اقچه) (معنی سفید رنگ blanchâtre ، و سوفیکس چه ملحق بصفات الوان میشود . در نظر آرید قراچه و قزلقچه را بمعنی سیاه - رنگ noirâtre و سرخ رنگ rougeâtre [و کو کچه ؟] - بلوشه) . نام برادر میانجق از امراء معروف تکش است که تکش او را باتا بکی پسرش یونس خان والی ری تعیین کرد ، ص $f. 72^a = 166$.

آق سلطان :

یکی از پسران سلطان محمد خوارزمشاه ص $f. 95^a = 215 - f. 95^a = 216$.

آق ملک :

لقب همایون سپه سالار که بالشکر مغول بسر کرد گی توبای ثانیاً بفتح مرو

آمدند و بعد از رفتن مغول آق ملک آنچه در امکان خدا ناترسی بود بجای آورد برای اخراج مردم از خبایا و زوایا .

آملی [السط -] :

که اینقدر ذکرش در تواریخ و مخصوصاً در تاریخ سامانیه می آید تا امروز باقی است و موسوم است به چارجوی . (بارتولد ، دائرة المعارف اسلام ۱: ۸۰)

آیینة سکندر :

(بمناسبت سؤال آقای مینورسکی از شعر ۱۲ از ص ۹۴ از حافظ طبع آقای خلخالی) .

را عجاله ما بین فرهنگهای فارسی جز از غیاث اللغات و جز در باب استعارات فرهنگ ناصری (در آخر آن) در هیچ جای دیگر نیافتیم ، و در برهان کما صرح به غیاث اللغات دارد ولی مخصوصاً اینجای برهان من سقطی بزرگ دارد - و نیز در فرهنگ نظام که از همه آنها مفصلتر دارد . رجوع شود نیز به محاضرة الاوائل ص ۱۲۰ . رجوع شود نیز به یاقوت در «اسکندریة» ۱: ۳۱۱، ۳۱۲، ۳۱۴ ، و آثار البلاد ۹۸ .

۱ - (الف چیزی ندارد ، ب یکی به زبرد دارد) :

الف ابدال - شاعری از معاصرین شاه اسماعیل ، وقتی که این اخیر اصفهان را فتح کرد او را گرفته زر طلب میکردند و «کنک» میزدند و او متصل میگفته الف چیزی ندارد ، این لطیفه را بمجلس شاه اسماعیل نقل کردند . او را طلبیده نوازش نمود . ایضاً از اشعار او است :

چون الف چیزی ندارم در جهان تا بدست آرم تذرو [ی] خوش خرام
ای دریغا کاشکی بی بودی تا یکی در زیر من بودی - مدام

(تحفه سامی ۱۱۱)

مقصود اینست که این اصطلاحات مکتب خانه ها که اکنون (یعنی در اوایل طفولیت من ، والا اکنون بواسطه تأسیس مدارس جدیده این اوضاع بکلی برهم خورده است) متداول است از چهار صد سال قبل هم متداول بوده است . چه در اوایل طفولیت من در مکاتب باطفال عیناً همینطور حروف هجا را یاد میدادند که : الف هیچی (هیچ چیز) نداره ، ب یکی بزیر دازه ، ت دوتا بسرداره ، الخ .

اباجی :

A, G, اباجی ، C آباجی ، E اباجی ، B ایاجی ، D ندارد ، H اباجی (از اسرای مخالف منکوقاآن که در حضور خود منکو یارغو شده ظاهراً کشته شد)
 كما يظهر من فحوى العبارة f. 141^b سطر آخر . گویا در چاپ باید اباجی چاپ شود .
 چه اولاً مطابق نسخه C است و ثانیاً بودن حرف دوم باء موحدۀ مطابق ECG است و ثالثاً بودن حرف چهارم جیم مطابق صریح A و مطابق HC است . در جامع نام این شخص را ظاهراً بل یقیناً ندارد .

ابراق :

خط بیت صحیح به بیت مکسور . (معجم الادب ۲: ۴۲۶)

ابراهیم بن الادهم :

ذکری ازودر معارف ۱۸۴ .

ابراهیم بن السندی بن شاهک :

وكان من العلماء بامر الدولة (المحاسن والمساوی ص ۱۶۰-۱۶۱) .

ابراهیم میرزا بن بهرام میرزا بن شاه اسماعیل اول صفوی :

که زوجه اش گوهر سلطان بیگم دختر شاه طهماسب اول دیوان اشعار فارسی و ترکی شوهرش ابراهیم میرزا را جمع آوری نموده و نسخه از آن که ظاهراً بل قطعاً

نسخه اصلی است در نهایت پاکیزگی با خط بسیار خوش و چند مجلس تصویر کار مولانا عبدالله شیرازی. شرح حال او و زوجه اش و عبدالله شیرازی مزبور در آخر دفتر ۲۶ مسطور است .

ابش خاتون :

وصاف : ۱۹۰- (جلوس او در شهور ۶۶۱ بمقتضای سیاق و صاف، ولی علی الاصح بتصریح نظام التواریخ و جامع التواریخ در سنه ۶۶۲) ، بنحو قدر متیقن تا سنه ۶۶۷ در شیراز و مباشر سلطنت اسمی صوری خود بود . چه در این سال انکیانو بحکومت فارس نصب شد و تا حدود ۶۷۰ که تاریخ ورود سوغونجاق حاکم جدید است در شیراز بود و در ظرف این مدت یعنی ۶۶۷-۶۷۰ است که بواسطه کشتن او کلجه نایب دیوان اتابکی (ص ۱۹۲ س ۳) را ابش از و بازخواست میکند. او یرلیغ [اباقا] را در این خصوص با و ارائه داد : ص ۱۹۴ .

در حدود سنه ۶۷۲ سوغونجاق نوئین پس از بازرسی محاسبات دوساله فارس «در خدمت مهد گوهر نگار آفتاب اتابک ابش بنت سعد» [بصحابت جدّه او یا قوت ترکان دختر براق حاجب و مادر ترکان خاتون مادر ابش- جامع بلوشه ۵۵۶] از شیراز بطرف اردوی اباقا رفتند ، ص ۱۹۷ .

پس حاصل این شد که ابش خاتون در اوایل سنه ۶۶۲ جلوس نموده و در زمان والده اش ترکان او را بامنکوتیمور عقد مناکحت و مزاجت بسته بودند (وصاف ۱۹۷ س ۳-۴) - ، در اوایل سلطنت احمد تکودار و گویا پس از یکسال از جلوس او بحکم یرلیغ اتابک ابش [که قریب ده سال بود از حدود ۶۷۲ الی کنون که حدود ۶۸۱ یا ۶۸۲ ظا است در اردوی پادشاهان مغول بسر میرد ، لابد در مصاحبت شوهرش منکوتیمور بن هولاکو مقتول در جنگی با مصریان و شامیان در سنه ۶۸۰ (رجوع به منکوتیمور)] بحکومت شیراز منصوب شد و اهالی شیراز بواسطه محبت قدیمشان با آل مظفر بقدم موکب او بسیار خوشحال شدند . شیراز را آذین بستند و مدت یک ماه جشن گرفتند و حکام و ارباب تا سرحد باستقبال رفتند و اتابک ابش در کاخ سلطنت نزول نمود : ص ۲۱۱ .

در سطر اخیر این صفحه صریحاً گوید که ابش «دو فرزند از اروغ پادشاه [یعنی از منکو تیمور بن هولاکو] داشت». و حال آنکه از ص ۲۲۳ س ۲ برمیآید که دودختر داشته: کردوچین و الغانچی و یک پسر طایجو، لکن بودن این هر سه از خود ابش نه از زنان دیگر منکو تیمور گرچه ظاهر عبارت بظن متاخم بعلم مقصود هم همان بوده ولی عبارت صریح صریح که قسم بحضرت عباس بدان توان خورد نیست. و ازبیتی در ص ۲۲۷ در مدح کردوچین ابش از منکو تیمور:

بلقبس دوم رابعه هرسه بنات شهزاده آفاق الغ کردوچین

تقریباً بالصراحه برمیآید که سه خواهر دیگر هم داشته، ولی معلوم نیست که آن خواهران همه یا هیچکدام از ابش بوده‌اند، در جامع التواریخ طبع کاترمر هم بدبختانه نه اساسی اولاد ابش را در ضمن ذکر زوجات منکو تیمور بدست داده و نه غالباً اساسی مادران فرزندان همان منکو تیمور را در ضمن ذکر اولاد او بدست داده و از اساسی دختران منکو تیمور فقط کردوچین را با دودختر دیگر ذکر کرده و مابقی را با سمانهن ذکر نکرده و فقط گفته: دختران منکو تیمور بسیار بودند (جامع ص ۱۰۸)، و الغانچی را اصلاً و ابداً ذکر نکرده با سمانها.

برویم بر سر مطلب: اتابک ابش پس از ورود بشیر از درحدود ۶۸۲ (یا اوایل ۶۸۳ با احتمال و الاول اظهر) بحکومت بلاد فارس مشغول شد، و در این اثنا سید عمادالدین ابویعلی یا ابولعلی از جانب ارغون که در همان نزدیکیها بر احمد غالب و بتازگی بسلطنت رسیده بود بحکومت فارس منصوب شد (ص ۲۱۲) و در عین حال حکم یرلیغ شد که اتابک ابش بمحض وقوف بر مضمون احکام از شیراز عازم اردو شود و هیچ تعلق بجزویات و کلیات امور نسازد، سید در ۲۲ رمضان سنه ۶۸۳ بشیر از ورود نموده بساط حکومت و بارگاه ملوکانه برافراشت و با تابک ابش هیچ اعتنائی نمیکرد و حتی از او دیدنی هم نکرد (ص ۲۱۲)، لهذا ازین سبب و اسباب دیگر که همه موجبات تغییر و تأثر و تألم خاطر ابش و ارکان دولت او را از سید و تنفر از تفرعن و تکبر او فراهم ساخته بود اتباع و اعوان ابش با هم مواضعه قتل سید را نموده منتظر فرصت میبودند تا روزی بهانه سید را در بازار عده از مالیک اتابکی بقتل آوردند و سرش را از بدن جدا کردند

و این واقعه در ۲۱ شوال سنه ۶۸۳ یعنی فقط یکماه بعد از ورودش بشیراز بود (ص ۲۱۵)، و عوام و ممالیک اتابکی خانه او را غارت کردند، و پسر عم اوسید جمال الدین محمد را نیز ممالیک اتابکی در شب کشتند و نعش او را در مغاکی انداختند و گفتند که از حبس گریخت. (۲۱۷)

پسر سید عماد الدین که هنوز نابالغ بود با بعضی خدم گریخته بار دورفت و نزد بوقا همه کاره ارغون و مربی سید عماد الدین استغاثت برد، نایره غضب بوقا بفلک شعله کشید و مصمم بر انتقام شد و پیش ارغون عصیان ابش و تجاسر او بر قتل گماشته پادشاه بوجه اکمل تقریر نمود. ارغون در قهر شد و باد خشم او خواست که گرد از زمین و زمان بردارد. (۲۱۹)

و ایلچی متعاقب ایلچی بشیراز فرستاد تا بدون هیچ بهانه و هیچ تعویقی و هیچ عذری و هیچ تعلل و ماطله ابش و اعوان و اتباع او را به تبریز آوردند در شهور سنه ۶۸۴ ظ (رجوع بهامش و صاف ۲۲۱) (ص ۲۲۰) و پس از یارغوی آنها در حضور پسر و ممالیک سید عماد الدین (ابش را بشفاعت اولجای خاتون بعنوان او عروس خان است با ادوان چگونه نشیند از حضور در یارغو معاف داشتند)، ولی خویش او جلال الدین ارقان را بیاسا رسانیدند و سایرین را حکم شد که پنجاه تومان با ولاد سید عماد الدین و بیست تومان با یتام پسر عمش سید جمال الدین بپردازند. (۲۲۱)

و اتابک ابش همچنان در اردو میبود و از تواتر این مصائب و این اهانات چون یکسال و چند ماه از ورودش به تبریز گذشت او را امراض مختلفه روی نمود و پس از یک هفته وفات یافت در شهور سنه ۶۸۵ (ص ۲۲۲)، و مدت ملک او بیست و دو سال بود (ص ۲۲۲) و او را در چرنداب تبریز برسم مغول با اوانی زروسیم ملان از شراب لعل دفن کردند (۲۲۲)، مرثیه صاحب و صاف در حق او (همان ص) . . و او را [پس از چندی] بشیراز بردند و در مدرسه عضدیه که مادرش ترکان با سم عضد الدین محمد مذکور [بن سعد بن ابوبکر] ساخته بود دفن کردند و شهزاده کوردوچین [دختر او از شوهرش منکوتیمور بن هولاکو] وارث او شد (جامع التواریخ طبع بلوشه ص ۵۵۷)، «و بعد از چند گاه شاهزاده کوردوچین نعش او را از آنجا [یعنی از تبریز] بشیراز برد . .» (روضه الصفا ۴: ۲۰۸)

۲۲۳: اتابک ابش وصیت نموده بود که املاک موروث او را با مواجب او که صد هزار دینار بود که از عهد هولاکو باو میداده اند بچهار قسمت تقسیم کنند: دو قسم از آن نصیب دختران شاهزاده کوردوچین و الغانچی [که تقریباً پل تحقیقاً صریح است که الغانچی هم دختر او بوده که جامع ابداً اسم او را نبرده کما ذکرنا] و قسمی از آن ممالیک و عتقاً و قسمی از آن شاهزاده طایجو پسر منکو تیمور (۲۲۳) که باز عبارت تقریباً بل تحقیقاً صریح است که طایجو پسر منکو تیمور از این مادر یعنی ابش بوده است، ولی در جامع گرچه اسم این طایجورا با ملای طانجو برده ولی نگفته مادرش که بوده، و از همه عجبترا نیست که کما ذکرنا دروصاف درص ۲۱۱ صریحا گوید که ابش [صحبت از بعد از فوت منکو تیمور است چه صحبت از اوایل سلطنت احمد و نصب ابش است بحکومت فارس در حدود ۶۸۲۵ کما مر] از اروغ پادشاه دو فرزند داشت و اینجا صریح است که سه فرزند داشت، و من هیچ نمیدانم این تناقض را بر چه حمل کنم و فکرم بجائی نمیرسد مگر آنکه بگویم طایجو پسر منکو تیمور ازین مادر نبوده است و در این صورت پس چرا او را از ما بین سه پسر منکو تیمور اختصاص بریع ترکه خود داده، این احتمال بهیچوجه معقول نیست. یا آنکه شاید کلمه «دو فرزند» درص ۲۱۱ سهو نساخ یا اشتباه خود مؤلف است بجای «سه»، والله اعلم بحقیقة الحال و در نسخه خطی من هم بعینه مثل چاپی «دو فرزند» دارد (ورق ۱۳۱^a)، - باری آنچه محقق و مسلم است که کردوچین معروفترین اولاد منکو تیمور بوده است و چون عجالة هیچ اطلاعی از سایر اولاد ابش و منکو تیمور (یعنی اولاد او از ابش، والا اولاد دیگر او فعلا بهیچوجه محل حاجت من نیست) ندارم ابداً صحبتی و ابداً حدس و تخمینی درباره آنها نمیکنم که اقرب باحتیاط و سیره مورخین متخیرین (۱) صحت مییابد. کردوچین در حدود سنه ۶۸۳ چنانکه ظاهر بل تقریباً صریح سمط العلمی^b ۱۰۹ است در اوایل جلوس ارغون بتدبیرات بوقاچنکساک و یرلیغ [ارغون] بجلال الدین سیور غتمش بن سلطان قطب الدین از ملوک قراختائیان کرمان درآمد، و پس از این اخیر در ۲۷ رمضان سنه ۶۹۳ بدست ناخواهریش

۱- این کلمه چون در متن درست خوانده نشد بحدس چنین خوانده ضبط شد. (ا. ا.)

(یعنی خواہر از طرف پدرش فقط) پادشاہ خاتون اور ابقتصریح جامع التواریخ طبع کا ترمیم ص ۱۰۸ [ولی معلوم نیست درجہ تاریخی] بامیرساتالمیش پسر بورالقی دادند و بعد ازو بہ پسر عمش طغای یعنی ظاہراً بہ پسر عم خود کردوچین [کہ ظاہراً هموست کہ در شیرازنامہ ص ۹۳ ازو باین عبارت تعبیر میکند «نوئین اعظم امیر طغای کہ ہم شیر پسر او (یعنی پسر کردوچین؟) بود»] دادند .

باری عجلالہ ہیچ نمیدانم این طغای شوہر سوم کردوچین کہ بودہ وچہ نسبتی با کردوچین داشتہ است، ونیز ہیچ نمیدانم کہ کردوچین از این سہ شوہر آیا از ہیچکدام اولادی داشتہ (چنانکہ ظاہر عبارت سابق الذ کرد شیرازنامہ است) یا نہ، ونیز ہیچ نمیدانم تا چہ سنہ در حیات بودہ است . ہمینقدر از تاریخ آل مظفر مندرج درگزیدہ ص ۶۲۵ معلوم میشود تا سنہ ۷۲۹ در حیات و در شیراز بودہ است . آقای اقبال در تاریخ مفصل خودشان ص ۴۱۰ نوشتہ اند تا سال مذکور یعنی ۷۲۹ هنوز در شیراز حکومت داشت [ابتدای حکومت او در سنہ ۷۱۹ بودہ کمافی کتب التواریخ] ولی ہیچ جا در جمیع کتب کہ بدست دادم چنین چیزی نیافتم ، و دیگر نوشتہ اند در همان ص ۴۱۰ کہ کردوچین بنکاح امیر چوپان در آمد . این مطلب را ہم با فحوص شدید بلیغ مطلقاً و اصلاً در ہیچ مأخذی نیافتم و گویا بکلی بی مأخذ و سہو فاحش و شاید اشتباہ با سائق بیگ بنت اولجايتو است کہ امیر چوپان در سنہ ۷۲۱ او را بنکاح در آورد (حبیب السیرج ۳ جزو ۱: ۱۱۸) ، رجوع شود نیز برای کردوچین بوریقات بہمان عنوان «کردوچین» و بفصلی مشبع دروصاف ص ۶۲۳-۶۲۷ و بہامش ص ۲۲۳ از همان کتاب ، - و ذکر ابش باز در اواخر کتاب استطراداً در ص ۶۲۳ و ۶۲۴ برده شدہ است فذلکہ مواضع ذکر ابش دروصاف: ۱۹۰، ۱۹۴، ۱۹۷، ۲۱۱، ۲۲۴، ۲۹۱ (در احوال سلاطین کرمان) ، ۶۲۳، ۶۲۴ و جامع التواریخ (خط نستعلیق ، - خط نسخ این قسمت ابش را ندارد و قسمت اخیر سلجوقشاہ را نیز ندارد) در فصل سلغریان . و طبع بلوشہ ص ۵۵۶-۵۵۷ ، و گزیدہ ۵۰۹ .

این مطلب را ہم ناگفتہ نگذریم کہ ظاہر سیاق عبارت و صاف ۱۹۰-۱۹۷ تقریباً صریح است کہ ابش از بعد از جلوس [در سنہ ۶۶۲] الی حدود سنہ ۶۷۲ کہ

سوغونجاق از شیراز بار دو بر گشت و او را نیز همراه خود باردو برد در تمام این مدت ده ساله در شیراز بوده و فقط در حدود سنه ۶۷۲ از شیراز باردو رفته [ولابد با منکو تیمور که از سابق از عهد مادرش او را با او عقد مزاجت بسته بوده اند (ص ۱۹۷) عروسی کرده] ولی صریح گزیده است (ص ۵۰۹) که «اتابک ابش خاتون بعد از عم زاده پدر [یعنی سلجوقشاه] بجای مادرش ترکان خاتون پادشاهی فارس دادند، یکسال در فارس حکم کرد، بعد از آن او را جهت شهزاده منکو تیمور بن هولاکو بخواستند و باردو آوردند، الخ» که صریحاً کماتری گوید که فقط یکسال بعد از جلوس او را از فارس باردو آورده با منکو تیمور دادند و ظاهر سیاق جامع بلوشه ۵۵۶: «سلجوقشاه را بیرون آوردند و بکشتند و دختران [ترکان خاتون سلغم و ابش را که سلجوقشاه در قلعه سپید محبوس گردانیده بود ص ۵۵۵] را از قلعه بیرون آوردند و جدّه ایشان یاقوت ترکان دختر براق حاجب ایشان را به بندگی حضرت آوردند ابش خاتون را بشهزاده منکو تیمور دادند، الخ». اینست که فقط اندکی پس از قتل سلجوقشاه این واقعه یعنی آوردن ابش باردو و دادن او با منکو تیمور روی داده نه ده سال بعد کما هو ظاهر الوصاف، و من گمان میکنم که حق بکلی با صریح گزیده و ظاهر جامع باشد چه تقریباً صریح سمط العلی ۱۰۹^b است که مزاجت کرد و چین بنت ابش با جلال الدین سیور غتمش از قراخانیان بعکم یرلیخ ارغون ظ ظ در حدود سنه ۶۸۳ بود [و گویا ظاهر سیاق و صاف در تاریخ کرمان نیز تقریباً همین است]. خوب اگر عروسی ابش با منکو تیمور بن هولاکو در حدود سنه ۶۷۲ بوده کما هو ظاهر الوصاف پس دخترش کرد و چین در وقت عروسی با سیور غتمش در حدود ۶۸۳ دختری بوده یازده ساله و مستبعد بلکه محال است که در این سن دختری را بکسی شوهر دهند. بلی در مشرق بسیار زود دختر را بشوهر میدهند ولی درس یازده سالگی چنانکه گفتیم از محالات عادی بنظر میآید. ولی اگر بقول صریح گزیده و ظاهر جامع عروسی ابش را با منکو تیمور در (یا اندکی بعد از) حدود سنه ۶۶۳ که یکسال بعد از جلوس ابش باشد بگیریم آنوقت واضح است که هیچ محذور مذکور لازم نمیآید، چه اگر کرد و چین در حدود سنوات ۶۶۳ یا ۶۶۴ یا یکی دو سال

بعد هم بگیریم سن کردوچین در وقت عروسی با سیور غتمش در حدود ۶۸۳ بیست ساله یا نوزده ساله خواهد بود و این بکلی عادی و شایع عموم روی زمین است اعم از مشرق یا مغرب ۱۰ تنه‌ی ابش ، ظا 2. 2. 38 .

«[و دفن سعد بن زنگی فی الرباط] المعروف بابش وهی بنت الاتابک سعد بن ابی بکرو كانت سلكة رحیمة حکمت بین الناس بالعدل والنصفه بنت ذاك الرباط و دفنت فيه (۱) .»
(شدالازار ۹۹^b) .

« و دفن [الاتابک ابوبکر بن سعد زنگی] بالرباط المذكور عنداییه . »
(ایضاً ۱۰۰^b) .

|| نبذی از نسب او تبعاً لنسب دخترش کردوچین درسمط العلی ۶۸^b .

ابطال الباطل :

تألیف فضل الله بن روزبهان بن فضل الله الخنجی الاصفهانی ، کذا فی روضات الجنات ۵۲۴ ، وعجب است که در شرح حال او ابدأً از ذکر دو تألیف او یکی کتاب عالم آرای امینی ۲ در تاریخ سلسله آق قویونلو و دیگری مهمان نامه بخارا در تاریخ جنگ سوم [محمد] شیبانی خان باقزاقها (= ازبکها) که هر دو بفارسی است و از نسخه اولی نسخ متعدده بدست است (رجوع شود ببلوشه و تورنمره 432 و غیر آندونیز گوتا) ولی از دومی گویا فقط یک نسخه منحصر بفرد در اسلامبول موجود است (Tauer نمره 433) . باری در روضات ابدأً ار این دو تألیف فارسی او اصلاً و ابدأً اسمی نبرده است که واضح است نمیدانسته چیست و مؤلف آنها کیست . یعنی از وجود این دو کتاب خبری لابد نداشته ، وعجب است که در فهرس اروپائیها نیز از این تألیف کلامی او نیز ابدأً ذکر و نشانی گویا نیست . یعنی مؤلفین فهرس مذکوره فقط از دو تألیف سابق الذکر تاریخی فارسی او خبر داشته اند و از تألیف عربی کلامی رد و ابطالی او ابدأً گویا خبر نداشته اند . ولی از یکی بودن نام مؤلف و نام پدر او نسبت او (اصفهان خنجی) و عصر او که هر دو مؤلف یعنی ابطال الباطل از طرفی و مؤلف عالم آرای امینی و مهمان نامه

۱- و کذا ایضاً در خصوص مدفن سعد بن زنگی صریحاً در جامع التواریخ قسمت

سلغریان (نسخه نسخ b ۲۳۱) ووصاف ۱۰۰ . ۲- ولادیمیر منورسکی ترجمه

انگلیسی ملخص و مهذب ازین کتاب را در سال ۱۹۰۷ در لندن نشر کرد. (۱.۱).

بخارا از طرف دیگر در حدود ۹۰۰ و پس و پیش میزیسته‌اند بظن قریب یقین بلکه بنحو قطع و یقین شکی در اتحاد شخصین و «فضل‌اللهین» باقی نمی‌ماند، بدون هیچ هیچ شک و شبهه و ادنی تردید و تأملی مطلقاً و اصلاً. بعد شرح حال او را در ضوء اللامع سخاوی ۶ : ۱۷۱ پیدا کردم ولی در آنجا از هیچیک از تألیفات ثلاثه او اصلاً و ابداً اسمی نبرده است و گویا سخاوی اوایل الی اواسط عمر او را دریافته بوده، چه کلام صریح است که یا کتاب در حیات او تألیف شده بوده و یا وی دیگر از اخبار او بی خبر بوده است. تاریخ ولادت او بصریح سخاوی نقل از قول خود فضل‌الله مابین خمسين و ستين [و ثمانمائة] بوده است و تاریخ وفات او را عجلالة درجائی (بدون استقراء) نیافتم ولی از تاریخ راقم واضح میشود که وی تا سنه ۹۱۸ در ماوراءالنهر (که قسمت اخیر عمر خود را در آن بلاد در کنف شیعیان صرف کرده) در حیات بوده است، چه در این تاریخ بمناسبت جنگی که مابین عبدالله خان ازبک و بابر روی داده و اول را فتح نصیب شده وی ماده تاریخی گفته است، و چون ولادت او مابین ۸۵۰ و ۸۶۰ بوده پس وی در آن تاریخ یا ۶۸ ساله یا ۵۸ یعنی مابین این دوسن بوده است. پس وفات او بنابر سنهای عادی نباید از حدود ۹۳۰ الی ۹۴۰ (یعنی از حدود ۸۰ الی ۹۰ سالگی او) متأخر باشد.

یکی دیگر از تألیفات مؤلف سلوك الملوك است بفارسی. (رجوع بفهرست ریو ج ۲ ص ۴۴۸) .

رجوع شود نیز به «فضل‌الله بن روزبهان» .

ابقا :

ابقا و جمیع ملوك مغول تا غازان همه بت پرست بوده‌اند و مخصوصاً ابقا را اسم میبرد ، (بجز سلطان احمد [تكددار] بن هولاکو شاید ، شاید می‌گویم چه اسلام او فی الواقع مشکوك است) چنانکه صریح عبارت جامع التواریخ است ، f. 380^a - 382^b S. P. 209, ff. 380^a بخصوص .

چیز غریبی که هست اینست که بلوشه میگوید که مسکوکات اباقا همه یک صلیبی بر روی آنها منقوش است با این عبارت باسم الاب والابن و روح القدس ، من یادداشت‌های قزوینی - ج ۹ ، ۴۰۹

نمیدانم این را برچه حمل کنم .
 درینا کتی یا روضة الصفا یا حبیب السیر گوید که هولاکو در ولایات ایران
 بخصوص آذربایجان بتخانه ها ساخت .

|| ابقا A، D، E (ابقا C، G ندارد) .

« وازپسران پسر (لفظ پسر را در اغلب نسخ ندارد) بزرگتر ابقا یشت را
 [هولاکو] در مصاحبت خویش نامزد کرد . » f. 147^a، اباقاخان پسر اول هولاکو
 بود و از یسونسچین خاتون در ولایت مغولستان در وجود آمده بود و با پدر بهم بایران
 زمین رسید و از جمله برادران مهتر و بهتر بود و از راه ولی العهدی و قایم مقامی پدر وارث
 تخت و پادشاهی و اوس و لشکر شد . (جامع ۲: ۷-۸)

|| یکی از زوجات ابقا دختر پادشاه قسطنطنیه [که بقول مسیو بلوشه ماری نام
 داشت] بود ، رجوع بتاریخ این العبری ص ۹۷ .

و این فقره را در جامع التواریخ پیدا نکردم عجالة و گویا در آنجا ندارد . این
 ورقه محض یادداشت خودم نوشته شد والا اهمیت چندانی ندارد .

ابو احمد محمد فرز نوی :

« فی الامیر ابی احمد محمد بن محمود بن سبکتکین » (دمية f. 155^a. Add 22374).

مد مولى امیر المؤمنینا

ایضا : محمد بن محمود ابواح

جمال الملة الغلباء دینا

جلال الدولة العلیاء مجداً

(f. » b)

انابك ابوبکر [بن سعد] :

نفحات استطراذ : ۵۵۳ .

اتابکان آذربایجان :

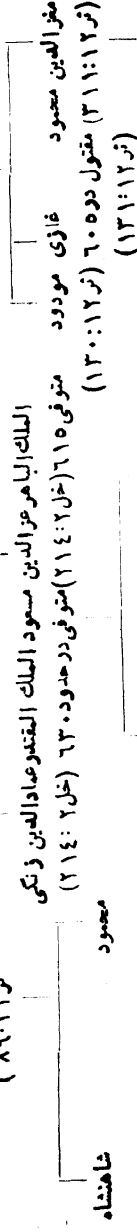
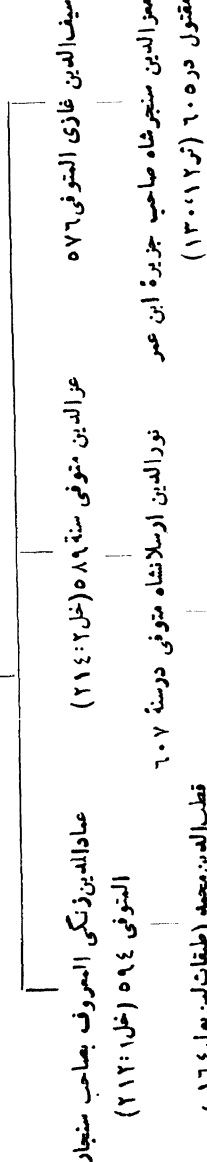
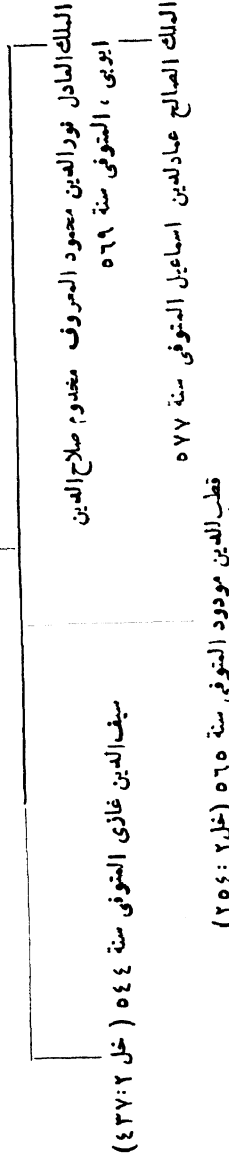
رجوع بوريقة « قرن هفتم » .

(رجوع شود بصفحه مقابل)

اتابکان موصل = افسنقریان :

اق ستر بن عبدالله قسم الدوله المروف بالتاجب القبول (فى سنة ٤٨٧)

عماد الدين زنكى القبول (فى سنة ٥٤١)



مسعود
(بن بول ١٦٣)

ناصر الدين محمود
(متوفى سنة ٦٣١)
مقتصر الدول (٤٣٥)

اتابک جهان پهلوان محمد بن اتابک شمس الدین ایلدگز:

دختر اینانج والی ری را [که معروف باینانج خاتون است] در حدود سنه ۵۵۶ هجری قمری تزویج نموده و نقلت الیه بهمدان (ابن الاثیر ۱۱: ۱۲۰) [رجوع برای احوال این اینجانج خاتون بوریات «اینانج» و «اینانج والی ری» و ثر و راحة ۳۳۶] .

اتابک جهان پهلوان مزبور چهار اولاد داشته است: دوتا از این اینانج خاتون سابق الذکر: [قتلغ] اینانج محمود و امیرامیران عمر، و از زن دیگری: اتابک ابوبکر، و باز از زن دیگری: اتابک ازبک (زبدة التواریخ ص ۱۷۲-۱۷۳)، و یک زن دیگری هم جهان پهلوان داشته موسوم بزاهده خاتون (زبدة ص ۱۸۱، ۱۸۹) که از او گویا اولادی نداشته و در هر صورت صاحب زبده چیزی از این مقوله ذکر نمیکند.

|| ظاهرأً بل قطعاً دولقب داشته است: در حیات پدرش شمس الدین ایلدگز ملقب بنصرة الدین بوده است و پس از وفات پدر و مستقل شدن اوبجای وی ملقب بشمس الدین شده بوده است. چه می بینیم راحة الصدور همه جا در حیات پدر او از او بنصرة الدین تعبیر میکند و پس از وفات او از او بشمس الدین، و ابن الاثیر ج ۱ و ۱۲ (۹) همه جا «شمس الدین» و زبدة التواریخ نیز همه جا «شمس الدین»، ولی بسیار عجیب است چهل بابی امانتی و بی دیانتی طابع زبدة التواریخ که در جمیع موارد ذکر این جهان پهلوان محمد در کتاب مذکور عالماً و عامداً «شمس الدین» پیش را به «نصرة الدین» تصحیح کرده است؟؟ (رجوع بصفحات ۱۶۷، ۱۶۹، ۱۷۶، ۱۹۷) و اگر چه همه جا در حاشیه متعرض اینکه «فی الاصل شمس» شده است ولی نمیدانم با وجود اینکه دیده است در جمیع موارد مطلقاً این کلمه در آن کتاب شمس الدین مکتوب بوده چطور جرئت کرده که همه جا مطلقاً آنرا به نصرة الدین تصحیح بکند و هیچ خیال نکند که شاید ————— بر غلط بوده است نه کتاب قدیمی معتبر زبدة التواریخ .

«اتحاد آخر»:

یعنی انداختن ناسخ جمله را از کلام در کتابت که آخر کلمه جمله محذوفه با آخر کلمه جمله که بعد از آن جمله ساقط شده است، مثال: زید رفت و عمر آمد [و خالد نشست و بکر رفت و آمد] و علی فریاد کرد، الخ. homoioteleuton در اصطلاح چاپچیان (qui se terminent de même) bourdon .

اترار:

بقول برجنايدر ۲ : ۵۶ همان فاراب قدما يا شهرى است برانقاض آن يا بكلى نزديك آن بنا نهاده شده . و گويا ابوالفدا (بنقل برجنايدر از او) هم اترار و فاريا ب را يکى ميداند .

اترك، [رود -] :

رجوع شود بليسترنج كه گويد اولين كسى كه ذكرى از اين رود كرده مستوفى است و هيچكس قبل از او اسمى از اين رود خانه نكرده بهيچ اسمى، و مستوفى او را بهمين نام حاليه اترك ذكر كرده . رجوع نيز بنقشه سرتيب كه يكجائى در اثناء طول آن نام آنرا رود شيرين نوشته (و بسيار جاى تعجب است اين ، مگر اينكه شيرين يکى از فروغ اترك باشد، ولى در اينصورت بنا بر نقشه او جريان اترك منقطع شده خواهد بود، و هر چه گشتم نام اين رود شيرين را جئى نيافتم) - رجوع نيز بجغرافى كيهان و ميرزا رضا خان ودائرة المعارف اسلام و عموم كتب جغرافى و نقشه هاى جديد . رود اترك از قلعه چات بپس سرحد ايران و روس است و در شمال رود گرگان و بموازات اين اخير ببحر خزر ميريزد و طول مجراى آن قريب ۵۰۰ كيلومتر است و منبع آن در دامنه هاى جبال هزار - مسجد است در خاك قوچاق ، و بزرگترين رودى است كه از ساحل آسيائى بحر خزر در ساحل شرقى وارد اين بحر ميشود .

اتسز:

اطسيس (= اتسز Adeiz) بفتح الهمزة و سكون الطاء الهملة و كسر السين الهملة و بعدها ياء مشناة من تحتها ثم سين ثانية و هى كلمة تركية معناها بالعربية «ماله اسم» (= namless) و يقال انما سمى بذلك لان الملك الكامل ما كان يعيش له ولد فلما ولد له المسعود المذكور قال بعض الحاضرين فى مجلسه من الاتراك فى بلادنا اذا كان الرجل لا يعي ش له ولد سماه اطسيس فسماه اطسيس و الناس يقولون اقسيس بالقاف و صوابه بالطاء (ابن خلكان طبع القاهرة ۲: ۶۵ و ترجمه دى سلين ۳: ۲۳۹) .

الاتقياء البررة و الاتقوياء الفجرة :

«فما كنا فيها لا الاتقياء البررة ولا الاتقوياء الفجرة» (او كما قال) (المحاسن والاضداد ۳۶) .

اتلیغ :

ازاعلام ، وبمعنی سوار و شخص معروف و مشهور . (پاوه دو کورتی ، واین مهنا ۱۴۵ ، وجهانگشاج ۲ ص ۱ ح ۵) .

|| بمعنی مشهور و دلاور و سوار است (پاوه دو کورتی) *célèbre و cavalier* .

اتلیغ A B] E' C' (متن ایلغ ، (حاشیه) آتلیغ ، D ایلغ] پسر اتسز خوارزمشاه است که درسنة ۵۳۳ در محاربة مابین اتسز و سلطان سنجر بدر خوارزم امیر لشکر سنجر گردید و سلطان سنجر بفرمود تا هم در حال او را بدو نیم زدند $f. 64^a = 147$.

اثبات الوصیة :

» احمد بن رمیح المروزی ، له اثبات الوصیة لامیر المؤمنین علیه السلام ، کتاب فی ذکر قائم آل محمد علیه السلام » (معالم العلماء ۲۱ و فیها زمیح مکان رمیح ، و اعیان- الشیعة ۳۸۹.۸) ۱ .

اثبات الوصیة [للمسعودی ظ] :

چاپ شده است در ایران درسنة ۱۳۲۰ . (فهرست پرویز ص ۹)

الاثناعشر والاثنی عشر :

کشف الغمہ : ۱۸ م ایضا ، ۱۹ ، ۳۳۴ م (دوسه مرتبه) ، ۳۳۵ م (بسیار مکرر) و هولاء الاثناعشر (ایضاً) ، ۳۴۰ .
و كذلك ابن خلکان درشش هفت جا .

مفروغ منه (نه : مفروغ عنه چنانکه گوید در ایران مشهور است) ۳۳۵ .

|| رجوع نیز بکمال الدین صدوق (که کشف الغمہ بدان حواله میدهد، ۳۳۷) .

اصول کافی ۲۹۶ م ، (ولی غلط بایاء در حالت رفع) ۲۹۷ ، ۲۹۸ . رجوع نیز باین خلکان
ج ص و ملل و نعل شهرستانی .

30. 8. 38

اثنا عشریه [شیعة -] :

این کلمه در موارد نصب و جر مثلاً بالشیعة الاثناعشریه من فرقة الاثناعشریه آیا باید همانطور لا یتغیر با الف نوشته شود چنانکه من گمان میکنم یا اثنی عشریه بجرى

اعراب برجزئین برجزه اول آن بحروف وبرجزه ثانی بحرکات ؟ هرچه در شرح رضی و جمع الجوامع و شرح ابن یعیش بر مفصل و امثال ذلک گشتم نصی یا نظیری برای این مثال مخصوص که مورد مانحن فیه بر آن تفریع شود عجاله نیافتم ولی چیزی از دور شبیه بدان یعنی تنبیه و جموع سالم و اشباه آن مثل عشرون و ثلثون که علماً استعمال شوند اعرابشان چگونه است در شرح رضی پیدا کرده و پشت آن یادداشت کرده ام ، ولی تنظیم و قیاس اثناعشریه بر آن گویا مع الفارن است چه در مورد مانحن فیه یاء نسبت در آخر دارد که بکلی صورت مسئله را از ملاعشرون و میرزائثون و ماطران و نحوه جدا میکند . از آقای مصطفی جواد بد نیست شاید که این مسئله سؤال بشود .

|| اسماء لکتاب (مثلاً سلافة العصر ۳۰۵ و ۲۹۱ والذریعه ظ ج ص و کشف الحجب ص) ، در اعراب اثناعشریه در حال نصب و جر لابد حکمش حکم همان شیعه « اثناعشریه » است .

الاثنی عشر:

بحق الاثنی عشر من الامم ساروالی الرحمن يتلون الحكم
(دیوان صفی الدین الحلی ۳۱۲)

انیر (- آتش) :

ز امر تو متفق چهار امیر

مرکز (= خاک) و اخضر (= آب) و هوا و انیر

(حدیقه سنائی ۱۰۸)

الاثیر:

کرة النار: یعنی ۲: ۲۱۷، ۳۳۳.

|| نیز رجوع بجامع البدائع (پشت آن یادداشت کرده ام . در کلام ابن سیناست یا ابوریحان) .

اجاش ظ ملك C، A:

(B احاش ، E اجاس ، D اجناس) . خال زاده سلطان جلال الدین است .

اجاور (۹) = هوجاور (۹) :

«امیر هزاری سبکتونام وازاجاور بقبچاق بن قدان بن اوکتای [از شاهزادگان مغول] تعلق میداشت . چون شنید که قبچاق آمده برگشت و بیراق پیوست و گفت هوجاور من از آن قبچاق است ، اورا نزد او بردند برسم تکشمشی اسبان تازی گزیده در کشید» (جامع S. P. 209, f. 30th).

— «هندو نویمان [از مقابل ارغون] باز گشت و بدان واسطه میل بجانب احمد میکرد که در او جاود (کذا - ظ او جاور) او (زط) اوردوی قوتی خاتون (مادر سلطان احمد) بود .

|| رجوع به هجاور .

اجه :

از دیار سند و ملتان است و پایتخت ناصر الدین قباچه بوده (طب) .

الاحرار و بنو الاحرار :

اشراف ایرانیان (و اولاد و اشراف ایرانیان) ، رجوع بحواشی نقائض جریر و فرزددق ، و اغانی طبع دارالکتب ۲۷۸:۵ و طبع بولاق ۵۶:۵ . این دوجای اخیر که در حقیقت یکجا اند در مورد اسحق موصلی است که او پدرش ابراهیم ایرانی بوده اند ، كما صرح به فی کتاب الاغانی ۳۰۵ (طبع بولاق) و ۱۵۴:۵ طبع جدید .

|| هم فارس [وجه تسمیه مصنوعی ظاهر] ، اسالی ابن الشجری ج ۱ ص ۱۶۹ - ۱۷۴ ، در شرح قصیده ابوالصلت یا امیه بن ابی الصلت :

حتى اتی بنی الاحرار یقدهم	تخالهم فوق سهل الارض اجبالا
هذی المکارم لاقعبان من لبن	الخ

احسا (= احسا) :

اسم ابلمد معین لاسماً للولاية، همان الهفوف حالیه است، رجوع بوريقة الهفوف.

«احسن الشعر الكذب» :

العمدة ۵:۱ . نقل عن الحاتمی .

|| المثل السائر ۱۵۳ و انوار الربیع ۵۰۶ ، رجوع شود نیز برای تفصیل این باب و فرق مابین سه اصطلاح مبالغه و اغراق و غلو بانوار الربیع ۵۰۶-۵۲۶، و المثل السائر ۴۵۳-۴۵۵ و قدامة و عسکری (۹) و المعجم و مطول و نقطة الدائرة. **احسن الکبار [کتاب -] :**

را که در بیان الادیان مذکور است چه مؤلف او همان شخص باشد که شفر حدس زده و در کشف الحجب هم نام او مذکور است یا غیر او (رجوع به حواشی آقای اقبال در بیان الادیان) مطلقاً و اصلاً من نتوانستم حتی مجرد اسم آنرا در هیچ فهرستی از فهارس که بدست دارم و حتی در مستدرک الوسائل و جلد اول بحار و غیره و غیره پیدا کنم. پس دیگر نباید در فهارس و مأخذ مذکوره ثانیاً برای این کتاب با این اسم بسیار غریب که هیچ مقصود از این ترکیب را نمی فهمم گشت .

|| فهرست کتابخانه عمومی معارف ۷۴:۲ (نمره ۴۱ استطراداً) .

|| دار السلام ۱: ۱۸۹ .

احسن الکبار فی مناقب الائمة الطاهرة:

« [و للمولى على بن الحسن الزوارى] كتاب لوامع الانوار الى معرفة الائمة الاطهار بالفارسية ! يضاً و هو كتاب متداول كبير عندنا منه نسخة و قد لخصه من كتاب احسن الکبار فی مناقب ائمة الاطهار لبعض علمائنا بامر السلطان شاه طهماسب الصفوی المشهور و زاد عليه بعض المطالب و الفوائد و جعله مرتباً علی مقدمة فی اصول الدين و اربعة عشر باباً فی احوال السادة الطاهرين . » (روضات ۴۰۷ نقلًا عن رياض العلماء) .

ازین فتره چند چیز استنباط میشود یکی آنکه مؤلف احسن الکبار از « علمائنا » بوده و ربطی لابد باحسن الکبار مذکور در بیان الادیان نداشته ، دیگر آنکه قبل از عصر شاه طهماسب بوده و دیگر آنکه صاحب ریاض نام مؤلف آنرا شاید نمی دانسته و الا چرا نام نبرده و دیگر آنکه وجه تسمیه احسن الکبار ظاهرأ شاید این بوده که کتاب خیلی ضخیم و قطوری بوده یعنی بهترین [قصص یا حکایات] بزرگ، زیرا که ترجمه تلخیصی او را گوید « و هو کتاب کبیر » پس اصلش دیگر چه بوده، پس لابد قطعاً مقصود از احسن الکبار

که تا کنون هر چه فکر میکردم نمی فهمیدم همین فقره بوده است لاغیر ،

احلی من وصال الحبيب :

نزهة الجلیس ۱: ۳۸۹ .

احمد :

بمعنی محمود نیز ظاهراً بل قطعاً استعمال میشده است ، مثلاً در این بیت :

یا احمد الا کرمین سیره فیهم و اذکاهم سریره

(یتیمه ۴: ۷۷)

پس معنی احمد دوم در بیت معروف ابوالفتح (ظ) بستی : « خلف بن احمد

احمد الاخلاق » قطعاً باید همین معنی باشد بدن شک .

احمد :

یکی از رسائل هزلیه یغما که جزودیوانش ص ۲۳۲ بعد چاپ شده است موسوم

است باحمداً ، و در عنوان آن چنین نوشته است : « هذا کتاب احمد و احمد ا لفظی است

که استعمال آنرا در نظم و نثری که متضمن مطایبات بوده باشد مینمایند و چون در این

کتاب احمداً بذله گوئی را ببلندترین پایه شیوائی قرار داده است مسمی باحمدانمودند .»

پس شعر احمد بمعنی شعر سست سخیف ، معلوم میشود از عصر یغما هم معمول بوده است

این اصطلاح که فعلاً وجه تسمیه اش را نمیدانم چیست .

احمد جلایر [سلطان -] :

[بن اویس بن حسن ایلکانی] در حبیب السیر بقیه احوال او که ابتدایش در

آخر جز و اول از جلد سیم است در جروسوم از جلد سوم در حوادث سنوات حدود سنه

۷۹۵ بعد که امیر تیمور ب عراق آمد مذکور است ، از جمله مثلاً در ص ۱۹۰ و ۱۹۱ از کتاب

مزبور ، ... ۱۰۱ و ۱۰۷ (قتل او بدست قرا یوسف تر کمان در سنه ۸۱۳) .

احمد بن الحسن البیندی :

المتوفی فی سنة ۷۲۴ (رجوع شود بحواشی چهارمقاله ص ۹۸) .

احمد بن واضح :

در جزو کسانیکه حمزه اصفهان در جزو شعرای اصفهانی شمرده (یتیمه ۲: ۱۲۵) .

احیاء الملوك :

مجمع الفصحا ۱: ۵۰۷ .

اخبار الذخائر :

معجم الادبا ۲: .

اخبار الوزراء :

تألیف یا قوت در معجم البلدان ۱: ۷۲۲ در ذیل بلعم بمناسبت ابوالفضل بلعمی گوید : « ذکر ته فی اخبار الوزراء . »

اختر :

(گذشتن اختر و زدن فال در آنوقت ، که گویا حتماً فال در آنوقت درست در میآمده یعنی صورت خارجی پیدا میکرد) :

روز هجران و شب فرقت یار آخر شد ز دم این فال و گذشت اختر و کار آخر شد
(حافظ ۱۳۲)

اخترمه :

مطلع الشمس (تذکره شاه طهماسب) ۲: ۱۸۷ ، و كذلك در کفایة السبیل فرهاد میرزا (صفحہ را پشتش یادداشت کرده ام) .

اختصارات :

اختصارات طبری

IH: که در حواشی طبری مخصوصاً ۱: IV و V بسیار مکرر با حواله میدهد با فحص شدید که تمام امروز صبح را وقف آن کردم نتوانستم پیدا کنم مراد چه کتابی است مراد اصابت این حجر نیست ؟ (رجوع به پشت ۱: IV و V از طبری) ، ممکن است یکی از مؤلفات ابن حبیب اخباری معروف باشد و در هر صورت ، همیشه حواله

بنسخه برلین ولیدن میدهد ، معلوم میشود چاپ نشده است . شاید نیز با احتمال ضعیفی شرح صحیح بخاری ابن حجر باشد و این احتمال بسیار ضعیفی است ، چه از حواله هائی که بدان میدهد معلوم میشود ، واضح میشود ، که کتابی است که دوره فتوح را مفصلاً دارد موازاً با طبری و ابن الاثیر . - بعد الحمد لله باز بمراجعه مکرر بعد از مکرر جلد حواشی طبری ص XIX که دیدم عبارت «ابن حبیش و ابن الاثیر» [بحروف لاتینی] دارد ، فوراً مثل برق ذهنم رفت که باید IH ابن حبیش باشد و فوراً بدون ملاحظه پیش و پس عبارت ص مذکور رجوع بفهرست کتابخانه لیدن کردم در «ابن حبیش» و از آنجا فوراً بصفحه فهرست (۱: ۱۵۸) رجوع کرد دیدم بله قطعاً مراد همان کتاب الغزوات ابن حبیش متوفی در سنه ۵۸۴ است که در آنجا حواله باحمد بابای تمبوکتی میدهد (که بعد پیدا کرد در هاشم الدیباج المذهب ص ۱۶۲-۱۶۳) .

امروز از ساعت ۹ الی ظهر درست مشغول تفتیش و تفحص برای این امر بسیار جزئی بودم تا بالاخره پیدا کردم الحمد لله ، و طابعین طبری غفلت کرده اند که فهرستی از اختصارات لایعد و لایحصای مستعمل در حواشی آن کتاب بدست قارئین دهند .

|| تاریخ الخمیس ظ = (بسیار بسیار مکرر در حواشی ۱ : IV) Djârbekri

(از جمله ۱: ۱۷۷۲ بیعد) طبقات ابن سعد = Sard

(از جمله ۱: ۱۷۷۲) ابن خلکان ؟؟؟ = گمان میکنم Hal

[منتظم ؟] ابن الجوزی [3 ۱۷۹ صرح به] - Dj

طبقات الحفاظ ذهبی - ظ Tab. al - Hoff

(۱۷۹۷) قاموس ؟ - Kâm

قرآن - Kor

(طبع -) بولاق - Bul

مختلف القبایل و مؤتلفها از ابن حبیب بغدادی - ظ (۱: ۱۷۶۷) Ibn Habib طبع

و وستنفلد (معجم المطبوعات ۷۴)

طبع قاهره ظ (۱: ۲۷۶۷ و ۲۷۸۱) - Kâh ؟

عقد الفرید ظ - Ikd '

کتاب الغزوات ابن حبیش - IH

نووی - Naw

(نهایة الارب ظ) نویری - Now

سیره ابن هشام - Hisch

مجلدات ۵،۳،۲،۱ از تاریخ طبری طبع کز گرتن Kosegarten = ظ . Kos
(معجم المطبوعات) .

تاریخ ابن الاثیر - IA

نجوم الزاهرة ابوالمحسن بن تغری بردی - ظ Mah - l 'Abu

معارف ابن قتیه (رجوع از جمله به ۱: ۱۷۶۳ و ۱۷۷۵) - ظ Ik

فتوح البلدان بلاذری - Belâdh

یاعیون الاخبار ابن قتیه یا یک عیون الاخبار دیکری ، گویا که دغویه در حواشی - ظ Oyûn
قراظه بدان حواله میدهد (از جمله ۱: ۱۷۷۳ و ۱۷۷۴)

جداول انساب عرب و وستفالد (۱: ۱۷۷۶) - ظ Gen. Tab

مغازی واقدی - ظ Hag

مثل اینکه کتابی در مغازی است ، شاید السیره الجلیله ؟ - Kal

اخصارات فرهنگ لغات ترکی و مغولی

جک - جامع التواریخ طبع کاترمر

کا - حواشی کاترمر بر جامع التواریخ

کامط - حواشی کاترمر بر ترجمه قسمتی از مطلع السعیدین عبدالرزاق سمرقندی

بقلم خود او

جت - جامع التواریخ طبع بلوشه

- بل - حواشی بلوشه بر جامع التواریخ
 بر - جامع التواریخ طبع برزین
 ه - ترجمان ترکی و عربی طبع هوتسما
 پ - قاموس ترکی شرقی بفرائسه تألیف پاوه دوکورتی
 مه = حلیۃ الانسان وحلیۃ اللسان لابن مهنا
 کش = دیوان لغات الترك لمحمود الکاشغری
 عدن = قاموس ترکی بفارسی ، مؤلفش نامعلوم که خلاصه سنگلاخ میرزا مهدی نان نادراست .
 ف - فرهنگ و صاف
 ص = انجمن آرای ناصری
 به - بهار عجم
 غ - غیاث اللغات
 ن - برهان قاطع
 ر - فرهنگ رشیدی .

اختصارات فرنگی

باید رجوع کرد بقاموس شش جلدی لاروس به signes (که مراد از آن علامتی است که غیر حروف یا اختصارات کلمات باشد یعنی مثل T. S. F یا sadac ونحوه نباشد مثل ___ و + و - ونحو ذلک باشد) و به formule و به corps (جدول اجسام بسیطه باعلامات آنها) ، و به surface (علامات مختلفه سطوح درهندسه) ، و به solides .
 حتماً رجوع شود ایضاً به پشت فیریک سوزان (۱) (هاشت) که جدول خوبی از این اختصارات دارد .

United States of America = U. S. A ||

(رجوع بفهرست بلوشه ۲: ۲۸۳) = cf ||

۱- اشاره مرحوم قزوینی به کتاب فیزیک درسی است که سوزان (ناهید) دخترش میخوانده است. (۱.۱).

درتان در صفحه مالیه راجع بلندن :

contre = c (یعنی امروز فلان قیمت « در مقابل » فلان قیمت دیروز) .

cpt = ظا - comptant

(رجوع بدفتر مخارج مقابل روز ۱۲ اوت ۱۹۴۴)

Section française de l' internationale = S. F. I. O ||
ouvrière (تان ۷ ژوئن ۱۹۳۶)

loc . cit . قطعاً loco citato است که اتفاقاً بارتولد تماماً نه مختصراً

در دائرة المعارف اسلام در عنوان برطاس ۱: ۸۲۰ از قلمش رها شده است .

[loc . cit . مخفف loco citatus است بقول کروس یعنی lieu cité و

کماتری قول کروس صریحاً و واضحاً مخالف با تصریح بارتولد است . پس یکی از این دو، ظاهرأ کروس ، سهو کرده است .]

|| loco citato = L. C. (دائرة المعارف اسلام ۸۲۰ ت)

|| loc . cit. - loco citato یا locus citatus بمعنی lieu cité .

|| opus citatum = op. cit. (کروس) بمعنی ouvrage cité .

Am angeführten Ort = A. a. O یعنی در موضع مذکور [قبلاً] (کروس) .

|| op. cit. (دائرة المعارف اسلام ۲: ۷۹۹) م و تقریباً در هر صفحه از آن کتاب ،

بلکه در هر صفحه چندین بار .

loc . cit. (۲: ۷۸۰) و بسیار مکرر نیز .

اختلاج اعضا :

جدول راجع باختلاج اعضا را عجاله یکی در اول تقویم ۱۳۲۹ هجری قمری استخراج عبدالعلی تبریزی ملقب به نیرالعلماء پیدا کردم که بسیار مفصل و مبسوط است و دیگر در تذکره شیخ داود انطاکی ج ۲ ص ۳۳-۳۴ ، و آقای تقی زاده در مقاله خودشان راجع بتقویم ماندانیهها ص ۱ حواله بجنات الخلود میدهند که بدبختانه من ندارم و نیز میگویند که عین این جداول راجع باختلاجات اعضا در نسخ اویغوری مکشفه در ترکستان شرقی در طورفان که این اواخر بتوسط Rachmoti نامی بچاپ

رسیده نیز مسطور است که بظن غالب و مخصوصاً از اسم اوزقنوغ که بعضی کتب اسلامی باین فقره یعنی اختلاج اعضاء میدهند و از قرار صریح کاشغری ۴۸:۱ کلمه ترکی است. میتوان استنباط کرد که اصل عقیده اختلاج اعضا و احکام آن از اسم شرقیه از قبیل اترک یا او یغوریان یا چینیان بما رسیده است. در مفتاح السعادة و دائرة المعارف اسلام در تحت کلمه «اختلاج» نیز اشاره مختصری باین «علم» میکند. رجوع شود نیز به بوریات «اوزقنوغ».

اختلاف فی اسم رجل من المشاهیر علی أربعة عشر وجهاً (۱):
معجم الادباء ۲: ۳۷۳.

اخر باخر:

اصطلاحی است ترکی که مابین اهالی آذربایجان و غیر هم معمول است برای تقسیم میاه اراضی، و معنای تحت اللفظی این کلمه [گویا] بمعنی «آب نگاه میکنند» (۲) است، یعنی هر طرفی که آب بانجا نگاه میکند یعنی میریزد و جاری میشود اراضی که از آن آبها مشروب میشود نیز متعلق با اهالی همان مملکت است مانند آبهای آن، مثلاً اگر کوهی از دو طرفش آبها بطرف دودره طرفین جاری است اگر نزاعی بشود بین مالکین آن اراضی یا آب آنها ریش سفیدان جمع شده گویند بمقتضای اخر باخر یعنی بمقتضای قانون عاداتی که هر کجا آب نگاه میکند آن آبها و آن اراضی مشروبه از آن آنها متعلق بسکنه آن طرف کوه است. پس این نهر از اول مجری تا آخر متعلق بسکنه آن طرف کوه است که از آنطرف جاری است. یا فلان ده یا مزرعه چون بطرف مجرای میاه آنطرف است پس متعلق بسکنه آن طرف است نه سکنة آنطرف. [از قول شفاهی آقای مینورسکی ۱ مه ۱۹۳۱ - چون از حفظ نوشتم و درست و علی التحقیق عین حرفهای ایشان یادمانده بود تمام مطالب این یادداشت تقریبی امت و ممکن است که از یاد رفته باشد، حجت نیست فقط محض یادداشت و بدست دادن تصور اجمالی از معنی این اصطلاح نوشته شد].

|| (ligne de partage d'eau) کلمه ترکی است از اخماق بمعنی ریختن و باخماق بمعنی نگاه کردن، یعنی «بهر جا [آب] میریزد [بآنطرف] نگاه میکنند». اصطلاحی

است برای فیصل دادن دعاوی در خصوص ملکها، مثلاً میگویند بموجب اخر باخر این ملک مال ماست، یعنی چون آبهای این ناحیه باین طرف میریزد (آقای مینورسکی شفاهاً).

اخوان الصفا:

ورود این تعبیر در شعرى در حماسه بحترى (ابوالعلاء و مالهیه ۱۲۶).

این تعبیر در شعرى از قدماء (صناعتین ۱۴۸).

ذکری از آن در ترجمه حال غزالی در طبقات الشافعیه سبکی ۱۲۳:۴.

ذکری نیز از آن در تمه صوان الحکمه ابوالحسن بیهقی صاحب تاریخ بیهقی

(رجوع بدفتر مارس ۱۹۲۹، یا «آوریل ۱۹۲۹»).

ذکری از آن در اختصار صوان الحکمه لابی سلیمان السجزی نسخه لیدن.

(دفتر آوریل ۱۹۲۹ ص ۲۳).

ترجمه کتاب افسانه از رسائل اخوان الصفا [بفارسی] بتوسط میرزا احمد وقار

از خانواده وصال. (فارسانه ناصری ۶۶:۲)

ذکر این کتاب در کتاب المنقذ من الضلال غزالی Arabe 1331 ورق

36^a، 36^b، 41^b. (دفتر ادب Y ص ۱)

شرحی از آن بطور اختصار در مختصر الدول ابن العبري نقل از ابو حیان توحیدی

که تقریباً همان چیزی است که قفطی از قول همو (یعنی ابو حیان) در طبقات الحکماء نقل کرده است ولی خیلی خیلی مختصر تر از قفطی. (مختصر الدول ص ۳۰۸-۳۰۹)

«قسم سیم در شرف و فضیلت انسان بر جمیع حیوانات، مشتمل بر چهار فصل

و این قسم بر لطایف بسیار اشتمال دارد که از رسائل متقدمین و کتاب اخوان الصفا استنباط کرده شد.» (طرب المجالس از سید حسین بن... حیدرالحسینی المتوفی فی سنه ۷۱۸،

المطبوع بهامش مجموعه اولها اشعة اللمعات ص ۱۹۶ ح).

للمجریطی: اگر بفهرست نسخ خطی موصل للدکتور داود الجلیلی ۱۳۴۶

اعتماد کنیم یک نسخه کامل از این کتاب در موصل موجود است و عبارت ابتدای آنرا نیز بدست میدهد. (رجوع بفهرست آخر آن کتاب و به ص ۲۹)

این تعبیر معلوم میشود بسیار قدیمی است ، یکی از شعرا موسوم بحاجز از قبیلۀ ازد در جواب تابط شرا اشعاری سروده که در آن این کلمه آمده است ، اورا سرزنش میزند باینکه رفقاء خود را در جنگ بدست دشمن رها کرده و خود فرار کرده است ، گوید :

وخليت اخوان الصفا كانهم ذبائح عنز او فحیل مصرع

(اغانی ۱۸: ۲۱۸)

شرحی از آن ومؤلف آن در خلاصۃ الاثر محیی ج ۴ ص ، ۱۳۷: ۳ .

گویا (اگر بحرف حاجی خلیفه اعتماد کنیم) دو مجموعه از رسائل بوده است موسوم باین اسم ، یکی که معروف است [و شرحی از مؤلف آن در قفطی مفصلا مسطور است] و دیگری از مجریطی است بتقلید اولی، و اینست ظاهراً علت آنکه در خلاصۃ الاثر محیی ج ص ، از قول بعضی از علماء نسبت تألیف اخوان الصفا را بمجریطی میدهد، و گویا این عالم با اخوان الصفا معروف را ندیده بوده است و فقط آن دیگری مجریطی را دیده بوده است ، یا آنکه التباس کرده بوده است یکی را بدیگری ، اینها همه فرع اینست که چنانکه گفته شد اعتماد بحرف حاج خلیفه در تعدد کتابین بنمائیم (یعنی در تعدد دو کتابی موسوم به اخوان الصفا) .

در طبقات الحكماء قفطی ص ، و کازانوا در [دفتر من] ، و ابن- ابی اصیبعۃ ۲: ۴۰ .

ذکری از او در ابن الاثیر ۱۲: ۱۱۶ سطر ۳ .

چیزی ممتع راجع بدان از بحر الفوائد (مسائل پاریسیه ۴: ۳۸۹)

پدر ابوعلی سینا (متولد در سنه ۳۷۰) آنرا مطالعه میکرده است «وابوه کان یطالع وی تأمل رسالة اخوان الصفا وهوايضاً احياناً يتأمله» (تتمة صوان الحکمة ط ۲۳)، و چون ابوحيان توحیدی در حدود ۳۷۳ از تألیف این رسائل با وزیر صمصام الدوله صحبت میکند و از صحبت او چنان برمیانید که در همان وقتها تألیف شده بوده است پس معلوم میشود بمحض تألیف این رسائل منتشر شده بوده و اندک زمانی پس از تألیف ببخارا هم

رسیده بوده است ، چه این صحبت راجع بطفولیت یا اوایل جوانی ابن سیناست ظاهراً ،
یعنی در حدود ۳۸۰-۳۹۰ .

|| یکی از مدارك وینابیع معلومات غزالی بوده است (سبکی ۴: ۱۲۳) نقلا از مازری
مالکی) و كذلك ابو حیان توحیدی نیز از مدارك وینابیع معلومات صوفیة او بوده است .

اخفای :

بنی العلات مقابل بنی الاخیاف ، در کاشغری ۲: ۲۸۲ (تحقیق شود) ، و از
اینجاست ظاهراً «خواهر اخفایی» در سبط العلّی (پشتمش یادداشت کرده ام) در مقابل
خواهر اعفایی که گویا اخیر بمعنی خواهر از یک طرف فقط یعنی از طرف پدر یا طرف مادر
باشد و اعفایی از هر دو طرف (تحقیق شود) .

اخیطل اهوازی :

این دویستی را که در سبط در علم بیان در فصل تشبیه در صفت مصلوبی ایراد
نموده است و هما :

کانه عاشق قد مد صفحه	یوم الوداع الی توذیع مرتحل
اوقائهم من نعاس فیه لوتئه	مواصل لتمطیه من الکسل

در معاهد التخصیص ص ۲۰۰ نسبت باخیطل اهوازی میدهد ، [و در
روضات الجنات ص نقلا از شیخ بهائی در کشکول بخود تفنناتی نسبت
میدهد و در جامع الشواهد گوید لم یسم قائلهما] ، ومن فعلا هیچ نمیدانم این اخیطل
اهوازی کیست و نامش چیست و در چه عصری بوده است ، در تاج العروس و فهرست
آغانی و فهرست حماسه بحرّی و فهرست خزانه الادب نام او را نیافتم ، اگر جایی یافت
شد بدینجا الحاق شود ، ان شاء الله .

در امالی قالی ۱: ۲۷۱ گوید : «وانشدنی ابوالمیاس قال انشدنی الاخیطل لنفسه
بواسط سقیالارض الخ» و حال من نمیدانم این همان اخیطل اهوازی است یا غیر اوست ،
اگر هموست پس عصر او تقریباً معلوم میشود ؛ چه ابوعلی قالی که در ۳۵۶ وفات یافته بیک
واسطه از او روایت میکند . پس معلوم میشود در اوایل قرن چهارم یا اواخر قرن سوم
میزیسته است .

بعد الحمد لله ترجمه حال اورا در طبقات الشعراء ابن المعتز (یا منسوب باین المعتز) نسخه آقای میرزا عباس خان اقبال که فعلاً نزد من عاریه است یافتیم، ولی در آنجا نمیگوید که اهوازی است و نصه (ص ۱۹۵-۱۹۶): «اخبار الاخیطل بر قوقا حدثنی احمد بن زیاد الفارسی قال قال لی الاخیطل انشدت يوماً اباً تمام شیثاً من شعری فقال لی اذهب اذا شئت فلیس للناس تعدی (ظ: بعدی) غیرک، وحدثنی ابو یعقوب البصری قال کان الاخیطل المعروف برقوقاً یبیع الغلوس (او: الفلوس؟) بباب الکرج (الکرخ؟) وهو [من] المجیدین المحسنین، ومارویناله واستملحناله... وله البیت انعجیب فی تشبیه المصلوب الذی لیس لاحد مثله قوله:

کانه عاشق قد مد بسطته یوم الفراق الی تودیع مرتحل

او قائم من نعاس فیه لوتته مواصل التلطیه من الکسل - انتهى»

و از این دوبیت واضح میشود که مراد از اخیطل مترجم عنه در طبقات الشعراء ابن المعتز همان اخیطل منصوص علیه در معاهد التنصیص است، و نیز درجه تنبع آقای شیخ بهائی و نیز صاحب روضات در ادبیات عرب نیز بسیار خوب معلوم شد، محمد قزوینی.

|| تاریخ بغداد ۵: ۴۶۲.

ادب:

را «فرایتاغ» در ذیل امثال میدانی همه جا به culture ترجمه کرده است، و این ترجمه بنظر من فوق العاده صحیح و درست و متین است.

الادبیات:

«له عدة مصنفات منها کتاب فی الادبیات نحو اللعشرین مجلداً» (المنهل الصافی،

نقل از دفاتر $\frac{II}{E}$ صفحه مقابل ص ۱۷۱).

ادریسی:

صاحب کتاب بسیار مهم عظیم النظیر در مسالک و ممالک موسوم بنزهة المشتاق فی اختراق الافاق که در سنه ۵۴۸ از تالیف آن فارغ شده است: «و کان جمعه و تالیفه... فی مدة آخر [ها] شوال من سنة ثمان و اربعین و خمس مائة» (A. 2222, f. 6^a) و این

کتاب را بنام و با مرر جارا بن رجار پادشاه صقلیه (۱) (Roger II, mort 26 fev. 1154) تألیف نموده است و گویا به همین جهت است که در دیباچه بعد از تحمید تصلیه یعنی صلوات بر پیغمبر ما محمد و آل او ندارد و هیچ اسمی از محمد نبرده است، و در پاریس (کتابخانه ملی) دو نسخه بسیار نفیس از این کتاب عذیم المثال محفوظ است بایک مختصر و یک فهرست ابواب این مختصر، و این مختصر در سنه در رم با اسمی جعلی که راصل نسخه نیست بطبع رسیده است. اما دو نسخه کتابخانه پاریس هر دو بخط مغربی است. یکی از آنها که بنظر نسخه اصلی است ولی تاریخ ندارد و دوسه ورق از آخر کتاب افتاده است، مشتمل است بر نقشه های بسیار متعدد ملون بسیار اعلی که دوسلان در فهرست نسخ عربی پاریس گوید که ظاهراً این بهترین نقشه های جغرافی است که عرب رسم نموده است، و این نسخه دارای 355 ورق و زیری عریض است و دوسه ورق از آخرش افتاده است و در اول و همچنین در تضاعیف مواضع متعدده پاک شده یا بریده شده یا در صحافی در زیر کاغذ رفته، خوشبختانه نسخه دیگر موجود است که جای این کسور است.

این نسخه یعنی نسخه اول که حاوی نقشه های بسیار است نمره اش اینست: (Arabe 2221)، و نسخه دیگر که تمام است و این سقطها و کسرها را ندارد علامتش اینست: (Arabe 2222). ولی در عوض این نسخه هیچ نقشه ندارد و چند ورق از اول و از آخر سفر اول (چون نزهة المشتاق دوسفر است) و اوایل سفر دوم بخط جدید عثمانی است و این نسخه در منتصف شهر شوال سنه اربع و اربعین و سبعائنه در شهر المریه (که شهری است در اندلس و اینطور نوشته امهریه برسم این نسخه و دوسلان فلمر به خوانده Coimbre دانسته) استنساخ شده است و دارای 234 ورق و زیری بزرگ است، و در صفحه آخر بخطی جدید نوشته: « نزهة المشتاق الفه العلوی الادریسی الحمودی لملک صقلیه من الافرنج و هو رجار بن رجار عند ما کان نازلاً علیه بصقلیه بعد خروج سلفه

۱ - این رجار اولین پادشاه صقلیه و از اعظام ملوک عصر خود بود و اسطول قوی و لشکر منظمی داشت و طرابلس غرب را فتح نمود و علاوه بسیاری از بلاد دیگر شرقاً و غرباً و بسیار عادل و دادگر بود (بیوگرافی ژنرال ج ۴ ص ۱۰۱ [503])

من امارة ماله و كان تأليفه للكتاب في منتصف المائة السادسة و جمع له كتباً جملة للمسعودي و ابن خرداذبه و الحوقلي و العذري و اسحق المنجم و بطليموس و غيرهم ، كذا في مقدمة كتاب العبر لعبد الرحمن بن خلدون « و اصل ترتيب كتاب بترتيب اقاليم است ، هر اقليمي را ميگيرد و آنرا بده جزء قسمت ميکند و براي هر جزء يک فصل مخصوص با يک نقشه مخصوص مفروز نموده است و قبل از شروع در کتاب يک نقشه مدور جهان نماي بسيار متاز ملون در اول نسخه مرسوم است يعنى نسخه . ول (Ar. 2221).

و در ديپاچه بعد از تحميد بلافاصله گويد (Ar. 2222, f. 2b) : « فان افضل ما عني به الناظر و استعمل فيه الافكار و الخواطر ما سبق الملك المعظم رجار المعتز بالله المقتدر بقدرة ملك صقليه و ايطاليه و انكبرده و فلوريه امام و ميه الناصر للملة النصرانيه ... فمن بعض معارفه السنيه و نزاعه الشريفة العاوية انه لما اتسعت اعمال مملكته ... احب ان يعرف كيفيات بلاده حقيقة ... مع معرفة غيرها من البلاد و الاقطار في الاقاليم السبعة التي اتفق عليها المتكلمون و اثبتها في الدفاتر النافلون و المؤلفون و مالكل اقليم منها من قسم بلاد يحتمل عليه و يرجع اليه و يعد منه (؟) بطلب ما في الكتب المؤلفة في هذا الفن من علم ذلك كله مثل كتاب العجائب للمسعودي و كتاب ابى فصر سعيد الجيهاني و كتاب ابى القسم عبدالله بن خرداذبه (ظ: خرداذبه) و كتاب احمد بن عمر العذري و كتاب ابى القسم محمد الحوقلي البغدادي و كتاب جاناخ بن خاقان الكيماكي و كتاب موسى بن قاسم القردي و كتاب احمد بن يعقوب المعروف باليقنولي (ظ: باليعقوبي) و كتاب اسحق بن الحسن بن المنجم و كتاب قدامة البصري و كتاب بطليموس الافلوري (ظ: الاقلودي) و كتاب ارسئوس الانطاكي فلم يجد ذلك فيها مشروحاً مستوعباً مفصلاً بل و جده فيها مقفلاً (؟) فاحضر لديه العارفين بهذا الشأن فباحثهم عليه و اخذ معهم فيه فلم يجد عندهم اكثر مما في الكتب المذكورة فلما رآهم على مثل هذه الحال بعث الى سائر بلاد فاحضر العارفين المتجولين فيها فسالهم عنها بواسطة جمعاً و افرادي فما اتفق فيه قولهم و صبح عنه نقلهم اثبتة و ابقاه و ما اختلفوا فيه الغاه و ازجاء و اقام في ذلك نحواً من خمسة عشر سنة لا يخلى نفسه في كل وقت من النظر في هذا الفن و الكشف عنه و البحث عن حقيقته الى ان تم له فيه ما يريد ثم اراد ان يستعلم يقيناً

صحۃ ما اتفق علیہ القوم المشار الیہم فی ذکر اطوال مسافات البلاد و عرضہا فاحضر الیہ لوح الترسیم و اقبل یختبرہا بمقایس من حدید شیئاً فشیئاً مع نظره فی الکتب المقدم ذکرہا و ترجیحه بین اقوال مؤلفیہا و امعن النظر فی جمعہا حتی وقف علی الحقیقۃ فیہا . فاسر عند ذلک ان یفرع لہ من النضۃ الخالصۃ دائرۃ مفصلاً عظیمۃ الجرم ضخیمۃ الجسۃ فی وزن اربع مایۃ رطل بالروسی فی کل رطل منها مایۃ درہم و اثنا عشر درہماً فلما کملت امر الفعلۃ ان ینقشوا فیہا صور الاقالیم ببلادہا و اقطارہا و سیفیہا و ریفیہا و خلجانہا و بحارہا و مجاری میاہہا و عامرہا و غامرہا و ما بین کل بلدین منها و بین غیرہ من الطراقات المطر و قوۃ الایمال المحدودۃ و المسافات المشہودۃ و المراسی المعروفة علی نص ما یمخرج الیہم مثلاً فی لوح الترسیم لا یغادر وامنہ شیئاً و یأتوا بہ علی ہیئتہ و شکلہ کما یرسم لہم فیہ و ان یؤلفوا کتاباً مطابقاً لہ فی اشکالہا و صورہا غیر انہ یزید علیہا بوصف احوال البلاد و الارضین فی خلقہا و بقاعہا و اما کتہا و صورہا و بحارہا و جبالہا و انہارہا و مسافاتہا (؟) و مزارعہا و غلاتہا . . . و ان یسمی هذا الکتب بکتاب (کذا فی 2221، 2222 و «سمیتہ» و هو غلط فاحش) نزہۃ الشائق فی اختراق الآفاق و کان جمعہ و تألیفہ و مضمینہ (؟) و ترصیفہ فی مدۃ آخر [ہا] شوال من سنۃ ثمان و اربعین و خمس مایۃ» (Ar. 2221، f. 2b کہ غالب مواضع آن پارہ و بریدہ و محوشدہ و غیر مقرأ و غیر منتفع بہ است = 2a-4a، Ar. 2222 کہ دو ورق اول کتاب بخط جدید الحاق است) .

اد کو تیمور، اد کو تیمور A :

(B) اد کو تور ، C ارو کتور ، D او کر تیمور ، او کو تیمور ، E اذ کو تیمور ، (ظ - اد کو تیمور) .

پسر جتیمور والی خراسان و مازندران است کہ بتحریر شرف الدین خوارزمی و جمعی دیگر شکایت گور گوز والی خراسان و مازندران را بحضرت او کتای قان نمود تا حکومت را از او گرفتہ برای خود مقرر دارد ص 265 = f. 17^b ، م - ص 266 = f. 117^b - f. 118^a ، م - ص 267 = f. 118^{a-b} ، م - ص 268 = f. 118^b ، م - ص 269 = f. 119^a ، م - ص 274 = f. 121^a - f. 128^a .

رجوع کنید بجامع التواریخ طبع برزین ج ۱ ص ۱۴۹ کہ اورا انکو- (- انکوژ)

تمور بانسخه بدل ایتکون نوشته است . رجوع بوریقہ دیگر در تحت «چیتمور» .

ادهم :

بیجای ابراهیم [بن] ادهم :

ملک برهم زن تو ادهم وار زود تا بیایی همچو او ملک خلود
(شئوی ۳۴۳)

از نالۀ بوسعید و ادهم خوشتر (رباعیات منسوب به خیام)
خیز بلقیسا چو ادهم شاهوار دود ازین ملک دوسه روزه برآر
(شئوی ۳۴۶)

ادیب و عالم :

و فرق بین آن دو ، اولی بمعنی مطلع از هر جا و هر علمی تا اندازه و دومی بمعنی متخصص (معجم الادبا ۱: ۱۷) .

اذواق و مواجد :

در کتب فارسی مثل نفحات (ظ) و غیره در این تعبیر گویا همیشه «اذواق و مواجد» باضافه یائی قبل از دال تلفظ میکنند ولی در مقدمه ابن خلدون ۲۷۹، ۲۸۷ مکرر اندر مکرر این تعبیر را بلفظ «الاذواق و المواجد» ادا کرده است و گویا همین اصح باشد چه مناسب اسم مصدر است ظاهراً در مفرد مواجد نه اسم مفعول که گویا هیچ محلی و موضوعی ندارد .

آرآن :

همان قراباغ حالیه است کما صرح به ویوین دوسن مارتن در Karabagh - و در جامع التواریخ هم مکرر دیده شده است ولی عجاله نظر نیست ، اگر پیدا شد باید اضافه شود .

آربای گلون :

بن سفنان (کذا) بن ملک تیمور بن اریق بوکا بن تولوی خان چنگیز خان را [بعد از وفات ابوسعید امرا] نامزد پادشاهی کردند .

(ذیل جامع التواریخ (S. P. 209, f. 529^a)

این همان است که درمنهل الصافی ج ۱ f. 152^b باسم اربکون نوشته است و مسیوبلوشه میگفت که اسمش ارباقااون یعنی گراز است، والله اعلم بصحته.

اربوز:

قرینه برای آنکه حرکات این نام ترکی اینطور است مطایبه ایست درص ۱۲۲ از عبیدزاکان.

اربیین:

(علماً لعدة كثيرة من كتب الحديث).

«فی اربعینه» (روضات ۴۰۴)، رجوع نیز (ظاهراً) به پشت ذریعه ج ۱.

اربوز A و B و E:

[D ارنوز، C ازیرا (!)] صاحب جیش گورخان که بحکم گورخان بخوارزم غارت آورد و اتسز خوارزمشاه سالی سی هزار دینار مواضعه متقبل شد که بقراختا پپردازد. ص ۱۹۲، ۱۹۳ = f. 83^b.

اربوزخان، اربزخان (ظ):

– بن تغان تغدی بن تکش خوارزمشاه – پسر زاده سلطان تکش. بورخان A f. 71^b – اربزخان A f. 72^a. (باقی نسخه بدلها از روی پاکنویس در اینجا الحاق شود چون حالا حاضر نیست و درمطبعه است)، بعد دیدم نسخه بدلها را در ورقه دیگر نوشته ام رجوع بدان در تحت عنوان «بورخان» در باب باء.

بعد دیدم که در سیره جلال الدین ص ۲۱ صریحاً واضحاً نام همین شخص را اربزخان نوشته است: «وبالجملة اعوز» [ای اعوز محمداً خوارزمشاه لضرب نوبة ذی القرنین] لتنام (ظ ؟ – تمام) سبعة وعشرین ملکاً مکملهم باین اخیه اربزخان، الخ. (ص ۲۱). اربز دیگر الحاجب اربز بن سعد الدین از حجاب محمد خوارزمشاه (نسوی ص ۳۰). اربوز دیگر از سرداران گورخان، رجوع بوریقۀ علیحدۀ «اربوز».

ارتاق C:

(اورتاق B، ارباق A، D).

بمعنی شریک است (associé, compagnon – جامع ۳۱۰ ح)، f. 144^a.

اردشیر:

ضبط این کلمه که با راء مهمله است . (ابن خلکان ۲: ۸۸)

|- را در ادب الدنيا والدين ص و در نهج البلاغه (رجوع بفهرست ج ۱ ص ۵) بعکس غالب مصریین درست با راء مهمله نوشته است .

اردوبالغ:

شهری بوده است در مغولستان که فقط رسم دیواری از آن در عهد اوکتای قآن ابن چنگیز خان باقی مانده بوده است . اوکتای قآن فرمود تا بر انقاض آن شهر دیگر بنا کردند بنام اردوبالغ و نام اردوبالغ قدیم را ماو و بالغ نهادند یعنی و همین اردوبالغ جدید است که بمناسبت قرب جبال قراقرم معروف شد بشهر قراقرم، f. 12b^۱ و ص ۱۲۰ (از نسخه خودم).

|- شهری قدیم بوده است در ایغور بر لب رودخانه ارقون نزدیک کوه قراقرم که در عهد قآن [منکوقآن ؟] رسم و آثار آن باقی بوده است و آن را ماو و بالغ نیز میخوانند ، ص ۲۵، ۲۷.

اردغن؛ [قلعة]:

نسوی ص ۴۶، ۱۹۲۰.

اردیش:

«چنگیز خان درین سال [۶۱۶] در راه ولایت تازی که بود و در رودخانه اردیش یا یلامیشی کرد تا اسبان فر به شدند و پائیز گاه از آنجا حرکت فرمود و چون با ترار رسید جوچی و جغتای و اوکتای را جهت استخلاص آنجا بگذاشت و خویشتن با تولی عازم بخارا گشت» (برزین ۳: ۱۷۲) - «و در سال ازدها براه رودخانه اردیش یا یلامیشی کرد» (۶۶).

ارزلاق سلطان:

کذافی جمیع النسخ مکرراً (و ان تکررت صوراً اخر منه فی بعض النسخ لکن کلهما متفق علی کتابه) ارزلاق مرة واحدة علی الاقل) فی ص ۲۱۵-۹۵^a f. برادر سلطان جلال الدین و پسر سلطان محمد خوارزمشاه و ولی عهد او ص ۲۱۶-۹۵^a f.

سيرة جلال الدين منكبرنی ص ۲۵ مکرر : قطب الدين ابوالمظفر ازلاغ شاه
(نسوی ص ۲۵) ايضاً ص ۳۱، ۴۰، ۴۱، ۵۵، ۵۶، ۵۷، ۶۱، ۶۲، ۶۳ .

نسوی خطی ص 35 : ازلاع ، ارلاع . ص 43 : ارلاع . 56 : ارلاع ، ارلاغ .
77 صریحاً : ازلاغ ، ارلاغ ، ارلاع . 79 صریحاً : ازهلاغ ، ازلاغ . 82 : ارلاع . 83 :
ارلاع . 85 : ارلاع . 86 : ازلاغ . 88 : ارلاع .

ارزیز A و B [جوی -] :

(ارزیز om D'C'E) .

چنانکه از موقع ذکر آن معلوم میشود جوئی بوده در سمرقند که مغولان آنرا
خراب کردند (۹) در وقت محاصره سمرقند ، ص 59 . در جلد ۳ در اواخر .

ارسی [قصبه -] :

قصبه ایست در فرغانه که تیمور ملک اسیر خجند بعد از مراجعه از چندین سال
غربت و سفر در بر و بحر بزی متصوفه در مزارات ابن قصبه ساکن شد تا بعد در خجند
رفت و خود را پیسر شناساند و همین باعث قتلش شد بالاخره بدست قان (باتو - ظ) ،
ص 45 .

ارسبار، ارسی بار :

گویا مقصود سواحل رود ارس است ، (شرفنامه ۲: ۲۹۲) .

ارسلان :

سه پادشاه بوده اند در ازمنه متفاوته (یا متداخله) که هر سه را مختاری مدح
کرده است : یکی «محمد ارسلانخان علاءالدوله» (سنه ۴۹۵-۵۲۴) از ملوک خانیه
ماوراءالنهر : (Or. 4513, f. 150^b)

خبر که خاقان ترکستان شه مالک رقاب

آسمان است و جمال ارسلان خان آفتاب

تاجهان باشد محمد ... علاءالدوله باد

بزم خواه و پاده نوش و رزمجوی و فتح یاب

دوم ابوالحارث ارسلانشاه معزالدين بن کرمانشاه از سلاجقه کرمان (۴۹۴-۵۳۶) :
 رفتم براه غزنين بر آب آهنين خفتم بعد کرمان در آتشين رباب ...

(Or. 3374, f. 2^a)

بوالحارث ارسلانشه کرمانشه آنکه هست

او را معز دولت و دين از فلک خطاب

وغيرها .

سوم ارسلانشاه بن مسعود غزنوی «ابوالمولک» (۵۰۹-۵۱۲) :

ابوالمولک ملک ارسلان بن مسعود طراز ملک جهان پادشاه ملک طراز

(Or. 3374, f. 5^b)

وغيرها ، ودرموضعی (f. 33^b و 34^a) ترجمه «ملک ارسلان» را میکند و
 میگوید درمدح همو:

«شه شیر» است نام اوبلفظ تازی و ترکی

بیک نیمه عرب گیرد بدیگر نیمه ترکستان

ارسلان بالو :

که در تاریخ یمنی ۱: ۳۲۲ بعد در فصل خروج شاهزاده سامانی ابوابراهیم اسماعیل
 المنتصر مکررا از او بهمین صورت یا بعنوان «ارسلان بالوالحاجب» نام برده است [و در
 شرح ۳۲۲ از قول صدر الافاضل آنرا ضبط کرده است ولی بدبختانه در حرف اول فقط
 نوشته است باء تحتانیه بدون تعیین مشاة یا موحده که بطور یقین معلوم نمیشود که مراد
 یا مشاة تحتانیه است یا باء موحده تحتانیه ، گرچه همه جاداران کتاب بالوبا باء موحده
 نوشته است] معلوم میشود از تضاعیف که از امراء بزرگ آن شاهزاده بوده است، و بالاخره
 منتصر او را پس از شکست یکی از جنگها در اواخر سنه ۳۹۱ یا در اوایل ۳۹۲ کشت
 (یمنی ۱: ۳۲۹) و بطور قطع این قتل او بعد از شوال ۳۹۱ یا در همان ماه ولی نه قبل از آن
 بطور قطع) بوده است . چه در آن تاریخ منتصر به نیشابور وارد شد (۱: ۳۲۸) و در همان
 نیشابور ارسلان بالووسایر امرا با نصر بن سبکتگین جنگ کردند و شکست خوردند
 (۱: ۳۲۸/۹). و بطور قطع و یقین این ارسلان همان شخص است که ابوریحان در آثار البلاقیه

ص ۱۳۴ در فصل القاب صادره از حضرة خلافت اورا بعنوان «ابو منصور البارسلان البالوی معین الدوله» نامبرده است و از چند سطر بعد همان صفحه معلوم میشود که این ارسلان بالو (البارسلان البالوی معین الدوله) قاید جیوش آن شاهزاده سامانی بوده است، چه گوید: «ولکنهم [ای السامانیه] لقبوا [قواد] جیوشهم بناصر الدوله و عمادها و حسامها و عمیدها و سیفها و سنانها و معینها و نصیرها اقتداء بافعال الخلفاء» که واضح است از این عبارت که صاحب ترجمه قاید جیوش آن شاهزاده سامانی یا اقلاً یکی از قواد جیوش او بوده است بطور قدر متیقن.

در پیش گفتیم که قتل ارسلان بالو در اواخر ۳۹۱ یا اوایل ۳۹۲ بوده است، حال مزید توضیح را گوئیم قتل اقطعاً بعد از شوال ۳۹۱ بوده است، چه این الاثیر ۶۶:۹ ورود منتصر را به نیشابور در آخر شوال آن سال میسر مرد (نه فقط شوال مثل یمنی که ما تقدم) پس بطور قطع قتل او بعد از شوال ۳۹۱ بوده است، و از آنطرف چون تقریباً بل تحقیقاً و بالصرّاحه از یمنی (۳۲۹:۱) واضح میشود که قتل او قتل از جنگ معروف سرخس بوده است با نصر بن سبکتکین که در آن جنگ سامانیه شکست بسیار فاحشی خوردند و ابوالقاسم سیمجور و اغلب اعیان لشکر منتصر دستگیر شدند [چه در حین قتل او و بعد از قتل او ابوالقاسم سیمجور حضور داشته است بتصریح یمنی] و این جنگ سرخس بتصریح ابن الاثیر ۶۶:۹ در ربیع الاول سنه ۳۹۲ بوده است. پس بالضروره و البداهه قتل ارسلان بالوی مذکور بین آخر شوال ۳۹۱ - ربیع الاول ۳۹۲ واقع خواهد شد یعنی در یکی از شهور ذی القعدة یا ذی الحجه ۳۹۱ یا محرم یا صفر یا ربیع الاول ۳۹۲ [قبل از جنگ سابق الذکر سرخس که در ماه اخیر واقع شد کما مر].

ارسلان الباذب، [ابو العارث] :

والی طوس بوده است بعد از حدود ۳۸۹ (یعنی ۱۴۰:۲ منضمّاً بص ۱۳۶ و ۱۹۰ و ۱۴۱).

ارسلان خان :

حاکم نواحی المالغ و قیالیغ و فولاد در حدود ختن در عهد گورخان ظاهر آ

مسلمان بوده است ، (و حقیقه بدون ابهام وشك حاکم قیالیغ است) ص 35 ، 36 .
 (از اینجا برمیآید که ارسلان خان دیگری بوده است که چنگیز خان او را بقیالیغ فرستاد
 و دختری بدوارزانی داشت غیر از ارسلان خان گورخان چه اوقبل از خروج چنگیز خان
 خود را بدست خود هلاک نمود، و نیز منکوقاآن اوزجند را یکی از فرزندان ارسلان خان
 قیالیغ داد) ص 39 .

ارغون [امیر] :

از امراء مغول که عطا ملک جوینی در مصاحبت او در سنه ۶۴۹ به خدمت منکوقاآن
 (بقراقرم؟) رفته است ، ص 49 ، f. 55^a ، 55^b - f. 58^b . کیوک خان عراق و
 آذریبجان و شروان و لورو کرمان و فارس و طرف هندوستان را بوی داد .
 رجوع کنید برای نبذی از ترجمه حال او بورقه دیگر در تحت «جیجکان بیکی» ،
 بعد از پراکنده شدن قوریلتای جلوس منکوقاآن در بیستم صفر سنه ۶۵۰ ببندگی حضرت
 رسید، f. 154^a .

ارغاسون A و C :

(B ارعاسون ، G ارغاسون ، E ازعاسوق ، D [حاضر نیست] ،)

پسر ایلچیکنای از امرای معروف مغول در سلطنت کیوک خان [رجوع بورقه
 علیحه] ، وی از جمله امراء مخالفین منکوقاآن بود و او را با سایرین یار خود داشته بسیاست
 رسانیدند ، یعنی کشتند . f. 141^b .

ارغو = ارغون :

« مظفر الدین الب ارغون پسریر نقش بازدار » (f. 108^b و f. 112^b راحه -
 الصدور) . همین شخص را در f. 109^a (ص ۲۶۴) مظفر الدین الب ارغومی خواند و
 همچنین در f. 113^b (ص ۲۷۷) سطر اول .

یکی از حجاب ملوک اوایل سلجوقیه را که حال یادم نیست و بمجرد تفتیش
 پیدا خواهد شد طغان یرک میخواند مکرراً و همین شخص را در اختصار راحه الصدور
 که در آخر جهانگشای نسخه C است طغایرک بحذف نون می نویسد مکرراً و همین
 گویا در این الاثر .

ارقون :

رودخانه ایست منشعب از کوه قراقورم که مهد اول توالد و تناسل ایغور بوده است . ص 25 ، 27 .

|| (Orehon) نهری است در مغولستان نزدیک رود سلنگای و از جبال قراقورم جاری است و شهر قراقورم بر لب آن است، ص 120 (نقشه آلمانی Gotha : Justus Perther در ذیل نقشه آسیا) .

« در زعم ایغورها: آنست که ابتدا توالد و تناسل ایغور در کنار رودخانه ارقون بودست که منبع آن از کوهی است که آنرا قراقورم خوانند و شهری که درین عهد قآن بنا فرمودست هم بدان کوه باز میخوانند». (f. 12^b)

ارکاوون :

(لغات مغولی منسوب بابن مهنا ۱۹۴) .

ارکون A :

(B) ارکون ، G) ارکؤن ، C) ارکوان ، E) ارکنون ، D) جمله را ندارد) .
« بیرون جماعتی که از حکم قآن و چنگیزخان از زحمات مؤن معاف اند از طایفه اسلامیان سادات کبار و ائمه اخیار ، و از نصاری که ایشان را ارکؤن میخوانند رها بین و احبار» (f. 144^b اوایل) .

مسیو بلوشه شفاهاً گفت که ارکؤن Arkaoun مخفف کلمه یونانی ارکاگون Arkaghoun باید باشد که بمعنی فرمانده و رئیس (celui qui commande) است و این کلمه در قوامیس کلاسیک یونانی موجود نیست ولی لابد قیاساً «پارتی سیپ آکتیف» آرکؤس باید باشد و مغول لابد این کلمه را برسم معهود خود در حذف حرف حلق وسطی تخفیف داده ارکاؤون (ارکؤن) کرده اند و این کلمه را لابد نسطوریان یعنی کشیشان نسطوری در قدیم بآن صفحات برده اند .

«دیگر روز وزیر و صاحب دیوان و جمعی معارف و مشاهیر [از بغداد] بیرون آمدند [هولا کو] ایشانرا باز گردانید و شش روز جنگی سخت کردند و پادشاه فرمود

تا شش بر لیغ نوشتند که قضاة ودانشمندان وشیخان وعلویان وارکانان(۱) (بازار گانان (peut - être) وکسانی که باما جنگ نکنند ایشانرا ازما بجان امان است وکاغذها را برتیر [آخر ص 282] [ابتدای ص 284:] بسته از شش جانب بشهر انداختند» (جامع التواریخ طبع کاترمر ص 282 - 285)، و هذا کماتری صریحاً معلوم میکند که کاترمر اصلاً معنی این کلمه را ملتفت نشده بوده است چه جمله بازار گانان (peut - être) بین القوسین از خود کاترمر است نه ازما. در ذیل خواجه نصیر الدین طوسی بر جهانگشای (نسخه S.P. 1556-C ورق 219^a) در همین مورد فتح بغداد گوید (و ظاهراً عبارت جامع التواریخ منقول از آن باید باشد): «آغاز جنگ کردند بیست و دوم محرم سنه ست و خمسین و ستمایه شش شبانروز حرب کردند و باز شاه فرمود کی این مثال بنوشتند کی این جماعت سادات و دانشمندان وار کؤن و مشایخ و کسانی کی باما جنگ نکنند ایشان را ازما امانست و مثال برتیر بسته بشهر انداختند از شش طرف». در کتاب مختصر الدول لابی الفرج بن العبری در همین مورد فتح بغداد گوید (و او هم ظاهراً بل یقیناً عیناً ذیل خواجه نصیر را ترجمه کرده است): «و امر هو لا کوالبتیکجیة لیکتبوا علی السهام بالعریة: ان الارکاونیة والعلویین والداذشمندیة (ظ: والدانشمندیة) و بالجماعة کل من لیس یقاتل فهو آمن علی نفسه وحریمه و امواله». (۲) (مختصر الدول طبع بیروت ص ۴۷۴). و بالاخره در جامع التواریخ در فقره معادله با مانحن فیه (یعنی در مورد معاف کردن منکوقا آن علما و عباد هر مذهبی را از مالیات) گوید (ص ۳۱۴): «و هر کس بنسبت یسار و استظهار آنچه از وجه معاملت بروستوجه شود بی دفعی و عذری با دارساند غیر

- ۱- نسخه قدیمی باصور، S. P. 1113، ورق 181^b «وعلویان وارکانان وکسانی که باما جنگ نکنند الخ» و نسخه S.P. 209 که بخط نستعلیق است ورق ۲۸۴^b: «وعلویان وارکانان وکسانی که باما جنگ نکنند» (عیناً استنساخ شد)
- ۲- طابع مختصر الدول الاب انطون الصالحانی السعوی اینجا در خصوص کلمه «الارکاونیة» حاشیه نوشته که عین عبارت او اینست: «ای تباع ارکون و معناه الدهقان العظیم و هی کلمه یونانیة - ». و بنظر من اگرچه از کاترمر که آنرا ارکانان نوشته و خیال کرده بازار گانان صواب است بهتر نهیمده و نزدیک بواقع شده ولی درست معنی این کلمه را نهیمده است، چه قطعاً از سیاق عبارات مجموعه در این و ریقتین فهمیده میشود که مقصود از ارکؤنان علمای عیسوی و کشیشان ایشان است.

از جماعتی که بحکم یرلیغ چینککیزخان وقآن از زحمات و تکالیف معاف انداز اسلامیان طایفه سادات بزرگوار و مشایخ کبار و ائمه اخبار و از نصاری ارکاوانان (۱) (کذابدون و او عاطفه) کشیشان و رهبانیه و اخبار (ظ: ۴: احبار) و از بت پرستان توینان نامدار. « (جامع التواریخ طبع بلوشه ص ۳۱۳).

ارگئون:

لقب جد یکی از علما بوده است که قبل از اسلام کشیش عیسوی بوده است.
(تاریخ ابن عساکر ۲: ۲۵۷)

ارگت:

بمعنی قلعه همانطور که الان مستعمل است، در کامل ابن الاثیر ۸: ۱۷ میگوید (سنة ۵۵۴) «فساروا الى والی سجستان و حصروا خلف بن احمد بحصن ارك و هو من امنع الحصون، الخ.»

ارمینیه صغری، [مملکت]:

ملوك این مملکت دوطبقه بوده اند: ۱- روبن ها Ruben (بدون s در) ۲- لوزیگنان ها Luzignans (با s در) و بسیاری از ملوك هر دو طبقه موسوم بوده اند به لئون (در اصطلاح مورخین عربی و فارسی: لاؤن، لیفون)، و بعضی هیتوم (= حاتم)، و پایتخت اینها ابتداءً زربه Anazarba بوده و سپس از عهد لئون دوم ببعده سیس شد. دواين نحو اصطلاح بوده است: یکی ارمینیه سیس و دیگری یکی از دو (یا سه یا چهار) قسمت ارمنستان اصلی مع اختلاف کثیر منه، رجوع بیا قوت در ارمنستان ص ۲۲۰ و بهاشش ص «ج» از دیباچه مختصر الدول، و بوریه دیگر. | ارمینیه صغری یا غربی (یا ارمینیه کیلیکیا با اصطلاح اروپائیان). رجوع

۱- نسخه S. P. 1113 ورق b 88: «از اسلامیان طایفه سادات بزرگوار و مشایخ کبار و ائمه اخبار و از نصاری و کاویان (و کاریان) نیز در کمال خوبی ممکن است خوانده شود بلکه در این اخیر اظهار است چنانکه بعد از ملاحظه دقیق معلوم شد) و قسسان و رهبانیه و اخبار و از بت (کذابدون «پرستان») توینان نامدار الخ». نسخه S. P. 209 که بخط نستعلیق است ورق 236، «دواز نصاری و کاویان و قسسان و رهبانیه و اخبار» (بعینه حرفا بحرف استنساخ شد).

بدائرة المعارف اسلام در «ارمنی» ۱: ۴۶، و در «سیس» ۴: ۷۳ بعد و بلسترنج «اراضی خلافت شرقی» ۱۴۰ - ۱۴۱ و بتقویم البلدان ۲۵۶ - ۲۵۷ در دائرة المعارف اسلام ج ۱ ص ۴۶ گوید که این مملکت ارمنیه صغری (یا کیلیکیا) در حدود ۱۰۸۰ م (= ۷۳۳ هـ) باید گفت در حدود ۵۰۰ هجری) بتوسط Ruben نامی تأسیس شد و قریب سه قرن دوام کرد و بالاخره متدرجاً قطعه قطعه بدست ممالک مصر افتاد و آخرین پادشاه ارمنی ارمنیه صغری موسوم بلیون چهارم (غالب ملوک این سلسله نزد مؤلفین عرب موسوم اند باسم «ابن لیون» - بطور لقب نوعی معروف اند) در سنه ۱۳۷۵ - ۷۷۷ بیابیس هجرت کرده، آنجا در صومعه در سنه ۱۳۹۳ = ۷۹۵ وفات نمود (دائرة المعارف اسلام ۱: ۴۶).

ولی در همان کتاب ۴: ۷۳ مبدأ این سلسله را در اواخر قرق ۱۲ م یعنی قریب صد سال بعد نوشته است، ولی مقصودش مبدأ حقیقی نیست بل مبدأ «تاریخ ممتد» کما صرح به.

این اصلاح را عجالة یکی در نزهة ۲۱۸ و یکی در د. م. ا. ۱: ۴۶، ۴۷ دیده ام. اصطلاح ارمنیه صغری بیک معنی دیگر نیز در باقوت هست که قطعاً بهمان معنی مراد صالحانی است در خصوص شرح حال ابن العبری که ملطیه را پایتخت این ارمنیه می‌شمرد. (رجوع بپشت مختصر الدول در شرح حال ابن العبری).

ارنك (یا ارنك) بامی (دومرتبه):

اورنك (یا اوربك) دابی (یکمرتبه) A (R) ازبك پای، C ازبك تاهی، D اوزبك مامی، (یاماهن)، E اوزبك تایی.

سردار لشکر سلطان جلال الدین منکبرنی وقتی که لشکر بجنگ ناصر الدین قباچه فرستاد (رجوع به کوکار سنکین)، ص ۲۲۲ - f. 98^a م. ۳.

ارونین طنبوری:

آدرس رساله یک ارمنی معاصر نادرشاه که آقای ساکیان بمن عاریه داده اند:

Jourual de Tambouri AROUTINE sur la conquête de l'Inde
par Nadir Shah (Tahmas Koaly Schah) 1735 - 1740. (Traduit

de l'original en langue turque, écrite avec des caractères arméniens), par Yacoub Artin Pacha.

Le Caire, Impimerie Paul Barbey, 18, rue Abd-el-Aziz, 1914.

درص ۲۶ حاشیه ۲ در مقابل « جهان آباد » که در متن است طابع نوشته است « دهلی », که معلوم میشود دهلی را در عصر نادرشاه در خود دهند جهان آباد (یا شاه جهان آباد چنانکه در منشآت میرزا مهدی خان مکرر دیده میشود) میگفته اند، باری مؤلف همیشه جهان آباد را بسیار مکرر نام برده که قریب بیستین است مراد همان دهلی بوده است بظن غالب بلکه بنحوقطع و یقین.

تعبیر جزایر چی : درص ۲۳-۳۴ گوید :

On appelle ainsi [جزایر چی] les mousquetaires qui portent des mousquets dont le plomb pèse 90 dirhams.

درص ۳۶ وصف یک جشمی را که در آن جمیع آلات موسیقی نواخته میشده و صدای آنها گوش فلک را کرمیکرده میکند و سپس میگوید که این نوع جشن را که در ایران عهد نادر وقت نوروز میگیرند « شبی لانتیر » Schebilanter میگویند (؟)، نفهمیدم این کلمه عجیب شبی لانتیر در دهان این ارمنی ساده لوح عامی تحریف چه کلمه فارسی یا ترکی (یا هندی؟) باید باشد ؟

اروخان B.A

(C) اورجان ظ . E.D (اورخان)

از پسران چنگیزخان که در مرض الموت ایشان را جمع نمود باطاعت او کتای و شناختن او را بجای نشینی او توصیه نمود، ص 88 = f. 140. (ظاهر اورجان است و آن نزدیک با جامع التواریخ طبع برزین ج ۲ ص ۱۳۳ : «اورجان» بعد از حذف حرف حلقی وسط کلمه که قاعده مطردی است در زبان مغول چون شیقان و شبیان، هولاکو و هولاتو، قدغان و قدان و امثال ذلک).

چنگیزخان پسری دیگر داشته نام او اورجقان، هم در کودکی نمانده و مادر او قومه بوده از اقوام تاتار و ناسش معلوم نشده. (جامع التواریخ برزین ج ۲ : ۱۳۳)

اریغ بوکا - اریغ ظ بوکا A :

(E) ۲ اریغ بوکا ، B ۲ اریغ بوکا ، D اریغ نوکا، اریغ توقا ؛ Om . l C .

۱ اریغ بوکا .

برادر منکوقآن بن تولوی خان بن چنگیز خان است،^a f . 124 م ، - A اریغ بوکا ،
B اریغ بوکا ، C E اریغ بوکا ظ ، D اریغ نوکا ، =^a f . 133 - . f . 135
= ^a f . 138 -، در وقت حرکت هولا کو ب طرف ایران او با سایر شاهزادگان در قراقوروم
در اردوی پادشاه جهان منکوقآن اجتماع نمودند و جشن کردند^a f . 147 .

ازبك :

= اوزبك .

ازبك پای :

از سرداران جلال الدین منکبرنی که (ظ) جلال الدین اورا نایب مناب خود در
هندوستان گذارد که در نسخ جهانگشای - تایی و - پای و غیرهما مسطور است . هورث گوید
نقلا عن تماس (98-99 > *Chronicles of the Pathan Kings*) که سکه در
مولتان بنام خود زده است و در مسکوکات خود را ازبک پای می نامد (هورث، تاریخ
مغول ج ۳ ص ۷۵۸ و آخر صفحه)، ولی چندان اعتمادی به تماس نیست چه ممکن است
(بل ظاهرأ همین است) که در مسکوک نیز مانند نسخ حرف اول پای منقط نبوده است و
آن از روی تواریخ متأخره (که سنداوست غالباً بل همیشه) مثل حبیب السیر و فرشته
و نحوه ها کما یظهر من مطالعه مقالتی فی مسکوکات الغزنویه (خ ج ۹ فی JRAS سنه 1848)
این کلمه را پای خوانده است . ولی در هر صورت بد نیست اشاره بدین فقره در حواشی
جهانگشای بنمائیم .

همچنین حسن قرلقی که جلال الدین اورا (ظ) نایب مناب خود در ممالک غور
و غزنه گذارد هورث نقلا عن تماس (یضاً 98 - 92) گوید که مسکوکات بنام او باقی

است مورخ بسنه ۶۳۳ و ۶۳۴ و نام ولقبش «سیف الدین الحسن قرق» بوده است (هورث ایضاً). نام این شخص گویا مکرر اندر مکرر در طبقات ناصری در ضمن تواریخ متعلقه بمغول و قلاع خراسان و غور و آن نواحی مذکور است.

ازرقی :

مدوحین او E3: 11 ص ۲۳۱ .

ازناور (در جهانگشای) :

(فی جمیع النسخ الا C.C ازناورد) .

کلمه ایست گرجی بمعنی پهلوان و شجاع و تلفظش ازناوور است باشباع و او ص 235 = f. 104^a (مسیوبلوشه) .

ازناور بزبان گرجی بمعنی شریف و بزرگ است، Un grand seigneur (کاترمر حواشی جامع التواریخ ص 368) .

اسامی جمع ولماً :

برکات (ضوء ۱۳:۳) ببعد اسم اشخاص عدیده) .

آیا اسباط و اطلال (ابن الاثیر) از این قبیل است (ظ ؟) .

اسامی مرکبه :

مثل محمد علی و محمد رضا از چه وقت شروع شده است ؟ محمد رضا ، در عالم آراص [بر فرض صحت نسخه یا بر فرض عدم اضافه محمد برضا] . مقصودم ترکیبات دواسم عربی مذهبی است مثل اینکه امروزه هزاران هزار معمول است مثل محمد باقر ، حسینعلی ، محمد کاظم ، الخ ؛ بدون اضافه جزء اول بثنائی مثل رستم زال و محمود سبکتکین و غیر ترکیبات اضافی مثل غلامحسین و غلامعلی که این هر دو از خیلی قدیم ظاهراً معمول بوده است ، و غیر تراکیب اسم با اسم طائفه مثل احمد برلاس و نحو ذلك که در عهد تیموریه déjà این نوع ترکیب خیلی دیده میشود چه در کتب معاصر خود تیمور یا اعقاب او .

اسانید :

اسانید مرکبه یعنی ساختگی و مصنوعی ، از جمله اسانید وضع علم نحو که

یکی از نحاۃ بر اصل آن تعلیقہ مبلغی افزوده و اسانید جعلی برای آن درست کرده کہ بعضی روات آن اقدم است از مروی عنہ (!) ، (معجم الادباء ۱: ۲۸۲).

اسب :

قافیه بستن آن با کسب ، یعنی دلیل قطعی بر اینکه حرف آخر آن باء عربی است نہ پاء فارسی :

مرسکانرا عید باشد مرگ اسب روزی وافر بود بی جھد و کسب^{*}
(مثنوی طبع بمبئی ج ۳ ص ۷۸)

رجوع نیز بوریقہ « کلیات سعدی » .

الاسبتاریۃ :

Hospitaliers (السلوک للمقریزی : ۶۸ ح ۴) .

اسپیدهان :

بود در طبری ۱ : ج ۴ ص ۲۶۲، پرتگاهی در کوهی از محال نهاوند کہ قریب صد هزار ایرانیان بیچاره در آن پرتگاه در فرار ایشان از مقابل عربها افتاده هلاک شدند و هر کس میافتاد میگفت وایہ مُخرد [یعنی ای وای خرد شدم - ظ] و بهمین مناسبت طبری گوید آن موضع بہ وایہ مُخرد ، موسوم گشت . بمناسبت سؤالی از آقای تقی زاده در اواسط مہ ۱۹۳۸ در خصوص جنگی کہ در حدود سنہ ۲۰ هجری در آن حدود واقع شد موسوم بہ « جنگ سفید » علی مافی الترجمة الالمانیۃ کہ در ترجمہ یکی از کتب ماندائیها (صابئین مغسلہ) بمناسبت تفحص ایشان در خصوص بعضی تواریخ [ères] قدیمہ و من احتمال دادم کہ شاید در اصل ماندائی « جنگ اسپیدهان » بوده یعنی جنگ واقع در اسپیدهان و مترجم بد فهمیده وبہ « جنگ سفید » ترجمہ کرده . (؟)

استا :

مخفف استاد :

گفت و بفروش خود راوبرہ چونکہ استا گشتہ برجہ ز چہ
(مثنوی ج ۳ ص ۷۹)

|| - استاد (مثنوی ۱۸: ۷۵)

الاستاداریه :

«فیها» [ای فی ۵۳۵] نقل الخلیفه المقتفی لامرالله العباسی المظفر بن محمد بن جهریر من الاستاداریه الی الوزر [=الوزارة] ، قلت وهذا اول ماسمعنا بوظیفه الاستاداریه . « (النجوم الزاهره ۵: ۲۶۷)
«استاذیه الدار» (عماد کاتب ۲۹۲) .

استاذ :

بدون الف ولام مثل اینکه جزو اسم عرب میشده است یا عربها اینطور خیال میکردند : ابوجعفر (بن) استاذ هرمز بن الحسن . (فهرست ابن الاثیر ص ۲۰۹) .

استخاره :

یا عبارت اصح تفاؤل زدن بقرآن، این عادت قدیمی است ظاهراً واز اختراعات متأخرین نیست . رجوع کنید باسرار التوحید فی مقامات الشیخ ابی سعید : بسم الله میگفته اند وقرآنرا باز کرده هفت سطر ازاول صفحه دست راست شمرده سطر هفتم را میخوانده اند واز مضمون آن بر مطلوب خود استدلال میکردند . (دفتر ثنائیه ۱۹۳۰ ص ۴۲-۴۳)

الاستشراق :

— Orientalisme (۱) ۲: ۲۴۹ ببعد و ۳۴۹ ببعد) .

در غلاف ترجمه دائرة المعارف اسلامی نمره ۶۰ .

استعارات خنک فرانسه :

که برای ما فهم آن بسهولت ممکن نیست یا چندان مستحسن نیست :
Marchand de chair humaine ، تاجر گوشت آدمی = یعنی صاحب فاحشه خانه (در «دکتیو») .

استهارة :

بعضی نمونه های استعارات بسیار خنک از قبیل ماء الملام ابونمام .
نبذی از اینگونه استعارات در ریحانة خفاجی ص ۳۳۸ ، و نیز در موشح مرزبانی
ص ۲۸۱ و ۲۸۵ و ۲۸۶ .

۱- در اینجا نام کتابی مذکور است که خوانده نشد (۱. ا) :

همه

استعاره شوخی گونه خوشمزه :

موش دل را که بصد خون جگر (ظ ؟) پروردم
 ناگهان گربه عشق آمد و دندان زد و برد
 (منتخب التواریخ بداونی - در پشت آن صفحه را یادداشت کرده‌ام).

استعمال نام پدر با جد بجای نام خود شخصی :
 (در جهانگشای) :

در صورتیکه اصلاً نام پسر مضاف بنام پدر یا جد بوده است بدون اتمام لفظ
 «ابن» - حذف اختصاراً. (مثل منصور حلاج بجای : حسین [بن] منصور حلاج) .

- بشیر (بجای : محمد بشیر یعنی محمد بن بشیر) ، ۸۵ .

- خرمیل (بجای : حسین خرمیل یعنی حسین بن خرمیل) ، ۶۶، ۶۷، ۶۸، ۲۰۳ و
 دلیل بر اینکه خرمیل نام جد ایشان است تصریح نسوی است (حاشیه جهانگشای
 ص ۲۰۳) ۱۰۴ در شرح حال پسر حسین خرمیل که گوید: «نصرة الدین محمد بن حسین
 بن خرمیل» رجوع شود نیز باین تاثیر که حتماً حسین بن خرمیل باید نوشته باشد .
 - خرپوست (بجای محمد علی خرپوست) معلوم نیست از این قبیل باشد چه شاید
 خرپوست لقب خود محمد بوده است .

- خر نک (بجای : محمد خر نک یعنی محمد بن خر نک) ، ۵۲ .

استفهام :

[یعنی استفهام غیر حقیقی مولد شک] .

اگر چه ظاهر آ بر ای شک است ولی گویا شک متساوی الکفتین هیچوقت نیست ،
 بلکه همیشه جنبه ظاهرش را جحتر یعنی نزدیکتر بیقین از جنبه مخالفش است . مثلاً
 آیا زید این دزدی را کرده است؟ در وقتی است که ظاهر این جمله یعنی مفهوم موافقتش
 تا اندازه «ای» محرز و مظنون یا شاید نیز مقطوع به سایرین باشد و مقصود گوینده اینست که
 آیا فی الواقع زید است که این دزدی را کرده است؟ یعنی احتمال قوی میرود که او
 نکرده باشد ، و اگر بگوید آیا زید این دزدی را نکرده است؟ در موقعی است لابد که
 هیچکس احتمالی درباره زید تا کنون نداده است و دزدی نکردن او محرز و مظنون

بلکه شاید مقطوع به سایرین است و مراد قائل اینست که آیا ممکن نیست احتمال داد که زید این دزدی را کرده باشد یعنی احتمال ضعیفی می رود که او کرده باشد، پس حاصلش اینست که استفهام ادعائی همیشه برای اظهار شک (شک ادعائی - یعنی که قائل یقین بشق مخالف دارد ولی تأدباً یا از ترس طرف مقابل یا از ترس مؤاخذه قانونی یا بهزار علل دیگر یقین خود را بصورت شک ادا میکند) است ولی شکی که کفه ظاهر کلام با مخالف آن برابر نیست بلکه کفه ظاهر همیشه راجح است یعنی بر ظاهر خود باقی است یعنی یقین نزدیکتر است و کفه مخالف کلام همیشه مشکوک است بشک ضعیفی، و عبارة اخرى هل زید هو الذی سرق ؟ دال است بر ارجحیت و اقریبیت یقین سرق زید با احتمال نسبة ضعیفی بعدم سرق او (ظاهرأ و ادعاءً اگر چه قائل یا ظن قوی بعدم شرکت زید دارد)، و الیس زید هو الذی سرق ؟ دال است بر ارجحیت و اقریبیت یقین عدم سرق زید با احتمال نسبة ضعیفی بسرق او (ظاهرأ و ادعاءً، اگر چه قائل قطع یا ظن قوی بسارقیت او دارد ولی این قطع یا ظن قوی خود را بصورت شک بلکه احتمال ضعیفی بسارقیت او ادا میکند تأدباً یا از ترس نیفتادن در زیر لطمه قانون مثلاً)، و این نوع جمل استفهامیه را میتوان استفهام مولد شک نامید .

استدلالت :

ج ۲ ص «ح» س ۲ (جهانگشای جوینی) .

استنداد :

رجوع بوریقه رستم دار، استنداد در اصل .

اسم ناحیه غربی مازندران بوده است که بانور و کجور حالیه یکی بوده یا قدری هم اعم و شامل از نور و کجور بوده است و تقریباً مصداقاً مرادف رویان ظاهرأ بوده است (رجوع بجداول ملوک استنداریه در کتاب التدوین ص ۱۳۵ - ۱۴۱) ، و سپس بملوک آن ناحیه نیز اطلاق میشده است بطرداً که مایطرصریحاً من مطالعة المواضع المختلفة من ظهیر الدین و مقایسه بعضها مع بعض ، گویا در شرح تاریخ یمینی نیز وجه تسمیه ای برای این کلمه مذکور است . برای وجه تسمیه مصنوعی (ظ) این کلمه رجوع بظهیر الدین

۲۰-۲۱. نام این کلمه دریمینی نیز آمده است ج ۱: ۳۹۵ و ج ۲: ۱۵.

| « الاستندارية قال صدر الافاضل الهمزة فيها مضمومة و بعد ها سين مهملة ساكنة ثم تاء مشناة فوقانية مضمومة ثم نون ساكنة ثم دال مهملة ثم الف ثم راء ولاية الديلم و يقال لملك الديلم استندارواستن في الاصل جبل و منه قلعة استن . » (شرح يعینی ۱: ۳۹۵)

استندارازین [= ستنگا-] :

که درناسخ التواریخ ستین گرازی نوشته است مردی بوده است که در حدود ۱۷۰۰ زنده بوده، این شخص را بابو کاچف نامی دیگر که او هم در حدود همان سنوات یا اندکی مقدم یا مؤخر از آن میزیسته کمونیستهای این عصر سلف خود و از جمله پیروان مسلک خود فرض میکنند، زیرا ایشان در عهد خود مردم را جمع میکردند و میگفتند کشیشان و نظامیان و اعیان دشمنان مانند و باید با ایشان جنگ کرد . (مسیومینورسکی شفاهاً 9. 8. 29).

استیر (= استار = سیر) :

« واهل خراسان یکمن را چهل استیر گیرند . » (نقایس الفنون ۱: ۸۴ س ۱)

اسد علی وفي الحروب نعامه :

بحث مفید جداً فی موضوع استعمال الجامد بمنزلة الصفة المضافة الى معمولها اذا كان فيه معنى الفعل مثل باطغام الاحلام ومثل اشفى العرق ومثيرة العرقوب (لسان العرب فی ط غ م ۲۶۱). ولا شك ان المثال المذكور فی العنوان من هذا القبيل ای ان متعلقی الظرفین همانفس اسد ونعامه لما فیهما من معنى شجاع وجبان او کرار و فرار و نحو ذلك .

اسدی :

رجوع شود به «دفتر اسدی» .

|| در مجمل التواریخ مؤلف در سنه ۵۲۰ : (f. 3b) « ما خواستیم که تاریخ

شاهان عجم و نسب و رفتار و سیرت ایشان در این کتاب علی‌الولای جمع کنیم بر سبیل اختصار از آنچ خوانده‌ایم در شاهنامه فردوسی که اصلی است و کتابها، دیگر که شعبه‌ها آنست و دیگر حکما نظم کرده‌اند چون کرساسف نامه و چون فراسرزنامه و اخبار بهمن و قصه کوش پیل دندان و از نثر ابوالمؤید [البخى] چون اخبار نریمان و سام . . . (f. 4^a) و هر چند محالست نظم حکیم فردوسی و اسدی و دیگران و نثر ابوالمؤید البخى نقل کردن که سبیل آن چنان باشد که فردوسی گفت :

چو چشمه بر ژرف دریا بری بدیوانگی ماند این داوری

اما مقصود اخبار و تواریخ است از کتابها بدین مسطورست [کذا ؟] جمع آوردن و بعضی سخنها که بر سبیل رمز گفته‌اند شرح دادند . « (مجله التواریخ ، نسخه و حیده پاریس ورق 3^b - 4^a) .

|| صحبتی از ودر کاوه ، دوره جدید نمرة ۱۲ ص ۳۲ ، ستون ۱ . یعنی نمرة اخیر کاوه بطور اطلاق .

صحبتی از کتاب گرشاسب از ابوالمؤید بخى (نمرة ۱ از دوره جدید ص ۱۶ ستون ۲) ، دوبار بدقت مطالعه شود این فقره که آیا اشتباهی نویسنده آن مقاله را دست نداده است ؟

|| ودر کتاب گرشاسب نامه بعد از نعت حضوت پیغمبر ص گفته :

زیزدان وازما هزاران درود مر او را و یاران او بر فزود

کدامست یارش شناسی بنام گزیده زهر کس بدانش تمام

علی وبتول و حسین و حسن همی بگذارنیم (؟ : بگذاریم) از ایشان سخن

نداریم با دیگران هیچ کار بمهر علی بگذارن روزگار

(مجالس المؤمنین ۱۳۵)

اهم:

(افعل التفضیل) [وسار = مسرور] . فهرست طبری ، و دزی نقلا عن . Abbad

(۱) وعن المقرئ ، و دزی این کلمه را بمعنی خوشحال کننده تر (یعنی از سر علی القیاس)

میگیرد، اما در ترجمه حال عوف بن محلم در طبقات ابن المعتز این احتمال هم بخوبی میرود.

اسرار التوحید فی مقامات الشیخ ابی سعید :

جمع ، بمعنی مجموعه و تألیف و کتاب : «پسر عم این دعا گوی جمعی ساخته بود با استدعا، مریدی و آنرا پنج باب نهاده» (ص ۶). و بقدر وسع و امکان خویش جمعی ساخته بود از آن فواید برای روندگان این درگاه. (ص ۱۰)

پارگین = égout ظ (ص ۱۴۳).

ناخن پیرا ، مقرض مخصوص ناخن گیری (۱۴۵-۱۴۶).

حکایتی که در آن شرحی راجع باحوال شیخ ابوالقاسم گرگانی در طوس (که ظاهراً همان است که نگذارد علی المشهور که فردوسی در مقابر مسلمانان دفن شود) مسطور است (۱۵۳-۱۵۴)، ایضاً ۷۲.

از تضاعیف این کتاب برمی آید که **سرای و خانه** فرق عظیمی در معنی دارند : سرای بمعنی حالیه خانه یعنی دار عربی *maison* ، *hauser* ، *House* است ، یعنی مجموع محوطه که شامل اتاقها و حیاط و حوض و سایر لوازم سکنی است ، در صورتیکه **خانه** بمعنی اتاق و بیت و *chambre* و *room* و *Zimmer* است ، و بایستی نیز که اصل معنی این دو کلمه در سابق همینطور بوده باشد چه سابقاً هر چیزی که بمعنی اتاق و حجره و غرفه و نعوآن است یعنی یک چهار دیواری بسیط با سقفی که چیزی در آن می نهند یا کسی در آن منزل دارد خانه میگفته اند و میگویند : **حرمخانه** ، **صندوقخانه** ، **قهوهخانه** ، **کتابخانه** ، **مهمانخانه** ، **کارخانه** ، **نگارخانه** ، **توپخانه** ، و نحو ذلک . و برعکس مواضع وسیعی را که چندین اتاق و خانه در آن جا میگرفته است سرای میگفته اند ، مثلاً سرای سلطنتی ، و کاروانسرای ، و حرمسرای (و تکیه حرمها در چندین خانه بوده اند و لابد فرق داشته است با حرمخانه که کوچکتر بوده است ظاهراً یا اینکه حرمخانه اصطلاح مخصوص مسافری است که در عرف آنها و ماها ، دیگر سرای و خانه تقریباً مترادف شده اند) ، و دولت سرای ، و سرای امیر (یعنی کاروانسرای امیر) ، و سپنجی سرای (کنایه ازین دنیا) ، باری درص ۲۸ گوید : «در صومعه خویش در میان دیوار بمقدار بالائی

برای خویش جایگاهی ساخت و دری بروی نهاد و چون در آنجا شدی در سرای و در آن خانه و در آن موضع بستی و بذکر مشغول شدی و گوشه‌ها، خویش پنبه سخت استوار کردی تا هیچ آواز نشود که خاطر او بشورد و برهم زند.

اسرائیلیات :

« و ذکر وافی الاسرائیلیات ان الیهدد جاء الی سلیمان الخ . » (اخبار الظراف و المتماجنین ابن الجوزی ۱۵).

|| عجایب المخلوقات عربی ۳۶۹، و فارسی ۳.

: Assassinat

درست درست ترجمه آن و معادل آن در عربی غیلة است ، رجوع بشرح یمنی ۱: ۱۵۱- که تعریف این کلمه و تعریف کلمه صبراً را کرده است و گاه نیز فتک .

اسطرلاب :

وصف بسیار بسیار دقیق علمی متین اسطرلاب در ضمن ۱۳ بیت از آثار طبع کاشجم که معلوم میشود تخصص مخصوص در وصف آلات علمی داشته است (رجوع بوریقه پیکان - پرکار) و نیز وصف بسیار بسیار دقیقی از قرآنهای خطی نموده است (رجوع بورقه ملصقه بچ ۱ از عقد الفرید) و (زهر الادب بهامش العقد ۱: ۳۶۴)، و از این اوصاف معلوم میشود که اسطرلاب کار ساعت امروزی را میکرد بلکه ادا هم از ساخته میشده است ، چه ساعت و بعض ثانیه را هم با آن اندازه می گرفته اند .

|| « الاصطرلاب التام هو المعمول الدرجة درجة والنصفه (۱) هو المعمول لدرجتین درجتین والثالث هو المعمول لثلاث درج لثلاث درج الخ ، (مفاتیح العلوم ۲۳۳) .

اسطیفس :

اصل یونانی این کلمه یعنی مکتوباً بخط یونانی (فلسفه ابن رشد از رنان ص 78) .

اسفرم :

احتمال قوی دارد که این کلمه و چند - اسفرم دیگر در فردوس الحکمة (= اسپرم ، اسپرغم ؟) بمعنی گیاه یا برك یا نحو ذلک بوده است که در ترکیب بعضی

اسماء، مرکبه داخل شده است مثلاً شاهسفرم وجواسفرم ، « ورق الشاهدانچ و اسمہ بالفارسیة جواسفرم، (کامل الصناعۃ ۲ : ۱۱۶) ، وشاهسفرم شاهدش را از آن کتاب ندادم چه مکرراندر مکرر اسم آنرا دارد . - بعد اتفاقاً در ابن البیطار که پی چیز دیگر میگشتم دیدم دارد ، جمسفرم = Basilic ، سپس گوید :

On dit que ce mot veut dire en persan le basilic de Salomon .

باز هم تحقیق شود در همان کتاب در «شاهسفرم» و در فر هنگهای فارسی و غیرها .
 || «آس، مورد - دوجنس است دشتی و بستانی. دشتی را نام مورد اسفرم خوانند.»
 (کتاب الابنیه ورق ۱۰^a).

«وقوة او [بهار] چون کافور اسپرم است کی اقحوان خوانندش.» (ص ۹۱)

«جوان سپرم (یا جواز-سپرم) جنسیست از یاسمین» (ص ۱۴۱)

«دهن الجمسفرم ، روغن جمسفرم چون زنبقست ، الخ،» (ص ۱۹۴)

«شاهسفرم ، شاهسفرم ضیمران باشد بتازی وریحان.» (ص ۲۶۰)

اسفر نک :

که سیف اسفرنگی شاعر معروف از آنجاست از قرای سغد سمرقند است ، رجوع بیاقوت در تحت اسفرنج و بدفتر «تاریخ سمرقند» من ص ۳۷ که شخصی منسوب بدانجا بعنوان امام عبدالرشید الاسپرنگی آنجا مسطور است .

اسفند :

«اسفند الخردل الایض او هو الحرف او الحرمل (تذکره شیخ داود انطاکی ۱ : ۴۲)،

«والخردل نوعان ثابت یسمی البری و مستنبط هو البستانی و کل منهما اما ایض یسمی سفند - سفید او احمر یسمی الحرش.» (ایضاً ۱ : ۱۲۶) .

آتش سوزان نکند با سپند آنچه کند دود دل مستمند

(گلستان ص)

(رجوع کنید نیز بترجمه ابن البیطار ۱ : ۴۲۵).

اسفیجاب :

بقول برچنا پدر ۱ : ۷۴ اسفیجاب قدما همان صیرم Sairam حالیه است که سیزده

میل انگلیسی در مشرق چیمکنت Chimkent واقع است و راه پست از اولیا آتا (طراز قدیم) بتاشکنت نزدیک صیرم میگذرد .

اسقار A :

(اشنقار B ، اسقار D ، لفقار E ، Om. C)

از سیاق عبارت (۱) معلوم میشود که ایالتی است در حدود شمالی یا شمالی و غربی هندوستان . و حاکم آن سالار احمد (یا شار احمد - C) بوده 67، f 3ob .

اسکندر :

و کلمات حکماء عشره بر سر تابوت او (رجوع به امش ذیل تجارب الامم ص ۷۶) و حاصلش از قرار ذیل است :

رجوع بمروج الذهب ۲: ۲۵۲-۲۵۷ ، غرر و سیر ثعلبی ۴۵۰-۴۵۴ و شهرستانی ۳۳۱-۳۳۲ و ابن الاثیر ۱: ۱۲۴-۱۲۵ .

و ملاقات او با حکماء هند و غیر هم و حکایات و مقالات بسیار ممتع دلکش حکیمانه (تاریخ ابن عساکر ۵: ۲۵۶-۲۵۸ و پس و پیش) - آیا در الکلم الروحانیه نیز چیزی از این قبیل دارد؟ رجوع شود . مقصود اینست که این حکایاتی که در این موضوع در نظامی دارد اصل قدیمش در کتب مسلمین از کجاها و از چه تاریخها پیدا میشود .

اسکندرانی :

نوعی از جامه قیمتی است (لباب الالباب عوفی ج ۱ ص ۲۵۰) .

اسلیم (بجای اسلام) :

پادشاه اسلیم فرمانفرمای هفت اقلیم صاحب قران ایران و توران، الخ [تیمور] . (تاریخ آل مظفر مندرج در تاریخ گزیده ص ۷۵۲)

اسلیمی :

نوعی خط بوده است که علی العجالة نمیدانم چه خطی بوده است : «در کتبه که خطوط رقا و اسلیمی برجسته دارد» (مرآت البلدان ۳: ۷۸) و در عالم آرای عباسی بمناسبت جنگ شاه اسمعیل (خطائی) با سلطان سلیم نیز شعری متضمن دو کلمه اسلیمی

۱- بقرینه اینکه بعد در همین صفحه میگوید که در آن حدود بزرگان هنوز بسیار گرفته بودند .

وخطائی ظاهر آ مراد دونوع خط ودر حقیقت اشاره بدو پادشاه مذکور (ص) مسطور
است . رجوع نیز بهار عجم ۷۶:۱ و نیز به مصطلحات الشعرا .

اسماء عدد :

خمس عشرة مائه ، اربع عشرة مائه (صحیح بخاری ۵۸:۴)

اسمارت [مستتر] :

بعضی فوائد از ایشان :

عدد اقباط در کلیه مصر قریب هشتصد هزار نفر است . عدد یهود در انگلیس
قریب دویست هزار نفر است و در آلمان قبل از این اخراج اخیر یهود یها در سنوات ۱۹۳۳
و پیش و پس قریب ششصد هزار نفر بود .

اسماعیل الجرجانی [سمید] :

له ذکر و ترجمه فی تاریخ ابن اسفندیار (Add. 7633, f. 78^a).
و كذلك در تتمه صوان الحکمة للمبیهقی (رجوع بدفتر « مارس ۱۹۲۹ » یا
« آوریل ۱۹۲۹ »).

اسمعیل بن جعفر الصادق (اسمعیل الاخرج) :

در ابن الاثیر در یکجا در جلد ۱۰ دارد که پیدا نکردم باید عدد غلط باشد ، در
طبری دارد ولی تاریخ وفات او را ندارد از III ص ۱۵۴ گویا معلوم میشود که در
سنه ۱۴۴ زنده بوده است و اگر این استنباط صحیح باشد حرف عمده الطالب که گوید
در سنه ۱۳۳ وفات کرد بی اصل میشود . رجوع نیز به عمده الطالب که خلاصه تمام مسطورات
او را در دفتر (ادب y) نقل کرده ام ، رجوع نیز به تعاظ الحنفاء للمقریزی ص ۶ که وفات
او را در سنه ۱۳۸ مینویسد ، رجوع نیز به باغانی ۷ : ۸۹-۹۰ که حکایت بسیار خوشمزه
از او اشعب دارد . نیز به جامع اسمعیلیه S. P. 1364, f. 6^b - 7^a که وفات او را مانند
جوینی در سنه ۱۴۵ مینویسد : « پیش از پدر خویش به پنج سال » .

محمد بن اسمعیل ، چیزی راجع باو در ابن ابی الحدید ظ (در پشت آن یادداشت
کرده ام) .

|| در فروع کافی در باب الحمام دو سه حدیثی راجع با اسمعیل مذکور است .
(دفتر ادب m ص ۲۲) .

و نیز در کتاب اکمال الدین و اتمام النعمه للصدوق احادیث بسیاری در خصوص وفات او مذکور است (دفتر ادب m ص ۴۳ اخیر) ، نیز در اصول کافی Ar.6656 ورق 45^a و نیز در اصول کافی 45^a (دفتر ادب m ؛ و آخر) .

در خصوص محمد بن اسمعیل و سعایت اواز کاظم نزد رشید علاوه بر منقولات عمدة الطالب در اصول کافی در ترجمه کاظم حدیث مفصلی در این خصوص مروی است Ar. 6656، f. 76^{a,b}، ولی گویا در رجال استرآبادی دیدم که این واقعه را یعنی سعایت از کاظم را بعلی بن اسمعیل نسبت میدهد بجای محمد بن اسمعیل و هوسه و ظاهراً، در هر صورت رجوع شود بر رجال مذکور .

| ذکرى از او در رجال کشى (64^b - 85^a، 86^a، 99^a، 101^a، 102^a، 108^b، 105^b ، استقصا نشده است) در ترجمه حال المعلى بن خنيس 101^b، 102^a (تاریخ قتل معلى بن خنيس بدست داود بن على والى مدینه (ظ) تحقیق شود ان شاء الله ، چه اسماعیل بعد از قتل اوزنده بوده است) .

و كذلك در طبری سلسله III ج ۱ ص ۱۵۴ ، و نیز در اغانی ۱۷: ۸۹ - ۹۰ که حکایت بسیار خوشمزه از او با شعب دارد و نیز در عمدة الطالب Ar.2021 ورق 141^b - 147^a (باتمام اولاد و اعقابش ، ولی ذکر خود او فقط در 142^b است) ، و نیز در شهرستانی ۲: ۲۷، ۲۹ ، و در الفرق بین الفرق فقط یکی دو سطر در خصوص او دارد ص ۶ ، در این حزم ذکرى از و عجاله نیافتم ، و اتعاض ص ۶ .

اسماعیلیه :

[بغیر معنی معروف]

ثعالبی در ریتمة ۴: ۱۶۷ از قومى یا خانواده <اى> باسم «اسماعیلیه» تعبیر کرده است و من سابقاً خیال میکردم که مراد از آن سامانیه است بمناسبت اینکه اول ایشان اسماعیل

نام داشته . در ترجمه بدیع الزمان همدانی میگوید: «ثم قدم جرجان واقام بهادة على مداخلة الاسماعيلية والتعيش في اكنافهم والاقتباس من انوارهم». ولی بعدها چون شواهد دیگری فعلا برای این عقیده بدست ندارم چنین گمان میکنم که شاید اسماعیلیه نام طایفه یا خانواده معروفی در جرجان و آن نواحی بوده است ، و قرینه ضعیفی بر تأیید این احتمال است که در ۳: ۲۷۴ در فصل شعراء جرجان و طبرستان ترجمه حال کسی را بعنوان «ابو معمر بن ابی سعید بن ابی بکر الاسماعیلی» مذکور داشته و از جمله نوشته «جمع شرف النفس الى شرف الطبع و کرم الادب الى کرم النسب» که از این عبارت کماذ کرنا با احتمال ضعیفی شاید بتوان استنباط کرد که اسماعیلیه نام خانواده یا طایفه مشهور در جرجان یا طبرستان بوده اند . بعد معلوم شد که این ابو معمر نواده ابو بکر اسماعیلی از فقهای بسیار معروف جرجان و باقوی احتمال ابوالقبیله این خانواده که همه بدو مشهور شده اند- گرچه منسوب بجد این ابو بکر اسماعیل است- میباشد. و اگر معلوم میشد که ابو سعد محمد بن منصور مذکور در ۴: ۱۶۸ در ضمن عبارت سابق الذکر راجع ببدیع الزمان که باز بنحو اتم تماشا را ذیلا تکرار میکنم : «ثم قدم [بدیع الزمان فی حدود سنة ۳۸۰] جرجان واقام بها مدة على مداخلة الاسماعيلية والتعيش في اكنافهم و اختص بابی سعد محمد بن منصور اید الله تعالى ونفقت بضائعه لديه وتوفر حفظه من عادته المعروفة فی اسداء المعروف والافضال الى الافاضل ولما استقرت عزيمته على قصد نيسابور اعانه على حركته وازاح علله فی سفرته فوافاها فی سنة ۳۸۲». (یتیمه ۴: ۱۶۸) که در حین تألیف یتیمه نیز در حیات بوده و در حدود ۳۸۰-۳۸۲ در جرجان بوده و بدیع الزمان بسیار همراهی کرده کیست مطلب بکلی روشن میشود. چه واضح است بالصراحه از سیاق عبارت سابق الذکر که این ابو سعد محمد بن منصور خود یکی از افراد خانواده (یا طائفه) اسماعیلیه مشارالیه در عبارت الشعالبی است .

و باز قرینه دیگر براینکه اسماعیلیه خانواده (یا طایفه) بوده اند در جرجان ، آنست که در انساب سمعانی در عنوان الاسماعیلی ۳۵-۳۶ خانواده از اهل علم را از جرجان که همه معروف به اسماعیلی بوده اند نام میبرد و در حق غالب آنها گوید امام اهل جرجان ، یا رئیس جرجان و نعوذ لک که قطع و یقین حاصل میشود که در قرن چهارم

طایفه یا خانواده بسیار معروفی بوده‌اند در جرجان معروف با اسماعیلیه که شخص اول آنها زماناً و رتبه ابوبکر احمد بن ابراهیم بن اسماعیل الاسماعیلی از قهای بسیار معروف قرن چهارم بوده است و قرب دو صفحه سمعانی شرح حال او را دارد (انساب ۳: ۳۶-۳۷) و كذلك در طبقات الحفاظ ۳: ۱۴۹ بعد و طبقات سبکی ۲: ۷۹-۸۰ که قطعاً و بدون هیچ شکی مراد ثعالبی از اسماعیلیه [که در جرجان بوده‌اند چنانکه از سیاق عبارت بالقطع والیقین برمیآید] همان خانواده بوده است ، و ابوسعید محمد بن منصور مذکور در عبارت او نیز از آن طایفه بوده است . ولی تاکنون جائی اشاره از و نیافته‌ام . بعد فکر کردم که شاید بل با احتمال قوی اصلاً مراد از اسماعیلیه ثعالبی همین خانواده ابوبکر اسماعیلی سابق الذکر باشند، چه اولاً «الاقباس من انوارهم» در عبارت ثعالبی قرینه بر اینست که ایشان از خانواده علماء بوده‌اند، و ثانیاً در دمیة القصر ص ۱۰۶ در ذکر فضلاء جرجان شرح حال ابوالمحاسن سعد بن محمد بن منصور نامی را دارد که بدون هیچ شبهه بقرینه نام ابوسعید [با کنیه ابوسعید ثعالبی] و بقرینه هر دو از اهل جرجان بودن و بقرینه اتحاد اسم محمد و منصور باید پسر همین ابوسعید محمد بن منصور ثعالبی باشد و در آنجا باخرزی از و به «الشبح الرئيس» و «الامام المختار الیه والهام المتفق علیه» و نحو ذلک تعبیر میکند بطور یک‌ه و واضح میشود که اینها از خانواده علم و فقه و ریاست دینی و نحو ذلک بوده‌اند . پس بظن قریب یقین مراد از اسماعیلیه ثعالبی که بدیع الزمان در جرجان بنزد آنها فرود آمده است همین خانواده امام ابوبکر اسماعیلی مشهور در شرق و غرب عالم بوده است بلاشبهه .

در دیوان بدیع الزمان ص ۲۳ در تحت عنوان « وقال یمدح مشایخ جرجان » مدح ابوسعید نامی را میکند که باقوی احتمالات بل بطور قطع و یقین بقرینه در جرجان بودن و بقرینه کنیه ابوسعید و بقرینه خوبی کردن او با بدیع الزمان مراد همان ابوسعید محمد بن منصور بوده است بلاشک .

ایضاً ابومعمر المفضل بن ابی سعید اسماعیل بن ابی بکر الاسماعیلی الجرجانی نواده ابوبکر اسماعیل سابق الذکر توفی سنة ۴۳۱ (طبقات سبکی ۴: ۲۰) و شرح حال او در انسب سمعانی نیز در تحت همان عنوان سابق الذکر «اسماعیلی» مذکور است ، و کذا در تیمه ۳: ۲۷۴/۵ .

ایضاً ابونصر محمد بن ابی بکر الاسماعیلی المتوفی سنة ۴۰۵ هـ پسر ابوبکر اسماعیلی سابق الذکر (طبقات سبکی ۳۷۳ - و گوید که ابن عساکر در تبیین شرح حال او را بدست داده است ، رجوع شود) ، شرح حال او نیز در انساب در موضع سابق الذکر مذکور است .

ایضاً ابوالقاسم اسماعیل بن معدة بن اسماعیل بن ابی بکر اسماعیلی سابق الذکر المتوفی سنة ۴۷۷ هـ (ایضاً ۱۲۹:۳) .

بعد دیدم در یتیمه ۴: ۲۰۸ فصلی از مکتوبی از جانب سلطان محمود بشمس المعالی در خصوص شفاعت در حق ابونصر [محمد] بن ابی بکر الاسماعیلی سابق الذکر و برادرش ابوسعید اسماعیل (۱) بن ابی بکر الاسماعیلی مسطور است که باید عین آن اینجا (در رقیقه دیگر) نقل شود در سرفرصت ان شاء الله .

تغیبه : اغلب افراد این خانواده شرح حالشان در تبیین المفتری ابن عساکر مفصلاً و مشروحاً مسطور است فلا تغفل .

در طبقات سبکی ۳: ۱۲۹ باز شرح حال کسی از اهل جرجان موسوم بابوسعید اسماعیل بن عبدالقاهر بن عبدالرحمن بن محمد بن الحسین الاسماعیلی المعروف بالاطروش المتوفی سنة ۴۷۱ هـ مسطور است که بطن متاخم بعلم باید از همان طایفه ابوبکر اسماعیلی باشد منتهی شاید از اولاد واعقاب او نباشد ولی از آن خانواده و از اعقاب اسماعیل جد اعلاى مشترك ایشان باشد .

(ابومنصور محمد بن علی الاسماعیلی الجونی) احداً فاضل الادباء بل او حدهم یجمع تفاریق المحاسن و یرجع بناحیه الی دهقنه و کفایه و یتحلی بستر و قناعة الخ .
(یتیمه ۴: ۳۲۲) ، آیا از طایفه اسماعیلیه جرجان است ؟

۱- عجب است که شرح حال ابن ابوسعید اسماعیل پسر ابوبکر اسماعیلی را نه در انساب سمعانی دارد ، ظاهراً در ذیل « اسماعیلی » ، نه در سبکی با وجود اینکه شرح حال پسر این اسماعیل و نواده او و بسیاری از اعضاء خانواده شان را در دو مأخذ مذکور دارد . بعد الحمد لله پیدا کردم شرح حال شافی کافی مشیع او را در تبیین کذب المفتری ابن عساکر ۲۰۷-۲۱۱ ، وی در سنة ۳۹۶ در جرجان وفات یافته است .

ابوسعید الاسماعیلی: یتیمه استطردا - «و کتب الیه الشیخ ابوسعید الاسماعیلی»
 ۱۶۵: ۴ ، فاجابه الخ . از قافیه این ابیات دومی برمیآید ظاهراً که کنیه صاحب ترجمه
 ابوسعید است نه ابوسعید (چنانکه در بعضی مظان یعنی در یکی از انساب یا طبقات سبکی
 یا تبیین ابن عساکر یا خود ابن کتاب یتیمه گویا ، در جلد ۳ ، نوشته است).

«وله الی ابی العلماء السری بن الشیخ ابی سعد الاسماعیلی» ۱۶۵: ۴ . «ومن
 کتاب له [ای لابن الفتح البستی] عن السلطان المعظم [محمود] الی شمس المعالی فی شأن
 الشیخین ابی نصر و ابی سعید ابی الشیخ ابی بکر الاسماعیلی» ۲۰۸ . (۱)

اسماعیلیه :

شرحی مفید از ایشان در صبح الاعشی ۱ : ۱۱۹ بعد ، و نیز در همان کتاب
 ج ص .

و نیز در سیره جلال الدین خیلی معلومات مفیده در حق ایشان مسطور است
 و خود نسوی مؤلف آن کتاب بر سالت نزد ایشان بقلاع الموت رفته بوده است ، و نیز
 در دستور المنجمین ، و نیز فهرست بعضی از کتب ایشان در بدخشان بتوسط «سمنف» که
 مسیوبلوشه بمن داد .

|| ظهور دعوت اسماعیلیه در خراسان و ماوراءالنهر و آن نواحی و قبول ابوعلی
 سیمجور و امیر لکطوسی و بعضی ولات جرجانیه دعوت ایشانرا ، و کذلک اسفار بن شیرویه
 در زمین دیلم ، و کذلک ظاهراً (بل قطعاً بتصریح الفهرست ۱۸۸) حسین بن علی مروزی
 از رجال سامانیه (الفرق ۲۶۷ ، ۲۷۶ ، ۲۷۷ ، و بکتاب الفهرست ص ۱۸۸ که - ه
 صریحاً گوید که نصر بن احمد نیز ابتدا دعوت ایشان را قبول کرده بود ، و نیز بکتاب
 سیاست نامه نظام الملک ص ۱۱ بعد و ۱۸۷ بعد که اغلب مطالب آن افسانه صرف بحت بسیط
 و بکلی بی اساس و خرافات محض و دروغ صریح و اختراعات متأخرین متعصب کذاب است
 و علاوه بر این حاوی اغلاط بسیار مضحک تاریخی که بکلی اعتماد را از جمیع مسطورات
 او بر میدارد مثل اینکه یعقوب لیث اسماعیلی بود و میخواست سر خلیفه را بمهدیه بفرستد
 و مخالف خلیفه را از مهدیه بیاورد و بجای وی بنشاند! و حال آنکه وفات یعقوب در

۱- احوال عده ای از رجال این خانواده در تاریخ جرجان مسطورست که برای تتمیم فایده
 استخراج شده است و در انتهای همین جلد به چاپ میرسد. (۱.۱).

سنه ۲۶۵ است و بناء مهديه بتوسط المهدی فاطمی بعد از سنه ۳۰۰ است و خلافت مهدی مذکور ۲۹۶-۳۲۲ است ، و امثال ذلك من الاوهام .

|| دوسه سطرى از اسمعيليه در الآثار الباقية ص ۳۹ - ۴۰ و مقداری در سیاست - نامه نظام الملك .

|| رجوع كنيد نيز بوريقات «ابو يعقوب السجزي» .

|| رجوع بوريقة ابن رزام .

اسم مفعول (درافعال فارسی) :

که همیشه یا غالباً بمعنی اسم فاعل است یعنی نوعی اسم فاعل بابوی ماضویت (درافعال متعدی) و بکلی اسم فاعل (ظاظظ - درافعال لازمه) ، [رجوع بدفتر مخارج نمرة ۳ ص ۱-۴۴] .

| در فارسی اغلب این اسم مفعولها بمعنی اسم فاعل است .

اسم مفعولهای منسیة الافعال :

برشته ، زنده ، فرسته (= فرستاده) (دفتر نمرة ۱۲ اوایل نقل از فردوسی ، شاید فرشته هم از همین قبیل باشد یعنی یا مرادف فرسته یعنی فرستاده باشد یا اسم مفعول فعلی دیگر منسی باشد ، در هر صورت هیئتش زیاد با اسم مفعول میماند . شاید تشنه و گرسنه از همین قبیل باشند ؟

اشناش A :

(اشناش B ، اشناس D،C) ، شهری یا قهصبة ایست در حدود چند که الوش ایدی آنجا را مستخلص کرد و اهالی آنجا را قتل عام نمود . ص 42 .

اشارات :

اشارات شیخ بفارسی ترجمه شده است بتوسط سید علی بن سید محمد بن سید اسد الله اصفهانی از نلامذه استاد الکلی [آقا جمال ؟ یا آقا حسن] الخوانساری (روضات ۳۴۸) .

اشتقاق کاذبه :

تشنج از چنگ - مبرز از آبریز - مدهوش از هوش .

اشتقاق عامیانه :

(یا مشاکله عامیانه ، «آنالوژی پوپولر») یکی از بهترین مثالها برای مشاکله عامیانه حجر رشید است که شامپولیون فرانسوی برای اولین مرتبه خطهیر و غلیفی آنرا خواند ، فرانسه ها این سنگ را Rosette می نامند (!) و رشید را « رزت » من حیث لایشر و از روی مشاکله عامیانه کرده اند زیرا که رزت در فرانسه معنی معینی دارد در صورتیکه رشید هیچ معنی ندارد .

|| مثال بسیار خوبی برای آن شمع ایران است که در تاریخ گیلان سید ظهیرالدین ص ۴۸، ۵۰ (ولابد بسیاری از مواضع دیگر غیر آن دوجا) بجای شمیران (یعنی شمیران طارم که در یاقوت بلقظ شمیران مذکور است نه شمیران نزدیک طهران) مکرر ذکر کرده است ، معلوم میشود در عهد او شمیران را شمع ایران مصنوعاً مینوشتند یا خود او شخصاً شاید خواسته اظهار فضل کند و تلفظ عامیانه آنرا بعقیده خودش ننویسد و تابع این افسانه که شمیران مخفف شمع ایران است (که هنوز فی ایامنا هذ در خصوص شمیران طهران بعض عوام این افسانه را بر زبان میرانند) ولابد در مابین عوام در زمان او نیز شهرت داشته گردیده و این املائی مصنوعی را باین کلمه داده است .

|| مالک اشتر = مالک اژدر .

اشتیم :

مثل این میماند که از اصطلاحات ملاحان و از عملجات کشتی باشد :

« غلمان قوی هیاکل که جهت اعمال جهاز هر یک بشغلی معین منصوب بودند چون ربان و اشتیم و سکان گیر و مجدافی و ملاح . » (وصف ۱۷۳)

در حواشی دخویه بر کتب جغرافی ۴: ۲۸۱ هم این کلمه مذکور است .

رجوع شود نیز بتاج العروس و لسان العرب درش تم ۳۵۶: « والاشتیم بالکسر رئیس الרכاب عن ابن بری . »

|| = رئیس ملاحین (جوالیقی ۸۲) - ذکر این کلمه صریحاً و واضحاً در اشعار بحرّی آمده است در قصیده معروف رائیه اودروصف بحر (دیوان ۲: ۲۳)

إذا زمجر النوتی فوق علّاته رأیت خطیباً فی ذوابة منبر
یغضون دون الاشتیام عیونهم و قدف الماط للرئیس المومر

و عین همین کلمه در همین شعر در دیوان المعانی ج/ص ۶۴ الاستنام چاپ شده است و طابع پر ادعای کم سواد «کرنکو» اصلاً و ابداً ملثفت صواب این کلمه نشده است. | که گویا بمعنی ملاح یا رئیس ملاحین است، (دائرة المعارف اسلامی در Sayâbidja ص 208 از گابریل فران، هیچ چیز تازه ندارد. در خصوص اشتیام عین خلاصه حواشی دخویه است بر کتب جغرافیای خود ۴: ۲۷۱).

رجوع نیز به عرب جوالیقی ۸۲ در عنوان «سیبجی». عجت است که در هیچیک از فرهنگهای فارسی که بدست دارم از قبیل برهانین و بهار عجم و جهانگیری و ناصری ورشیدی و مصطلحات و ارسته و غیث اللغات و لغات شاهنامه و حتی لغات و صاف (که خود اصل کتاب این کلمه را کما ذکر نادر و ریشه دیگر استعمال کرده است) اصلاً و ابداً این کلمه را نیافتم و کذلک نه در شفاء الغلیل و نه در «دزی» این کلمه مطلقاً و اصلاً مذکور نیست با اینکه در شعر بحرّی بنان قدیمی صریحاً و واضحاً در قصیده معروف اودروصف بحر ذکر این کلمه آمده است.

اشرف، [ملك] :

که در حق او گفته اند :

دیدي که چه کرد اشرف خر او مظلّمه برد و دیگری زر

اشرف بن تیمورتاش بن چوپان معروف است (رجوع بجهان آرا ۴۱۴، و حبیب السیر جزا و اول از جلد ۳ ص ۱۲۲ و)

اشعب طماع :

شرح حالش یا بعضی از نوادرش عجاله در آغانی. تاریخ بغداد ج ۷، ابن شاکر الکنتی،

اواخر جلد ۳ از العقد الفريد (ظ)، و میزان الاعتدال ذهبی ۱: ۱۲۰ و تاریخ دمشق لابن عساکر ۳: ۷۵.

اشعری :

(یعنی ابوالحسن اشعری معروف رئیس اشاعره).
وجه تسمیه بسیار مضحک جاهلانۀ برای این کلمه در آثار العجم فرصت .

اشعری :

شاعری بوده است ظاهراً، که اشعار آزاد بدون تقید بقافیه یا بوزن و قافیه هر دو (؟) گفته و «ارمغان» در نمره دهم از سال پانزدهم ص ۷۲۶ با اشاره اجمالی میکند؛ ولی هیچ نمیگوید در چه عهدی و کجائی و اسمش و نسبش چه بوده و همین قدر گوید: «و در عهد قدیم هم جاهلان بی ذوق اینکار را کرده اند و ذیوان (اشعری) که با کمال شجاعت وزن و قافیه را دور انداخته اکنون در دست ماست». حالا معلوم نیست مقصود مؤلف که خود وحید دستجردی مدیر ارمغان است از «قدیم» چه بوده و تاجه تاریخی از طرف عقب بنظر او «قدیم» محسوب میشود. علی ای حال در جمیع تذکره هائی که در محل دسترس است از قبیل لباب الالباب و دولت شاه و آتشکده و مجمع الفصحا و فهارس ریو و پرچ و وینه (نلوگل) و لیدن و پاریس و ایته (اندیا فیس، یعنی تا آنجا که از فهرست مندرجات آن معلوم میشود، و الا چون فهرست اسماء الرجال ندارد یقین نمیتوان کرد که فی الواقع نام او در آن فهرست مذکور است یا نه) و کتابخانه مجلس و مشهد و قاضیه و پطرزبورغ و قسمتی مطبوع از تحفه سامی و فهرست کتابخانه مصر و کتابخانه وزارت معارف گشتم اصلاً و ابداً ذکر و اثری از او نیافتیم، و این تفتیش من از این شاعر مجهول مطلق بمناسبت تقاضائی است که و نسنگ هلندی از آقای ماسه کرده بود که شرح شالی از «Ashari» (که قطعاً باید همین اشعری ارمغان که امروز تصادفاً بآن برخوردیم باشد) بنویسد و او هم اینجا آمد و از من پرسید و هر چه آنروز بیشتر گشتم کمتر یافتیم. تا امروز که نمره اخیر ارمغان آمد و تصادفاً کما ذکر ت بنام او برخوردیم، ولی چون بدبختانه هیچ هیچ اطلاعاتی (غیر اینکه او شعر آزاد میگفته) در حق او نداده و گفته که «در سالهای پیشینۀ»

ارمغان از وصحبت کرده باز جهل من بحال او تقریباً بهمان درجه سابق باقی است .

اشکور:

(بکاف عربی) محالی است جز و لاهیجان مشتمل برده پانزده پارچه ده که اغلب اربابی است (آقای ناصر الاسلام رشتی در پاریس در سنه ۱۹۲۰) رجوع نیز به « گیلان » رابنویو .

|| (A , C , D , E , H - G اشکور ، B اصل این اوراق را ندارد)

« و از جوانب دیلمان و اشکور و طارم ... کوتوالان بیامدند و در زمره بندگان ایل منتظم شدند » f. 153^b - رجوع شود بحاشیه منقوله از نزهة القلوب در همین ورقه 153^b ص دست چپ . بعد از ناصر الاسلام رشتی از وکلای سابق مجلس دارالشوری در سنه ۱۹۲۰ در پاریس شنیدم در ضمن صحبت ، که ضبط این کلمه اشکور یا اشکور است یعنی او اینطور تلفظ میکرد و میگفت فلان اشکوری . بعد من پرسیدم اشکور کجاست از وصفی که کرد معلوم شد که اشکور حالیه بعینه همان اشکور نزهة القلوب است .

|| جهانگشای ۳: ۱۳۸ ، و ورق ۱۶۰^b (از A) .

اشکوری: [قطب الدین -]

« کتاب محبوب القلوب قطب الدین محمد بن علی اشکوری گیلانی (۱) در تراجم حکما و متألهین است و جناب حاجی میرزا نصیر گیلانی آنرا بطبع رسانیده و یکی از مریدان مرحوم حاجی محمد حسن نائینی باسروی آنرا از عربی بفارسی ترجمه نموده و خوب از عهده برآمده . » (هاشم طرائق الحقائق ۳: ۲۸۷) ، — عبارتی از او از همین کتاب محبوب القلوب در روضات الجنات ص ۱۷۵ در ترجمه حال علامه حلی نقل شده است .

|| رجوع بوزیقه « محبوب القلوب » .

اصحاب الاجماع:

یعنی آنهایی که اجمعت العصابة علی تصحیح ما یصح عنهم ، ۲۲ نفر اند گویا . انظر مستدرک الوسائل ۳: ۷۵۷ که نقل عبارات کشی و غیره را در این خصوص میکند .

۱ - که مسیوماسینیون مکرر صحبت آنرا با من نموده و من هر چه گشتم در جامی اسمی از او نیاختم .

۱۸ <تن> از اینها را کشی (نسخه من ورق و ۲۰۳۹ و ۹۹۷) شمرده و مابقی را سایرین .

اصطلاحات قشک فارسی :

که امروزه اغلب مهجور است : بیرون - علاوه بر ، بغیر .
« و حکایات این چهار پسر بیرون آنچه در داستان هر یک خواهیم نوشتن بسیار باشد . » (جامع <التواریخ> برزین ۲: ۱۲۷) .

اصفهان :

اصفهان را شاه عباس اول از سنه ۱۰۰۶ بعد پای تخت همیشگی نمود و قبل آن قزوین پای تخت بود و گاهگاه باصفهان می آمده است (عالم آرا ۳۷۲) ، رجوع نیز بوریقه «قزوین» .

|| در عهد شاه اسماعیل پای تخت صفویه تبریز بوده است و سپس شاه طهماسب اول پایتخت را قزوین قرارداد ، و سپس شاه عباس اول اصفهان . فقره اخیر در «نصف جهان» ارباب پدر مرحوم ذکاء الملک و در «اصفهان» مرآة البلدان مصرح به است ، ولی دو فقره اولی را نمیدانم همین روزها در کجا دیده ام ، (تحقیق شود) اگر محقق است اینجا الحاق شود .

اصلاح = Restauration :

بمعنی اقامه پادشاهی یا امیری مجدداً در مرکز اصلی خود .
« لما وصل خبر وفاة السلطان برکیارق الی اخیه السلطان محمد و هویحاصر الموصل جلس للغراء و اصلح جکرمش صاحب الموصل کما ذکرناه و سارالی بغداد . » (ابن الاثیر حوادث سنه ۷۹۸ طبع قاهره ج ۱ ص ۱۶۰) . و اینرا بعد ازین میگوید که حکایت محاصره سلطان محمد موصل را که والیش جکرمش بود بیان کرده است و بعد از آن صلح بین آن دو و تقریر محمد جکرمش را بر همان ولایت موصل .

ابن ابی اصیبه :

نام و عنوان ملحق و تنمّه که اگوست مولر طابع ابن ابی اصیبه برای تصحیح طبع مصر و بعضی تعلیقات بر آن در آلمان چاپ کرده است نقل از علم الفلک

نلینو ص ۷۱ ح .

Ibn Abi Useibia , Herausgegeben von August Müller ,
Königsberg , I br . 1884 .

حتماً باید خواست از سر کیس . «مجموعه الرسائل» مذکور در آخر معیار العلم غزالی س ۲۰۰ (V'E'8 bis) را که مشتمل برسی رساله است و باید خیلی متع باشد، و همچنین در آخر مقاصد الفلاسفة ص ۳۲۷ V'E'8 ter- نیز اعلان این کتاب شده است .

اضافه اسم پدر به اسم پدر:

از مثالهای خوب آن در فارسی : حسن صباح .

|| از جمله امثله : ابراهیم ادهم .

اضافه اسم فرد به اسم قبیله :

(در طی عبارات فارسی) .

مانند ناصرالدین شاه قاجار، وحسینقلی خان بیات ، و مظفر جمح (ظ)، و محمد بیگ ترکمن ، و سید صالح عرب، وعلیقلی خان خلج، وسمیتقوی کرد، و کریمخان زند، و محمودافغان، و اشرف افغان، و عمادلر و امثال ذلك. جمیع این نوع تعبیرات و ترکیبات در عربی بایا نسبت در آخر نام قبیله استعمال میکنند حتماً و بدون استثناء ، مثلاً میگویند سید جمال الدین الافغانی و شیخ فرج الله الکردی و مظفر جمحی و ناصرالدین شاه قاجاری (کما یعبر عن افراد هذه السلسلة مطرداً صاحب الذریعة الی تصانیف الشیعة)، و ابوطاهر اللوری و غیره و غیره در جمیع امثله مذکوره در فوق و نظایر آن بدون استثناء .

اطعمة (اسامی آنها) :

عیون الاخبار (ظ) ، زهر الآداب (ظ) ، ادب النديم كشاجم (؟)، دیوان او (؟)،
نهاية الارب (ظ)، کتاب الطیخ .

اطلاق اسم پدر بر پدر:

از قبیل منصور حلاج و جریر طبری . که بسلمت بریم یا بخفیف (سعدی ۴۱۳) که مقصود قبرستان ابو عبدالله محمد بن خفیف است که واضح است خفیف مراد از آن ابو عبدالله خفیف است که عارف مذکور بدانگونه مشهور است و خفیف نام پدر او بوده است نه نام خود او .

|| در جلد ۳ جهانگشا گویا یک جائی صباح را بر حسن اطلاق کرده است .

ای زرای تو کرده استمداد روح بواب و صاحب عباد

(راحة الصدور f. 11^b)

یعنی ابن البواب علی بن هلال کاتب و خطاط معروف . در مجمل التواریخ همه جا از تاریخ محمد بن جریر بتاریخ جریر تعبیر میکند . حسن میمنندی در گلستان در اوایل باب چهارم یعنی احمد بن الحسن المیمندی ، منصور حلاج یعنی حسین بن منصور . از ناله بوسعید و ادهم بهتر (خیام) ، یعنی ابراهیم بن ادهم ؛ و نیز یکی دوجا در جهانگشا ، رجوع بمقدمه آن ج ۲ (ظ) .
در فقه اللغة تعالیی گویا فصلی دارد راجع باین باب که عرب هم استعمال میکردند است ، رجوع شود .

اعتدال در اکل :

ومن اكل بلامقدار تلفت نفسه (کسری - المحاسن والاضداد ۵۳) .

اعتماد السلطان :

محمد حسن خان ، « رئیس جاسوسهای مخفی اعلیحضرت [ناصرالدین شاه]

بود » (سرگذشت مسعودی ۳۲۶) .

اعجبني قلب [= ظ قلبه] :

مکاتبات قطب محیی ص ۲۵۸ .

اعجمی فعالب به ماشئت :

شرح رضی نحو ۲۰ .

اعجمان B :

[A (محو و پاره) ، E D C اعجمیان ظ) .

یعنی چه ؟ « از لشکر اورانسان که هم از قبل اعجمان بودند ی بعضی در رکاب

سلطان بودند . f. 70^b = 163 - ص 248 = f. 110^a .

اerاب حالیه :

(نسب ایشان) .

«ملوك العرب» ۲: ۵۶، ۱۵۲-۱۵۳ .

اعشى قيس :

(خزانة ۱: ۵۵۱)

مطلع قصيدة له

ارقت وما هذا السهاد المورق و ما بى من سقم و ما بى معشوق
قال ابن قتيبة فى كتاب الشعراء سمع كسرى انوشيروان يوماً الاعشى يتغنى بهذا
البيت فقال ما يقول هذا العربى قالوا يتغنى بالعربية قال فسر واقوله قالوا زعم انه سهر من
غير مرض ولا عشق قال فهذا اذ ألص (خزانة ۱: ۵۵۱-۵۵۲) ؛- و كان الاعشى يفد على الملوك
لا سيما ملوك فارس ولذلك كثرت الالفاظ الفارسية فى شعره . (خزانة ۱: ۸۵)
اصل اين حكايست منقول از خود ابن قتيبه در دفتر نهم خشتى جلد نهم سياه
موسوم به «دفتر تاريخ» مسطور است .

اعلام (مجهولة الاصل والمعنى عجالة) :

جيهان ، جدجيهانى معروف ، فسانجسى (كه در اسم آباء خانواده معروفى
ازعمال ديالمة خيلى ذكرش ميآيد) . **جهشيار** ، محمد بن عبدوس جهشيارى صاحب
كتاب الوزراء معروف . **غنجار** (معجم الادبا ۶: ۳۲۹) . **ماما** (« ») . **مندة** : يحيى
بن عبد الوهاب بن مندة [الاصبهانى؟] ۶: ۳۳۵ .

اعلام تركى :

اى ايه، ماه (همشيره كلان)

آى تكين

قتلغ ايه ، مبارك

بك ايه

تمرتاش - تيمور، آهن سنگ

التون تاش ، طلا سنگ

سنقر

قراسنقر

آق سنقر

یارق تغمش (- یارقتغمش)، نور طلوع کرد
 آی تغمش (- ایتغمش)، ماه طلوع کرده
 ایل ارسلان، مطیع شیر
 ایل دگز (- ایلدگز)، تنگز = دریا
 کن دغدی، کن دگز (آفتاب طلوع کرد)
 بک تغدی (بکتغدی)

كان للسلطان سنجر مملوك اسمه اى ابه ولقبه المؤيد . ث ۱۱: ۱۲۱.

مؤید الدولة والدين خسرو خراسان ملك المشرق اى ابه خلد الله دولته... تاریخ

بيهق Or3587 f. 166^a

اسم موید آی ابه فقط یک مرتبه در تاریخ عماد کاتب مختصر بن دارمذ کوراست:
 «ثم استولى الامير المؤيد آى ابه بنيسابور واخذ محمود خان واعدمه وتولى الامور وبقى
 الغزير والخب.» (ص ۲۸۴)

در باب الالباب در هیچ یک از دو جلد نام موید آی ابه مذکور نیست. در جلد ۱
 مؤید فقط مذکور است ولی آی ابه ندارد و همچنین در دولت شاه مذکور نیست بهیچوجه.

«اهورین میان»:

مثلی است که بعینه همان مضمون مثل فرانسوی «در مملکت کوران یک چشم
 پادشاه است» میباشد (ابن ابی الحدید نقلًا عن الجاحظ ۳: ۴۷۴ و نقله ایضاً المقریزی
 فی النزاع والتخاصم ۱۶).

اغاچی:

از حجاب طغرل بیگ سلجوقی. النذر الاغاحی (الذال اغاجی ؟) جامع التواریخ
 Add.8618, f.140^b. رجوع نیز بوریقه اغجی.

|| بیهقی، کلکته ۱۹۵، ۷۴۷، ۷۵۴.

افغانی :

و ما العیش الا ماتلذوتشتھی
وان لام فیہ ذوالشنان وفندا
(الابیات ، للأحوص ، اغانی ۱۳: ۱۵۷-۱۶۰) .
یا بیت

عاتکه الذی اتعزل
حذر العدی وبه الفؤاد موکل
(الابیات ، للأحوص ، اغانی ۱۸: ۱۹۶-۱۹۷) .

اعراق ، [سیف الدین] :

(اعراف A ، اعراق D'R)

از امراء قنقلیان بود و در خدمت سلطان جلال الدین بود و ناسش در جلد دوم
در تاریخ سلطان جلال الدین مکرر بهمین هیأت برده شده است و منجمه f. 96^a و f. 96^b
و ترجمه مستقلی از او در f. 108^a بیعد مذکور است ص 66 .

|| « سیف الدین اعراق با چهل هزار از مردان دلیر بخدمت سلطان جلال الدین
متصل گشت در وقتی که سلطان در غزنین بود . » ص 217 = f. 95^b ، و گویا اعراق با عین
معجمه صحیح باشد چنانکه بعدها گویا صریحاً نقطه گذارده است - سلطان جلال الدین
میسره خود را باو میدهد . اعراق و اعراق مکرر f. 96^{a-b} = 218 ، ص 245-248 =
f. 110^a - 108^b ، این الاثیر (او اخر سنه ۶۱۷ = ۱۲۰۹: ۲۵۹) : بغراق (مکرر) (= یغراق)
نسوی نیز در ص بغراق . رجوع شود چون حاضر نیست .

|| اعراق (فی جمیع نسخ) - از سیاق عبارت واضح میشود که نام قبیله ایست ،
شاید اعراق با غین معجمه باشد و نام قبیله سیف الدین اعراق که از اتباع سلطان
جلال <الدین> بود باشد و سیف الدین اعراق از اترک قنقلی بود ، ص 67 .

|| اعراق = یغراق ، نظایره : ارغش (در عماد) = یرغش [از امراء سنجر ظ
(درثر: بزغش و هوتصحیف ظ - در مکتوب سنجر نسخه منشآت لنین گراد : برغش) .
اینال - ینال

ایلاق - ییلاق (وصاف ۳۴۰)

یورونکقوش ، یا یورونکقاش ؟ یرتقش ، ط = ارونکک قوش ، ارونککقاش .

افش وهادان :

درمچمل التواریخ (ورق ۲ یا سوم تحقیق شود) ، ۲۵۳^a و ۳۳^b .

افلاط تاریخی :

(بعضی اشتباهات فاحش تاریخی یا لغوی ونحوذلك).

فردوسی یا سلف او جامع شاهنامه نثر ، اسکندر را بعداز عیسی ظاهراً فرض
میکرده چه گوید بر علمهای لشکر او نوشته بود «محب الصلیب» .
همو گوید وجه تسمیه سلم پسر فریدون باین اسم این بود که او سلامت از
اژدها جست (که لازمه اش این میشود که در عهد فریدون هم کلمات عربی در فارسی
مثل حالا فراوان بوده !)

طبری در جلد ۲ از حلقه اول تخریب بخت نصر بیت المقدس را بعداز قتل
یحیی بن زکریا میداند و گوید آنقدر از بنی اسرائیل بخت نصر کشت روی خون یحیی که
در غلیان بود تا آرام گرفت ، و حال آنکه قریب ششصد هفتصد سال تخریب بیت المقدس
بدست بخت نصر قبل از عهد عیسی ۴ و یحیی ۴ بوده است ، ولی خود طبری ملتفت غلط
فاحش بودن این روایت شده آنرا تغلیط میکند .

افلاط فاحشه :

معجم الادباء ، در نتیجه تبدیل طابع (یا ناسخ) اعداد سنوات را بارقام هندسی :
تولد از هری درسنه ۲۰۲ (صبح : ۲۸۲) ج ۶ ص ۲۹۸ ، وفات ابوریحان ۴۰۳ (صبح : ۴۴۰)
و شاید میخواسته است بگوید (۴۳۰) ج ۶ ص ۳۱۲ .

افلاط فاحشه مضحکه :

دستگانی را در معجم الادباج ص طابع استیکان خوانده و در حاشیه
نوشته که استیکان در لغة الفرس بمعنی قلع است !!

افلاط مشهوره :

ترجمه (ترجمه) ، شجاعت (شجاعت) ، حوالی (حوالی) ، شعبده (شعبده) .

افل حاجب A :

از اعیان امراء سلطان خوارزمشاه که در وقت فتح خوارزم در آنجا بودند .
ص 77,61 (رجوع کن به مغول حاجب، این آخری غلط است) (f. 28^a) (f. 35^b).

اغلمش :

(فی جمیع النسخ ، مگر A که یکی دو مرتبه اغلمش باعین مهملة دارد).

«[الناصر لدین الله] از آن فدائیان جمعی را بفرستاد تا اغلمش را در عراق کارد
زدند و بکشتند و اغلمش را سلطان نزدیک اتابک اوزبک فرستاده بود و اغلمش خویش را
بنده و بر کشیده سلطان می دانست .» ص f. 62^b = 210 .

در این الاثیر نام این شخص مکرر مسطور است ج ۱۲ بعد از سنه ۶۰۸ .

|| (اغلمش و همدان و عراق عجم) مابین ۶۱۴ که سال لشکر کشی محمد
خوارزمشاه است بقصد بغداد و عدم نجاح او بواسطه وقوع برف و طوفان در اسدآباد
الی حدود ۶۲۲ که سال مراجعت جلال الدین است از هند بعراق حکومت عراق عجم
بسلطان غیاث الدین بن محمد خوارزمشاه محول بوده است چنانکه صریح نسوی است
(۲۶-۲۷)، و از حدود ۶۲۲ الی نیمه شوال ۶۲۸ که تاریخ قتل جلال الدین است آن نواحی
در تحت سلطنت جلال الدین مزبور بوده، و از این تاریخ بعد را علی العجالة درست نمیدانم
آن صفحات بدست که یا کیها افتاده بود . باید تأمل و تفتیش دقیق شود و علی العجالة گمان
نمیکنم (نه گمان قوی نزدیک یقین بل مجرد احتمال) که عراق عجم یعنی همدان و اصفهان
و آن صفحات شمالی و شمال غربی ایران بدست عمال مغول شاید بوده است (تا درست
تحقیق و دقت شود) . باری مقصود آنست که سر هنگ زاده را که سعدی بردر سرای
اغلمش [در همدان ظ] دیده بود و گوید مقبول نظر سلطان افتاد اگر این واقعه [بر فرض
اینکه فی الواقع راست بوده و از تخیلات شاعرانه نبوده] قبل از ۶۲۲ اتفاق افتاده بوده
مقصود از سلطان ، سلطان غیاث الدین بوده و بعد از ۶۲۲ تا ۶۲۸ سلطان جلال الدین ،
و از آن بعد گمان نمیکنم هیچکس دیگر در آن صفحات حکمرانی کرده که اطلاق
کلمه «سلطان» بمعنی غیر عام لغوی آن بتوان بر آن کرد .

|| اغلمش دیگری غیر آن مذکور در این الاثیر و گلستان است (کتاب السلوك

للمقريزي (٤٧٠).

|| شاید مشتق از اغلماق (لغتی از یغلماق) بمعنی گریه باشد (دیوان لغات الترك ٢٠٤: ١ س ١٥ س ٢٤ س ١) - فهرست برو کلمن ص 62 ؛ یا از خود یغلماق بهمان معنی [فهرست برو کلمن ص 87]، پاره دو کورتی 555 و شاید مشتق از یغیلامان بمعنی جنگ کردن باشد (٣: ٢٤٠ س ٢٤٢ س ١٢ = فهرست برو کلمن 72). رجوع به یلاغلامیشی نیز (؟)، در پاره دو کورتی 528. اغلماق Pleurer (پاره دو کورتی ٢٩).

اغورلو محمد :

(حبیب السیر جزء ٤ جل ٣: ٢١٨)

ایغور اوغلی (حبیب السیر جزء ٤ جل ٣: ٣٨)

قراغورلو (عالم آرا : ٧٩)

اغول غایمیش خاتون :

خاتون کیوک خان بن اوکتای قآن و مادر دو پسر او خواجه اغول و ناغو (ناقو) بوده ^b59 - ^b60 f. (جامع التواریخ ص 4 و ص ٢٢٨ حاشیه بلو شه) . بعد از مخالفت طویل او و دو پسرش ناغو و خواجه در باب خانیت منکوقاآن بالاخره باصرار ایلچیان بقوریلتای جلوس منکوقاآن روان شد ، (بعد از فوت کیوک خان تا جلوس منکوقاآن حکم سلطنت بدست اغول غایمیش بود و او مخالفت سختی داشت باجلوس منکوقاآن تا وقتی که بزور او را طلب کردند و ظاهر آکشتند - باید دقت شود ، در جلد سوم معلوم شود) ، - پسرانش خواجه و ناغو بخدمت باتواز الاقماق پیامدند و یک دو روز بایستادند و بی اجازت مراجعت کردند ^a135 f. (فقط در نسخه B (١)) شاهزادگان که در مقام کلران برای جشن جلوس منکوقاآن گرد آمده بودند بنزد اغول غایمیش و پسران او خواجه و ناغو پیغام فرستادند و ایشانرا بحضور قوریلتای دعوت کردند ^b136 f. بنزدیک ایشان ایلچیان فرستاده شد برای حضور بخدمت منکوقاآن بعد از فراغ از جشن،

١ - نسخ دیگر همه غلط است که « پسران باتودارد » ولی B « که پسران اغول

غایمیش بودند خواجه و ناغو (صح : ناغو) دارد و هماق فقط صواب است.

اواخر f. 141^a ، بالاخره بعد از ظهور غدر او و سایر مخالفین بحضرت منکوقا آن
برسید و منکسارنویین او را یارغو کرد و بیسیاست رسید یعنی کشته شد (غایمش خاتون
بدون اغول) ، f. 141^b .

افراسیاب:

همیشه در طبری (فراسیات) بقاء مثناة فوقانیة در آخر و بدون الف در اول مسطور
است ، و در حواشی طبری یعنی در ذیل صفحات ابدأ وجه این املاى غریب را (یعنی
بودن تاء در آخر را) بدست نمیدهد و در جائی دیگر هم نیافتیم . نولدکه در «ساسانیان»
ص ۲۷۱ ح ۲ فقط اختلافی قراءات مأخذ مختلفه را از قبیل پهلوی : فراسیاب و اوستا :
فرانراسیان ، و فردوسی : افراسیاب را بدست میدهد و ابدأ او هم وجهی برای املاى
فراسیات طبری ذکر نمیکند ، همینقدر میگوید که « فراسیات » املاى بهترین نسخ
عربی است .

افزون مایه :

مقابل فرومایه ظاهراً (مثنوی ۸۸: ۱۹) .

افسانه :

- خرید کسی خانه و در آن گنجی یافتن و نزاع اوبا مشتری (عقد العلی طبع
جدید ۵۶) .

|| - مار و شراب (مروج الذهب هاشم نفع الطیب ۲۶۵) .

- حج ایرانیان قدیم بمکه ۳۰۱-۳۰۲ .

- مکالمه جغد و نماده با یکدیگر و مطالبه یکی از دیگری بیست قریه خراب ۳۱۵ .

- عمارت پیرزن و قصر انوشروان ۳۳۲ .

|| افسانه موی اسب مجتمعاً که پاره کردنش ممکن نیست و منفرداً ممکن
است (که شبیه آنرا در خصوص چنگیزخان، جوینی ذکر کرده و در خصوص مهلب بن
ابی صفره (ظ) طبری) در کتاب ضروب امثال فرانسه در مثلی که «حوصله» *patience*
کلمه عمده آنست و من در هاشم آن یادداشت کرده ام و پیدا کردنش آسان است
ذکر کرده است .

|| افسانه پوست گاو، گزیده ۵۱۸ و زینة المجالس در سلطنت ملک شاه (ظ) .

|| (انتقال افسانه از بطل خود بغیر)

سمنار را یعنی (۱) خشتی را که اگر آنرا بکشند تمام عمارت خراب میشود بعینه ولی بدون اسم سمنار بالطبع در اغانی ۱۳: ۱۲۴ در خصوص ضحیان قصر معروف سه طبقه حیحة بن الجلاح شاعر معروف که در حوالی مدینه بود (و آقای محمد حمیدالله حیدر آبادی عکسی از بقایای خرابه این قصر که خودشان در این سفر اخیرشان در اوایل ۱۹۳۹ برداشته بودند امروز 31 . 4 . 19 بمن نشان دادند) ذکر کرده است و کذلک حدیث یا افسانه اینکه حضرت رسول وقتی بر فراز جبل حراء درآمد جبل متحرک درآمد. حضرت فرمود اسکن یا حراء فما علیک الانبی او صدیق او شهید را که یا قوت در عنوان حراء نسبت بان کوه ذکر کرده (۲: ۲۲۸)، آقای حمیدالله مزبور می گفتند امروز اهالی مدینه واحد باحد نسبت میدهند و می گفت این قول اقرب بصواب بنظر او می آید (والله اعلم بالصواب من ذلک)، و آقای حمیدالله می گفتند که الآن این کوه حراء را اهالی خود آنجا جبل النور (بهمان اسمای نور بمعنی روشنائی) می نامند و فقط غاری را که حضرت رسول در آنجا تحف مینموده حراء می نامند.

افسانه های تاریخی :

ولی بکلی بی اصل - یکی قبر امام جعفر الصادق در ولایت ختن مابین یار کندو قرز که «سالی جمعی کثیر و جمی غفیر بزیر تربت آن حضرت، رفته و طلب حاجت نموده بر مراد رسند.» (بستان السیاحه ۲۳۲)، و مزار حضرت امیر در ناحیه بلخ (؟) (حبیب السیر؟) و مزار شهر بانو در حوالی طهران و حال اینکه وی بطبق کتب اخبار و تواریخ خود را بعد از قتل حسین در آب غرق نمود، و مزار ربیع بن خثیم در مشهد که احدی از مورخین چنین چیزی را ذکر نکرده و گویا باجماع گویند که در کوفه یا بصره مدفون شد (رجوع شود بمطابق و از جمله گویا بطبقات ابن سعد، و گویا نیز بوریهات بهمین عنوان)، و مزار سعد بن وقاص در یکی از شهرهای چین (سالنامه - ظ - ماسینیون راجع بمسلمین)، مقبره ایوب پیغمبر با سنگ قبر او (!!) (طرائق ۳: ۲۹۲).

افسانه های منتهاه :

افسانه که در عصر ما مردم نسبت بشاه عباس میدهند یعنی سه نفری که آرزو

کردند یکی هزار دینار و دیگری فلان چیز دیگر و سومی زن شاه عباس را، در این خلکان
 ۵۴۷:۲ بیوسف بن تاشفین معروف نسبت میدهد.

افضل الدين کاشي :

(متوفی ۷۰۷). ريو ۲: ۷۳۹^a (رباعیات) - ۲: ۸۲۹ (چهار عنوان) - ۲: ۸۳۰ (مدارج الکمال) - ۲: ۸۳۱ (ره انجام نامه، جاودان نامه). اندیا افیس (نقلا از هفت اقلیم) ستون ۴۴۶ و حکایت افسانه مضحک معاصر بودن او با سلطان محمود که منشأش بقول «ایته» اشتباه هفت اقلیم است. نیز بفهرست اول این کتاب ص XV این افضل الدین را بیک خواجه افضلی که عوفی گوید معاصر سلطان محمود بوده ؟ ایضاً ستون ۹۹۳-۹۹۴ (کتاب نفس)، (و کتاب عرض نامه)، (جاودان نامه). نیز ستون ۱۰۶۵. نمره ۱۹۲۱ که اغلب رسائلش از افضل الدین کاشی است. نیز ۱۹۹۲ (رجوع بفهرست اول کتاب).
 [اندیا افیس عدّه از کتب بسیار مهم افضل را دارد].
 آتشکده ۱۲۶^b-۱۲۷^a.

افغان :

ذکر ایشان در تاریخ یمنی مکرر شده است از جمله «العساكر الافغانية» در ورق 202^b ، 282^a ، 279^a از نسخه پاریس 1894 Arabe .
 || (فارسی افغانی) - مسائل پاریسیه ۴: ۴۰۰ ببعد .

افکنندن :

ظاهراً بل بنحو قطع و یقین با کاف عربی است و شاید با کاف فارسی هم صحیح باشد. چنانکه در برهان «فکانه» را بمعنی بجه سقط که قریب یقین است از همین ماده است با کاف فارسی ضبط کرده ولی هیچ شکی نیست مطلقاً و اصلاً که افکنندن با کاف عربی (چنانکه تلفظ معروف حالیه است) هم صحیح یا بلکه اصح یا بلکه فقط صحیح هموست. چنانکه در برهان صریحاً و واضحاً «فکندهسر» را «با کاف عربی» ضبط کرده است بالتصریح. بدبختانه در برهان من مقداری از باب الف چون ساقط است «افکنندن» را ندارد تا معلوم شود چگونه ضبط کرده و در جهانگیری و ناصری ورشیدی هم ابدآ این ماده را ندارد. در بهار عجم افکنده سم و فکنده سرین را که بقلم با کاف فارسی چاپ کرده

اعتماد فوق العاده بدان نمیتوان کرد ، یا شاید تلفظ هندیهاست وانگهی این ضبط بقلم او معارض با ضبط تصریحی برهان با کاف عربی <است> .

در امثال آقای دهخدا هم در باب الف بعدها الفاء مکرر افکندن را با کاف عربی یعنی با یک سر کاف نوشته است و او یعنی آقای دهخدا هم مردی ضابط و محقق است و پا در هوا لابد چیزی نمی نویسد . پس محقق شد که افکندن با کاف عربی یا فقط همان صحیح یا اقلاً آن هم صحیح است و با کاف فارسی یا هیچ صحیح نیست یا لغت مهجوری است یا لغت هندی است .

افلیج :

تاریخ فرشته ۱: ۲۱۰ .

افیون :

«سلطان احمد بن سلطان اویس جلایر [که حافظ در حق او گوید :

احمدالله علی معدلة السلطانی احمد شیخ اویس حسن ایلکانی]

«افیون خوردی و گاه گاه دماغ او خشکی کردی الخ .» (دولت شاه ۳۰۶)

|| «و در این ایام [حدود ۹۴۲ یا ۹۴۳] افیون بر مزاج آن حضرت [هایون] غالب

گشته خلوت نشینی و دیوان داری کمتر کردن علاوه امور دیگر گشت .» (فرشته ۱: ۲۱۶)

اقبال شرابی :

رجوع به وریقه «شرابی» .

11. 12. 34

افستقریان [مقاله] :

حتماً و حتماً ان شاء الله در صورت فرصت و عمر باید از روی دفتر مسائل پاریسکیه

ج ۳ ص ۲۹۱ بعد مقاله مبسوطی بدون حذف اصلاً و ابداً چیزی از مسطورات آن دفتر

ترتیب داد باسم «افستقریان مراغه» یا «علاءالدین ممدوح نظامی در هفت پیکر» و

نحو ذلک و جزو سایر مقالات چاپ کرد و در مقدمه گفت که مابین این مقاله و مسطورات

آقای کسروی در خصوص افستقریان عموم و خصوص من وجه است . بعضی چیزهای مشترک

در هر دو هست و در هر یک چیزهایی است که در دیگری نیست و من این مقاله را مدتی

قبل از ظهور کتاب «شهریاران گمنام» ایشان ترتیب داده بودم و حالا نخواستیم (گرچه بعضی جاهای آن عیناً یا تقریباً در رساله ایشان هم دارد) وضع و ترتیب آنرا بواسطه عدم فرصت تبدیل دهم .

اقضاکم علی :

«ورجعت الصحابة اليه [ای الی علی ۴] فی اکثر الوقایع بعد غاظمهم وقال النبی؛ اقساکم علی» (تجرید ۳۸۷). آقای اقبال در بیان الادیان ابن عبارت «اقضاکم علی» را به تصحیح کرده اند .

اقطاع :

«واعطاه اقطاعاً جلیلةً بدیار مصر» (تاریخ ابوالفدا ۳: ۱۵۲). مقصود اینستکه اقطاع باین هیئت را تا کنون هیچ جا یادم نیست دیده بوده ام و همیشه باین معنی در مورد جمع «اقطاعات» یا «قطاع» دیده بودم (رجوع شود بمقالاتیچ العلوم ص وتاج العروس ج ص و ذیل قوامیس عربی از فانیان)، و هیچ نمیدانم اقطاع باید خواند در عبارت ابوالفدا ؟ یعنی بلفظ مفرد ؟ پس چرا جلیلة مؤنث است یا اقطاع بلفظ جمع و فتح همزه ؟ در آنصورت جمع چه کلمه ایست ؟ چند روز پیش در جواب سؤالی از مینورسکی در همین خصوص که در جمع اقطاع چه باید گفت اغلب کتب لغت و سایر مظان را گشتم جز آنچه نوشتم بعنی اقطاعات یا قطائع چیز دیگر در مورد جمع این مفهوم (یعنی تیول و Fief) نیافتم .

اقلیمیا :

اقلیمیا النحاس ید بر فیصیر توتیا (عیون الاخبار ۲: ۱۰۹) .

اکبر پادشاه غازی :

شرح احوالش خیلی بطور اجمال در هفت اقلیم (بعد 187^b, f. 357, Suppl. Pers.)، جلوسش در ربیع الاول سال نهصد و شصت و سه (ایضاً 188 f.) ، و بقون تاریخ فرشته دوم ربیع الاول از سنه مذکور (284^a f. , 243 S.P.) . «اکبر پادشاه از فراق این دو فرزند خود را بغم و اندوه سپرده روز بروز کم قوت و ناتوان میشد تا در چهارشنبه

سیزدهم جمادی‌الثانیه سنهٔ اربع عشر و الف شنقارشده [یعنی وفات نمود- اجماعی است]، ایام فرمانفرمائی آن پادشاه جمجاه پنجاه و یک سال و چند ماه بود... **فوت اکبر** شه تاریخ رحلت آن شهنشاه است، (ایضاً تاریخ فرشته 316^a - تاریخ اکبر محتوی است در اوراق 283^b - 316^b) و «نصرت اکبر» تاریخ جلوس اوست. رجوع به کارت علیحده در تحت «تاریخ الهی»:

اکدش :

نظامی در آخر خسرو و شیرین در وصف کتاب (ظ) خود گوید :

نگاری اکدش است این نقش دمساز پدر هندو و مادر ترك طناز (نظامی)

cheval dont le père et la mère sont de race différente ; Turk dont la mère est Indienne ; tout ce qui est de deux races différentes [دورگه] (قاموس پاوه دو کورتی)

و کلمه اکدش در الف لیلة و لیلة چاپ‌ها بیشتر نیز خیلی آمده است .

الاکر، [کتاب =] :

لئونودوسیوس باعده از کتب دیگر در سال ۱۳۰۴ هجری قمری در طهران بطبع رسیده، (شرحی از آن در کاغذ آقای مینورسکی وارده در ۱۴ سپتامبر ۱۹۲۹ محفوظه در جعبه سیاه مینورسکی).

اکرو بکر C.B.A :

[D اکرو کرد، E اکرو مکرد (دفعه اول)، D باکرو بکر، E کرو مکرو (دفعه دوم)]

«قباچه [از پیش لشکر سلطان جلال‌الدین] در کشتی باکرو بکر دو قلعه است در جزیره رفت... سلطان حرکت فرمود و هم بان معسکر بیارگاه قباچه که زده بودند فرو آمد و قباچه از اکرو بکر مهزم بمولتان شد.» ص 222 = f. 98^a. اگر انمیدانم ولی بکر که بهکر نیز نویسند قلعه ایست در رود پنجاب سند و ذکر آن در سفرنامه این- بطوطه شده است و در مقدمه جلد اول لباب‌الالباب نیز حقیر ضبط و تعیین محل آن را نموده‌ام، رجوع بدانجا شود.

ابن الاكفانی :

(ابومحمد) هبة الله بن احمد بن الاكفانی - ابن خلکان ۱ : ۹۳ - ۹۴ استطراداً ، ولی این باید غیر آنکسی باشد که محضر قرح حاکم را امضا نمود چه این شخص از قراری که صریحاً از پیش و پس کلام معلوم میشود در ۵۱۰ (بلکه خیلی هم بعد) زنده بوده است و حال آنکه آن ابن الاكفانی که محضر قرح را امضا نمود در تاریخ امضای محضر که ۴۰۲ (؟) بود از علمای بزرگ بوده است پس نمیتواند تا سنه ۵۱۰ زنده باشد . (رجوع شود بحواشی جهانگشای چون الآن حاضر نیست) .

اكنجی :

ظ - اكنجی بمعنی زارع و برزگر (ترجمان ترکی - عربی طبع هوتسما ص ۲۴ ، و عجب آنست که این کلمه از فهرست لغات که آلمانی ترجمه آنها را بدست داده در قسمت آلمانی کتاب بکلی افتاده است بطوریکه امروز هر چه در خود آن کتاب گشتم نیافتم تا بالاخره از روی حواله در جهانگشای خط خودم ج ۲ ص ۱۴۶ [از نمرات مسلسل] آنرا یافتیم) ، در لغات پاوه دو کورتی لغت اكنجی را ندارد ولی لغت ایگین را دارد در ص ۱۲۴ و به ' *semence* ، *graine* ، *ensemence* ، *champs* ترجمه کرده است که اكنجی واضح است لغت آن میشود بقاعده مطرده الحاق چی در اواخر لغات دال بر صناعت ، و بناء علی هذه المقدمات بظن غالب بل بنحو قطع و یقین النجی در ج ۲ ص ۳ تصحیف اكنجی با کاف باید باشد چنانکه در این الاثیر در حوادث سنه ۴۹۰ سه مرتبه همین طور یعنی اكنجی دارد با کاف صریحاً و واضحاً ، و محتمل است نیز که اكنجی (- ایکنجی ، این مهنا ۱۸۷) بمعنی دوم و ثانی باشد یعنی پسر دوم پدر و مادرش برسم ترکها و مغولها که گاهی این نوع اسم میگذارده اند مثل ییسون ؟ = نهم ؟ تحقیق شود و نظایر آن الحاق شود .

آل :

حذف آن در عبارات عربی در طی عبارات فارسی از اول کلام : سن بالسن والجروح قصاص (حافظ) (یعنی السن بالسن الخ) .

الاتاق:

جامع (S. P. 209) و ورق 315^b اواخر، ایضاً ورق 317^b اواخر: « و از این جانب شهزاده احمد با ییلاق الافاق (ن-الاتاق) آمد» و این صریح است که الاتاق ییلاق بوده است، و بعد از هفت هشت سطر گوید: «سر سال محین (ظ- پیچین) کار قنقورتای تمام کردند در قرا باغ اران، و این تقریباً صریح است که الاتاق نزدیک قرا باغ اران یا در خود ناحیه اران واقع بوده است.

الاطاق صریحاً در نزهة القلوب ص ۱۰۱ در جزء ارمنیه مسطور است، رجوع بدانجا شود و بملاحظات مادر هاشم آنجا.

الاداغ:

رجوع کنید به جغرافی و یوین دو سن مارتن در تحت مراد چای - Mourd Tehai (فرات شرقی)، و نیز بنقشه مفصل هاشت نمره 45. شاید لازم باشد حاشیه در آخر جهاننگشای دوم اضافه شود. ایضاً در جغرافی و یوین دو سن مارتن در تحت «ایران» (Perse) در ضمن تعداد سرحدات ایران.

الاغ:

= پست، نسوی ۱۲۲. رجوع شود نیز به «اولاق».

الاق:

بمعنی پست و چاپار (راحة الصدور، مسائل پاریسیه ۱: ۳۵۱).
 بمعنی برید و چاپار و نحو ذلک قبل از مغول هم معمول بوده است، چنانکه از راحة الصدور برمیآید، چه در آنجا این کلمه را استعمال کرده است: - «چون میاجق را از این حال خبر شد الاقی بدوانید و خوارزمشاه را بپاگاهانید.» (راحة الصدور (S. P. 1314-f. 148^b)
 در مختصر تاریخ السلجوقیه لابن بیبی این کلمه و نیز اولاقچی بمعنی چاپار تقریباً بسیار بسیار استعمال شده است.

الاقماق:

« باتوجون از اردوی خویشان از حدود سقسن و بلغار بر عزیمت ابدار

بحضرت كيوك خان روان شد چون بموضع الاقماق رسید که از آنجا تاشهر فالنخ (قیالینخ) هفت روز راه باشد آوازه حالت كيوك خان بشنید هم آنجا توقف نمود . «
 f. 134^b - و چون مراکب لاغرند بنفس خویش در الاقماق مقام رفت (یعنی با توب نفس خویش در الاقماق مقام کرد - (۱) تألیف) f. 59^b - f. 60^b .

الاق نون :

از امراء چنگیز خان که نامزد فتح فناکت شدند ، ودوی دیگر سکتو و قای است ، ص 44 .

الاما شاه :

(وصاف ۳۰۰) Sauf erreur' autant que je sache.

الان B, A :

(E, D, C آلان) قبیله یا بلادی است در حدود قفچاق و روس ، و تمامت آن حدود را که مجاور او بود از بقایای قفچاق والان و آس و روس و بلاد دیگر چون بلغارومکس و غیر آن تمامت را مسلم و مستخلص کرد [توبا] . « f. 60^b = 137 ، - f. 61^a = 139 .

البارخان C, A :

(B الباء ، E التار ، om D) از خانان سمرقند از جانب سلطان محمد خوارزمشاه که با چنگیز خان جنگ کردند در وقت فتح سمرقند بدست مغول ، 59، 58 (۹) (الب خان) .

آب خان :

از خانان سمرقند از جانب سلطان محمد خوارزمشاه که در حصار سمرقند بودند ، وی مردانگی و جانبازی نموده با مردی هزار از حصار سمرقند بیرون آمده و بر میان لشکر مغول زد و بجست و بسطان پیوست ص 59 ، احتمال قوی که وی همان البارخان است که در ص 58 مذکور شد .

الب درك :

برادر زاده قایر بوقو خان صاحب سقناق و آن حدود بوده است : او را با عم

خود وحشتی افتاده از سلطان نکش استقامت خواست. ص 165، f.71^b، ص 166، f.72^a کتار درک والب درک، (هر دورا دارد و گویا قریب یقین است که هر دو شخص یکی است)، ایضاً ص 167 = 72^b کتار درک.

البرز :

اروپائیان کوهی که در جنوب بحر خزر است (یعنی کوه معروف در ایران را) البرز Elburz میخوانند (بتقدیم u بر r)، و کوهی که در قفقاز است Elbruz (بتقدیم r بر u)، واصل این تسمیه یعنی البرز که گویا در کتب عرب اصلاً نیست ظاهراً از فردوسی است، مثلاً :

قباد گزین را ز البرز کوه من آورده‌ام در میان گروه
رجوع بفرهنگ ناصری وستان السیاحه ونزهة القلوب ۱۹۱.

الپتکین :

حکایت طویلی راجع باو و سبکتکین در سیاست‌نامه نظام الملک، ۹۵، ۱۰۸ - در زین الاخبار بعد از حدود سنه ۳۵۰ دیگر صحبتی از ونیست و مؤلف نیز گویا سال وفات او را نمیدانسته است چه در ص ۴۴ فقط در حق او گوید : « و آخر عهد الپتکین بغزنه بود » لاغیر، - در «ثر» ابدأ نام او را نیافتم مستقلاً، فقط اسم پسرش ابواسحق بن الپتکین را دارد لاغیر، - دریمینی هم نام او را مستقلاً نیافتم عجاله و فقط پسرش ابواسحق مذکور را یافتیم عجاله در اوایل اوایل آن کتاب .

در طبقات ناصری نقلاً از تاریخ بیهقی [ظاهراً از مجلدات مفقوده آن] گوید : « چون الپتکین بعد از حوادث ایام بغزنین آمد و ممالک زاوولستان فتح کرد بعد از هشت سال بر حمت حق پیوست »، از اینجا معلوم میشود که وفات او در حدود سنه ۳۵۸ یا ۳۵۹ بوده است چه اعراض او از سامانیان و رفتن او بغزنه چنانکه صریحاً از زین الاخبار ۴۴ و پیش و پس معلوم میشود در اواخر ۳۵۰ یا اوایل ۳۵۱ بوده است بدون شبهه، (آنچه گزیده در خصوص الپتکین گفته است که ۱۶ سال پادشاهی کرد بغزنه مزخرف است،

لا یلتفت الیه، و عده از جانشینان الپتکین را مابین وفات او و جلوس سبکتکین از بین انداخته است و سلطنت سبکتکین را در غزنه که ابتدای آن در سنه ۳۶۶ بوده است (ثر: ۲۷۱: ۷ طب) بدون فاصله به سلطنت الپتکین متصل پنداشته است! با آنکه بتصریح طب نقلاً از بیهقی بعد از الپتکین ابتدا پسرش [ابو] اسحاق (یعنی اوایل، «ثر» در موضع مذکور) و سپس ملکاتکین [؟] و سپس امیر پری [؟] در غزنین کردند، باری بکلی مزخرف است آنچه گزیده گفته است لا یلتفت الیه مثل اغلب مطالب او).

التای E :

(B التای، A التای، C التای، G ندارد، D حاضر نیست) (جامع ص ۳۰۸: التای).
[و هولا کوین مانیکان بن جغتای بعد از احترام و اکرام زیاد که منکوقا آن در حق او نمود و جایگاه جغتای را که عمش بیسومنکو به حکم کیوک خان از و غصب نموده بود بدو ارزانی داشت بغبطت و کامرانی مراجعت نمود] «چون بموضع التای رسید کام تمام نایافته گام فراتر نتوانست نهاد» و وفات کرد^b f. 143 و این قوم (یعنی قوم نایمان) صحرا نشین بوده اند، بعضی در کوههای سخت او بعضی در صحراها و مواضعی که ایشان می نشستند یکی التای و قراقرم است که او کتای قاآن در صحرای آنجا سرای عالی ساخته. (جامع، برزین ۱: ۱۳۶).

التمش، [سلطان شمس الدین -]

در روضه الصفا S. P. 159A که نسخه بسیار بسیار خوب مصححی است و بخط نسخ درشت است در ورق 206^b چهار پنج مرتبه صریحاً و واضحاً ایلتمش باد و تاء نوشته است در کمال صراحت و همچنین در ورق 205^b چهار یا پنج مرتبه در کمال وضوح ایلتمش نوشته است.

ابن الاثیر (رجوع بفهرست) هم نام او را الترمش مینویسد که قطعاً تصحیف التدمش (= ایلتمش) است.

|| شمس الدین ابوالمظفر التمش (یا ایلتمش) مؤسس سلسله سلاطین شمسیه دهلی. (ایلتمش یا) التمش با دوتاء است، اول متحرک و دوم ساکن و وزن عروضی این کلمه مفعولن است ولی نوع حرکات حروف معلوم نیست. علی ای حال التمش بایک تاء

بروزن عروضی فاعلن نیست چنانکه در بسیاری از مواضع طبقات ناصری و تاریخ فرشته مطبوعین نوشته شده است بدلیل اینکه منهای سراج در مدح پسرش بهرامشاه گوید از جمله قصیده:

اگر سلطانی هند است ارث دوده شمسی بحمد الله زفرزندان توق التمش ثانی

Add. 26/189, f. 174^a

و دیگر قصیده دارد در مدح پسر دیگرش ناصرالدین محمود، مطلع:

آن شهنشاهی که حاتم بذل و رستم کوشش است

ناصرالدینیا و دین محمود بن التمش است

(f. 187^b)

و ریونیز در فهرست کتب فارسیه ب. م. ص. ۷۵۰^a ایلتتمش با دو تاء نوشته است. || در ککارت دیگر نوشته شد که وزن عروضی آن «مفعولن» است ولی تعیین حرکات آن معلوم نشد، بعد معلوم شد که حرکت همزه در اول کلمه کسر است لامحاله، چه در بسیاری از موارد ایلتتمش با یاء بعد از همزه نوشته شده است، و حرکت میم نیز کسر است چه منهای سراج در طبقات ناصری قصیده در مدح پسرش محمود دارد ص ۲۰۲ که التمش را قافیه انداخته است با کوشش و پوشش، و تمام کلمات قافیه حرف با قبل آخر مکسور است. پس فقط حرکت تاء مجهول است.

در کامل ابن الاثیر ۱۲: ۲۰۳ (سنه ۶۱۲) اسم او را الترمش شمس الدین مینویسد، و ظاهراً سهو نسخ است و اصلش التدمش با دال بوده و نسخ باراء نوشته و تاء و دال در الفاظ ترکی بسیار بیکدیگر بدل میشوند مانند ایلدگز و ایلتگز و الدز و التز و تکل و دکل. و شخصی دیگر باسم التدمش در کامل ۷: ۳۵۷ نیز مذکور است.

التقى طرفاها:

ثم اتيت بقنية نبذ قدالتقى طرفاها، قال حماد معنى قوله التقى طرفاها اي قد صفت وراقت فاسفلها واعلاها سواء فى الصفاء (اغ ۵: ۱۸۸)

النما E.D'A:

(آلتغا B) ص 71 از هاکنویس . — f. 58^a — ص ۱۳۱ : « وهریرلیغ که بالتغمای سبارک موشح باشد بی آنک بررأی پادشاه عرضه دهند بتجدید امضانو پسند.»

التون :

زروبول طلا :

توهمی سوزاین ضعیفان را که هین جامه بکش

توهمی زن این یتیمان را که هان التون بیار

(عبدالرزاق اصفهانی - راحة الصدور f. 16^a)

التون بارس والطبرس :

اسم دو تدار کبیر . در جامع بلوشه ۳۴۳ التون بارس و در المنهل الصافی Ar. 2069 ورق ۱۰^a الطبرس نوشته شده است، اما معنی التون بارس معلوم است که بمعنی یوز (یا پلنگ) طلاست (علی اختلاف فی معنی بارس، رجوع کنید بحواشی بلوشه بر جامع ۲۵۵ و ۳۴۴ ، والتون بارس را بلوشه در مواضع مذکوره بمعنی یوز یا پلنگ مخطط بخطوط زرد و سفید تفسیر کرده است ، [با کمال احتیاط تلقی گردد] ، و اما الطبرس - یا مخفف همین التون برس باشد بحذف نون التون و کتابت تاء بصورت طاء، برسم عرب در اعلام خارجی، یا مخفف الطیبرس (= التی برس) بمعنی شش یوز چنانکه صریح «ترجمان ترکی و عربی» طبع هوتسماست ص ۲۹ از اصل متن که در جزء اعلام ترکی الطیبرس را شمرده و آنرا به «سنة قهود» ترجمه کرده است .

اما خود کلمه برس را که کاشغری ۲۸۸:۱ و ترجمان ترکی و عربی ۱۱ هر دو بمعنی فهد (یوز) ترجمه کرده اند و هوتسما در ص 62 از قسمت فرنگی به Luchs که عیناً همان یوز است و پاوه دو کورتی در « بارس » بمعنی قسمی از پلنگ ، و برو کلن در فهرست کاشغری 32 بمعنی ببر tigre، برای این اختلافات رجوع شود ببلوشه ص ۲۵۵ کما مر - و مخفی نماند که اینکه در فارسی سال بارس نیل را بسال پلنگ ترجمه کرده اند تا اندازه مؤید صحت معنی پلنگ برای بارس است، ولی رشیدالدین در جامع التواریخ طبع بلوشه ص ۲۵۵ بارس نیل را بمعنی «سال یوز» ترجمه کرده است و کاشغری نیز ۲۸۹:

«برس یلی» را به «ستة الفهد»، پس معلوم میشود که هم معنی پلنگ برای برس صحیح بوده است و هم معنی فهد و یوز بر حسب اختلاف لهجات، رجوع نیز بهامش فهرست بروکلن بر کاشغری ص ۳۱.

مخفی نماند که در الحوادث الجامعة در جمیع مواضع (رجوع بوریقات «دواتدار کبیر») اسم این شخص را الطبرسی بعلاوة یائی در آخر بعینه مثل نسبت بطبرستان نوشته است و آن تصحیف قبیحی است از ناسخ یاطابع که چون معنی الطبرس و مقصود از آنرا ندانسته خیال کرده که نسبت به طبرستان است و یاء نسبتی بر آن علاوه نموده است.

التون خان :

لقب نوعی پادشاهان ختای یعنی چین شمالی بوده است که دو پایتخت داشته اند یکی خان بالیغ (رجوع بدین کلمه) و دیگری نمکینک و چنگیز خان التون خان را مغلوب کرد و خان بالیغ را بگرفت و خراب کرد (رجوع بازنجان بالیغ) ولی التون خان به نمکینک رفته در آنجا بود تا در عهد او کتای قآن که نمکینک را نیز مغول گرفتند و سلسله التون خانیان منقرض شد و تمامت ختای بچنگ مغول درآمد. و التون خانیان نام سلسله ایست که در کتب اروپائیان با اسم سلسله کین Kin (که لغت چینی است بمعنی طلا. بلوشه شفاهاً، و بمن نیز نشان داد صریحاً در قاموس چینی بفرانسه) معروف اند و مغولان و ترک‌کان «کین» را ترجمه کرده التون خان می گفته اند. «و در آنوقت [یعنی در وقتی که چنگیز خان عازم فتح بلاد ختای شد در سنهٔ سبع و ستمایه] پادشاه خطای و قراخطای و جورجه از اقوام جورجه بوده و این پادشاه که با چنگیز خان و لشکر او مکاوحت میکرد و از اقوام ولایت جورجه بوده از فرزندان رای کیم ون آقوده و آقوده نام است و باقی لقب و مغولان آن اقوده را مقولی میگویند و از فرزندان او پادشاهانی که بوده اند مغولان همه را آلتان خان گفته اند و این آلتان خان آخرین که با چنگیز خان و او کتای قآن جنگ کرد نام او بزبان خطای سوسه بوده و حکایت سرانجام او من بعد [در تاریخ او کتای قآن] مشروح خواهد آمد (برزین ۲۷: ۳)، [تمام فصل جامع التواریخ راجع به جنگ های چنگیز خان با التان خان از ص ۲۰ الی ص ۹۹ در برزین ۵۲-۵۴] بغایت مهم است و قابل

آنستکه مجز الاستنساخ شود و نگاه داشته شود]. رجوع بحاشیه مختصر بلوشه ص ۴۴ ح n.

البه :

و اطلسهای ختائی و مخملهای فرنک و الجهای مصر . « (حبیب السیر جزء ۴ از جلد ۳ ص ۸۹).

الخان :

گورخان را که باسلطان سنجر در دشت قطوان جنگ کرد و غالب آمد راحة الصدور الخان کافر خطایی میخواند. S. P. 1314-f. 72^a ؛ ایضاً الخان ۳ مرتبه .f. 72^b.

الزنجان :

با دخال ال برزنجان که بهمین جهت ربعی نحوی یک مردی را از مجلس درس خود برگرداند. (معجم الادبا ۵: ۲۸۵)

الشی ایدی A :

(یاالوش ایدی DB ، السن ایدی C) از امراء چنگیز خان است که باستخلاص جند مأمور شد و آن نواحی را تمام فتح نمود. ص 41-43-45.

الطبرس :

[ظاظ نام دواتدار کبیر که در «حث» به الطبرسی تصحیف شده، - و در جامع بلوشه ص ۳۴ نام او التون بارس آمده است].

[ظ - الت برس]، در جزء اعلام مذکوره در المنهل الصافی بدون هیچ تفصیلی بدبختانه که آنوقت ملتفت اهمیت شرح حال دواتدار نبوده ام لهذا هیچ تفصیلی درین خصوص ننوشته ام و اصلاح نمیدانم در جزو مسمین بالطبرس شرح حال دواتدار کبیر را دارد یا نه (دفتر ^{II}_{3bis} E هاشم ص 201-202).

رجوع شود برای شرح حال اجمالی او بحاشیه ۲ از ص 353K از مسوده نهائی حواشی.

رجوع شود نیز بوریات «دواتدار کبیر» و مکتوب بلوشه وارده در ۷ مارس ۱۹۳۳ نقلا از المنهل الصافی ، و نیز بوریقه التون بارس .

الخایف :

و از الخایف که اردوی چنگیز خانست پادشاه زادگان دیگر پیامدند
ص 309^a - f. 136^a - مسیو بلوشه میگوید که الخایف اردوی جغتای است و همان است که
در 120^b f. (رجوع بفهرست ج ۲ که مکرر این کلمه در آنجا مذکور است،) مذکور
است. و اما الخایف که در 137^a f. مذکور است و گوید که اردوی چنگیز خان است غلط
است و باید الخ این تصحیح کرد یعنی این بزرگ و آن و کلوران دور و داست در حدود
قراقوروم که الآن بهمین دو اسم موسوم اند (در نقشه آلمانی کتابخانه ملی) - اما من
متن جهانگشای هیچ وجه دست نخورده ام زد، (رجوع کنید باشتقاق الخایف بص ۲۵۷ از جامع)
چه هیچ اعتمادی با قوال بلوشه نیست و هیچ دلیلی برین مطلب نیز ندارد .

ایلچی بنزدیک بیسومنکو (بن جغتاک) و تقاشی که خاتون او بود و امر او نوینان
الخایف فرستاده شد که اگر شما با منکوقا آن مخالف نیستید سبب ثانی در مبادرت
بحضرت از چه سبب است 141^b f. و این نیز مؤید این است بل صریح در اینست که
الخایف اردوی جغتای است، در جامع التواریخ فقره که معادل این موضع از جهانگشای
باشد یعنی معادل 141^b t. ندارد و همچنین فقره معادل با 136^a f. ی مذکور در پشت
ورقه را در جامع اصلا ندارد، درست گشتم و فحص دقیق نمودم. پس جامع فقره معادل
136^a و 141 ی جهانگشای را که در آن ذکر الخایف شده است اصلا ندارد. دیگر بیخود
نباید دوباره در جامع گشت .

- رجوع کنید نیز برای الخایف بحاشیه من در پاکت نویس جهانگشای ص 309^a
(که حاشیه بر همان 136^a f است) و نیز به دفتر جلد کبود من که در آن از آن و کلوران
صحبت شده است، رجوع نیز بوریقه علیحده که در آن از «دوسون» نقل کرده ام که الخایف
همان اردوی جغتای است، - چون [هولا کوولشکرش] بحدود المالیغ رسیدند
خواتین الخایف و اورقینه خاتون بخدمت استقبال نمودند و جشنها کردند. (147^a f.)
اواخر .

C' était le nom de la résidence de Tchagatai |

(دوسون: ۱۹۰: ۳ ح) .

الخ طاق D'A ط :

(B) الخ طاق، HGC اولغ (ظ) طاق، E اولوغ طاق - مسیو بلوشه این طور تصریح کرده ص 299). الخ طاق و موتغای (یاسوبغای) و توبلنک سه موضع است «میان پیش بالیغ و قر اقورم، که منکوقا آن بر یکوتای نوین را پاده تومان لشکر بدان حدود فرستاد برای توقیف یاغیان و مخالفان ، f. 141^a .

الخ نوین :

از سیاق عبارت و از اینکه باتفاق مورخین تولى بوده است که مأسور فتح خراسان گردید واضح میشود که از القاب تولى بوده است، درین شکی نیست 91.90'88'72 م. 94'93 م. f. 133^a (الخ ، و الخ نوین بر حسب تفاوت نسخ) .

القات آخر کلمات عربی :

را مانند مرتضی و عمی و نحو ذلک که غالب شعرای متقدمین مانند انوری و ظهیر و ادیب صابر و نحو هم غالباً با سماله میخوانده اند و با فربى ونى و نحو ذلک قافیه می بسته اند در مثنوی الف درست غیر سماله غالباً (یا همیشه ؟) میخواند و با القات صحیحه دیگر کلمات فارسی که در الفیت و یاء نبودن آنها شکی نیست قافیه می بندد .

یک زنی آمد به پیش مرتضی گفت شد بر ناودان طفلی مرا

۳۹۴

و ان جماعت جمله از جهل و عمی در شکسته در امر شاه را

۵۴۵

الف تکین :

مبسوطاً ، خطط ۳: ۱۲ .

الف سنه :

قال الجاحظ الاوائل يقولون فى كل الف سنة رجل لانظير له فان صح ذلك فابواسحق [النظام] من ذلك (الاعلام ۱۳) .

الف ليلة وليلة :

و تراجم آن ، مسائل پاریسیه ۲: ۴۰۶ .

|| منشأ یکی از حکایات الف لیلة و لیلة را که در ضمن حکایات احذب میآید یعنی حکایت مردی که از دیریک مرتبه برهنه و عور بحیله صاحب خانه بزیز افتاده خود را در میان بازار دید در طبقات الشعراء منسوب باین المعترز نسخه آقای اقبال ص ۱۴۷-۱۴۸ پیدا کردم ، نقل شود ان شاء الله .

در مقدمه قدیم شاهنامه در قسمت اخیرش که راجع بسططان محمود و فردوسی است که من تصحیح و حاضر نکرده ام صحبت از کتاب هزارافسان و کاراستی (خ کاراستی، و غیره) مؤلف آنست . حالا خدا میداند تا کجا این حرف صحیح است و تا کجا شاید مصنوعی و ساختگی(؟) است - رجوع نیز ظاهراً بوریقه «شاهنامه» که آنجا نقل از قطران اسمی از هزارافسان برده شده است .

|| ذکره استطراداً فی الخطط ۳ : ۲۹۵ و نقلاً عن ابن سعید المتوفی سنة ۶۷۳ (کما فی الکتبی) و ذکره ایضاً المسعودی فی مروج الذهب ج ص ، والفهرست ص ، وحمزة الاصفهانی (بنقل شون ازو؛ تحقیق شود) ، رجوع کنید نیز بوریقات هزار و یک <شب> .

رجوع نیز به «نوتیس ۱۱ اکستره» ج ۲۸ قسمت اول که مقاله مفصلی از زتنبرگ دارد در خصوص نسخ الف لیله و ترجمه گالان و عین حکایت علاءالدین و قندیل مسحور را هم چاپ کرده است ، و حاصل بسیار مختصر این مقاله در دفتر ادب 9 نقل شده است ، - و به JRAS سال ۱۹۱۰ ص 827-386 که مقاله از پروفیسور ماکدونالد (هارتفورد - امریکای شمالی) (صاحب مقاله در این خصوص در تذکره عید میلاد نولد که) در خصوص متن عربی علی بابا و چهل دزد دارد ، و نیز بهمان روزنامه سال ۱۹۱۱ ص 221-229 در همین خصوص که مختصرش در دفتر ادب ۲ نقل شده است و نیز ص 219-221 که حاصلش در دفتر ادب 9 نقل شده است ، - و به شون در کتب عربی مطبوعه در اروپا که از همه جامفصل تر و شافی تر و واقعی تر با تمام مآخذ و مقالات و کتب راجعه باین موضوع در دوسه جلد (ج) ازین موضوع صحبت میکند - و بحاجی خلیفه ج ، - و به «کازانوا» در رساله خود موسوم به «سفر سندباد بحری» ، - و بمقدمه قدیم شاهنامه

قسمت اخیرش که من در پاکنویس نقل نکرده‌ام که «شون» آنرا جزو ماخذ این موضوع می‌شمرد ، - و بمقاله اوسترب در دائرة المعارف اسلامی .

الف و لام :

حکایت بسیار خوشمزه در خصوص اسقاط یا اثبات الف و لام در شاذیاخ ، معجم الالباء ۱: ۱۲۲ .

القاب مضافه بملك :

.. الملك (مضاف الیه القاب) نخستین وزیری که در لقب او «الملك» آورده‌اند نظام الملك بود که لقب او قوام الملك کردند (سیاست نامه نظام الملك ص ۱۳۷) .

القاص :

علماً ، غیر القاص میرزای معروف صفوی ، شرفنامه ۱: ۳۲۰ .

المالینغ :

همان شهر کولجۀ حالیه است (ویوین دوسن مارتن در تحت Kouldja نقلا عن Radloff و هویتل عن Klaproth ص ۱۹۹ اوایل ستون ۲ و کذا در اواسط ستون ۳) .

الموت :

قلعة الموت در عهد شاه عباس اول هنوز (یا بتعمیر مجدد) قلعه بوده است و مستحفظ داشته است و مثل مایر قلاع بوده است ، عالم آرا ۲۵۰، ۱۹۷، ۳۴۰ - تاریخ اکراد ۲: ۲۱۰، ۲۲۰، ۲۹۹ .

|| را یاقوت مستقلاً ندارد بل استطراداً فقط دوجا دارد ۳: ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۶: ۴ .

|| آثار البلاد ۲۰۰ : «قلعة حصينة من ناحية رودبار بين قزوین و بحر الخزر على قلة جبل و حولها و هاد لا يمكن نصب المنجنیق عليها ولا النشاب يبلغها» .
حدیقه سنائی ۱۴۲ .

(در جهانگشای) «یا الموت و میمون دزو بعضی قلاع رودبار ... در تصرف آرد» (اوایل ۱۷۰۵ = ۴۱۵ س ۱-۳) - بعد از میمون دز فتح شد در او اخر ذی القعدة ۶۵۴ (ص ۱۳۶ و وریشه میمون دز) .

- [بعد از فتح میمون دز] «چهل و اندقله پر داخته کردند ... مگر قلعة الموت

ولمسر که تعلی آورند الخ، 424، والموت کوهی است که تشبیه آن بشتی زانو زده و گردن بر زمین نهاده کرده‌اند» 425 - «طایفه طاغیة مباهی را در الحاد خانه رودخانه الموت سنگی بر بنیاد نماد» ۱۳۹.

|| مجمل التواریخ 253^a، 267^b و مروج الذهب ۱۷ (طبع پاریس ۹: ۱۸) و در مکتوب صاحب بن عباد دریاقوت در ذیل سمیران ۳: ۱۴۸-۱۴۹، و در ذیل قلاط ۴: ۱۵۶ (جای دیگر نه مستقلا و نه استطراداً) (ظ ندارد)، و ابن الاثیر ۷: ۷۱ م (سیاه چشم الدیلمی) ۷۲ م (سنه ۳۱۶).

الموت در سه جلد اول مکتبه جغرافیه طبع دخویه و در دو جلد اخیر آن اصلا ندارد، و کذلک در جلد ۵ و ۶. پس معلوم شد که در مکتبه جغرافیه در هیچیک از مجلداتش این کلمه مذکور نیست بوجه من الوجوه، - در تجارب الامم و تاریخ حمزه ذکری از آن نیافتیم، - در نزهة القلوب ص ۶۰-۶۱: «رودبار ولایتی است که شاهرود بر میانش میگذرد و بدان باز میخوانند و در شمالی قزوین شش فرسنگی افتاده است، در آنجا قریب به پنجاه قلعه حصین مستحکم است و بهترین آن قلاع الموت و میمون دز و لنبر بوده و معتبرترین همه قلعه الموت... الداعی الی الحق حسن بن زید الباقری در سنه ست و اربعین و مائین ساخت... و ولایت رودبار اگرچه اکثرش گرمسیر است اما سردسیرش نیز چنان نزدیک است که در دو موضع که آواز هم توان شنید در یکجا جو بدروند و در دیگری هنگام زرع جوباشد.» (نزهة القلوب ۶۱).

مسعودی در مروج الذهب که در سنه ۳۳۶ تألیف شده (رجوع بج ۹: ۲۷) بمناسبت قتل اسفار [که در سنه ۳۱۶ واقع شد - ابن الاثیر ۸: ۷۲] ذکری از قلعه الموت نموده، پس معلوم می‌شود که این قلعه در ۳۱۶ وجود داشته؛ پس سخن قزوینی در آثار البلاد که گوید در سنه ۴۶۶ مطابق حروف م و ت دژ الموت بنا شده بکلی باطل و بی‌اساس است کماتری، باری مسعودی در کتاب مذکور در او آخر آن (۹ ج از طبع پاریس ص ۱۲) پس از ذکر استیلاء مرداویج در حوالی قزوین مابین آن و طارم برخزائن و اموال اسفار بن شیرویه و فرار اسفار از آنجا گوید: «و مضی اسفار الی نحو مدینه الساریه

من بلاد طبرستان فلم يتوجه له ملجأ يقصده وحار في امره فرجع يريد قلعة من قلاع الديلم تعرف بقلعة الموت كان فيها شيخ من شيوخ الديلم يكنى ابا موسى مع عدة من الرجال قبله ذخائر اسفار بن شيرويه وكثير من خزائنه وامواله وقد كان مرداويج يتصيد على اميال من قزوین نحو الطريق الذي سلكه اسفار ليأخذ اخبار اسفار ويستعلم خبره وای البلاد سلكه والى اى القلاع لجأ فنظر الى خيل يسيرة فى بعض الاودية (ص ۱۹) فتشرع بعض اصحابه نحوها ليأخذوا خبرها فوجدوا اسفار بن شيرويه فى عدة يسيره من غلمانه يوم القلعة [اى الموت ظاظ] ليأخذ ماله فيها من الاموال فأتى به مرداويج فلما وقعت عليه عينه نزل فذبحه من ساعته. (مروج الذهب طبع باريس ۹: ۱۸-۱۹).

ابن الاثير نیز در حوادث سنه ۳۱۶ در ضمن شرح احوال اسفار مکرر ذکرى از قلعه الموت نموده و هذا نصه على اختصار (۸: ۷۰-۷۱): «ولما فرغ اسفار من امر طبرستان سار الى الري وبها ما كان بن كالى [= كاكى] فاخذها منه (ص ۷۱) واستولى عليها و سار ما كان الى طبرستان فاقام هناك واحب اسفاران يستولى على قلعة الموت وهى قلعة على جبل شاهق من حدود الديلم وكانت لسمياه جشم بن مالک الديلمى ومعناه الاسود العين لانه كان على احدى عينيه شامة سوداء فراسله اسفار وهناه [= و سناه ؟] فقدم عليه فسأله ان يجعل عياله فى قلعة الموت و ولاية قزوین فاجابه الى ذلك فنقلهم اليها ثم كان يرسل اليهم من يثق به من اصحابه فلما حصل فيها مائة رجل استدعاه من قزوین فلما حضر عنده قبض عليه وقتله بعد ايام. (۱) (۸: ۷۰-۷۱)

و سپس پس از يك صفحه دیگر در ضمن ذکر سبايعت اصحاب اسفار در خفيه با مرداويج گوید (۸: ۷۲): «و ثار الجند باسفار فهرب منهم فى جماعة من غلمانه و ورد الري... [ثم] الى خراسان فاقام بناحية بيهق... [ثم] الى بست و ركب المقازة نحو الري ليقتصد قلعة الموت التى بها اهله و امواله فانقطع عنه بعض اصحابه و قصد مرداويج فاعلمه خبره فخرج مرداويج من ساعته فى اثره و قدم بعض قواده بين يديه... [فاخذاه] و حملاه الى مرداويج [ف] امر بقتله [تا اینجا باقرب احتمالات منقول از سلامى بوده است و ازین ببعد

۱- گویا «ثر» این فقرات را از تاریخ سلامی نقل کرده است چه جوینی ۴۲۵ در ۶ این خبر را مختصراً با هم و رسم از تاریخ سلامی نقل نموده است.

بدون شبهه روایت مروج الذهب است] وقيل في قتله انه لما عاد نحو قلعة الموت نزل في وادها ناك يستريح (الى آخر ما في مروج الذهب وقد ذكرنا عبارته آنفا) (ثر: ۷۲: ۸). رجوع نیز برای قتل اسفارد در حوالی قلعه الموت بظهير الدين ص ۱۷۸.

مجمل التواريخ ورق ۲۵۳^a: «چون اسفاربين شيرويه الديلم [الديلمي؟] بر شهر ري و نواحی آن مستولی گشت مرداويج بن زيار الجيلي باوی بود از فرزندان پادشاه گيلان و نسب ایشان باغش و هادان كشد، بعد از اتفاق و حوادث بسيار لشكر اسبار شيرويه با مرداويج يکی شد و وزيرش همچنين سبب آنرا كه اسبار هزار هزار دينار زر نقد فرموده بود كه بقلعه الموت برند كي آنوقت خزانه آنجا بود پس وزير بستك درم وزن كرد كمايش سيصد هزار دينار از آن ميان ببرد و اسبار را اين خيانت ازو معلوم شد. پس وزير مرداويج را در پادشاهی طمع افكند تا اسبار را كشته شد [كذا] بردست مرداويج و پادشاهی اورا صافی شد.» (مجمل التواريخ 253^a).

ايضاً مجمل التواريخ ورق ۲۶۷^b: «وسلطان [محمد بن ملكشاه] همت بر قلع باطنيان بگماشت و همه بزرگان دولت با احتياط می بودند از كار د زدن ایشان و سلطان عزم كرد حصار قلعه الموت را خريها الله تعالى كي ملجأ آن طايفه بود و بهر وقت سپاهها می فرستاد و خرابيها ميكرد و چند قلعه در آن حدود بستند و خراب كردند باخر كار حصار فتح [كذا] نزديك رسانيده بودند... خدای تعالی هنوز مدت فتنه ایشان را تقدير نكرده بود حادثه سلطان افتاد باصفهان و لشكر پراكنده شدند.» (مجمل التواريخ ۲۶۷^b)

ذكری از الموت در وقایع حدود ۳۰۷ در ابن اسفندیار و تاریخ ظهير الدين: در دو کتاب مذکور در شرح احوال سيد حسن بن قاسم حسنی معروف بداعي صغير آخرين سادات مستقله طبرستان كه از سنه ۳۰۴ - ۳۱۶ در طبرستان و گيلان معاً يا جداگانه در هر يكي از آنها بر حسب تفاوت از سنه و اوضاع سلطنت نمود و در اين سال اخير بدست اسفاربين شيرويه معروف كشته شد گویند و ما عين عبارت ابن اسفندیار را نقل ميكنيم (۱). مؤلف مذکور در ترجمه حال داعی مزبور پس از شرح وقایع سنه ۳۰۷

۱- تاريخ ابن اسفندیار نسخه اول آقای اقبال یکجلدی ۱۸۲، و نسخه دوم ۲۶۴-۲۶۵.

ترجمه برون ص ۲۰۶، ظهير الدين ۳۰۴-۳۱۱، اوراق جستانيان ۱۷-۱۹.

پادشاهي قروي-بی-ج ۱۴، ۱۵

ولشکر فرستادن سامانیان بطبرستان گوید: «داعی و ابو الحسن دانستند که قاضی مقومست آن سهله ندارند باز گشتند درون تمیشه آمدند ابو الحسن از او بر کردید و با گیلان شد داعی پناه باصفهید محمد بن شهریار کرد. اصفهید محمد او را بگرفت و بندهای گران بر نهاده پیش علی بن و هسودان [هفتمین از جستانیان در جدول ما که در سنه ۳۰۷ هجری از جانب مقتدر بحکومت ری و دماوند و قزوین و زنجان و ابهر نایل آمد و در حدود همان سال یا اندکی بعد از آن بدست خل خود محمد بن مسافر از آل سلار در ناحیه قزوین غیلة کشته شد] که بری نایب خلیفه المقتدر بالله بود فرستاد طاهر بن محمد الکاتب پیش علی بن و هسودان بودند گذاشت که او را ببغداد روانه کند. گفت مصلحت آنست که بقاعه پدران خود بالموت فرستی همانجا بردند و محبوس بود تا وقتی که محمد بن مسافر علی بن و هسودان را بقزوین فتک کرد خسرو فیروز [برادر زاده علی و هسودان مذکور] داعی را خلاص داد و با گیلان فرستاد. انتهى، و کما ذکرنا عین این وقایع در ظهیر الدین ۳۱۰-۳۱۱ مسطور است ولی باختصار، پس تکرار آن و نقل عبارت ظهیر الدین لزومی ندارد.

الموت و نواحی :

برای تصحیح جدول قرای الموت چهار جدول بکار برده شده : اول جدول نمرة ۱. (= که عبارت است از جدولی که بخط آقای اقبال و مؤسس یر تحقیقات ایشان از یکی از مطلعین اهالی محل که ینا بر تصریح (ظاظ) شفاهی ایشان مراد آقای شیخ محمد علی الموتی وکیل سابق مجلس شوری است)، دوم جدول نمرة ۲. (= که عبارت است از جدول بخط ایشان مستخرج از دفتر وزارت مالیه)، سوم جدول نمرة ۳. (= که عبارت است از جدولی نسبة مختصر از اسامی قرای چهار ناحیه الموت فراهم آورده آقای امیر محترم رئیس بعضی از ایلات قزوین بمقیم حدود رودبار شاوهرود و الموت)، چهارم جدول نمرة ۴. (= که عبارت است از جدولی که مؤلفی مجهول «از یکی از متخصصین» کما یبرعنا و حیدالملک، ولی ظاهراً مطلع آنرا فراهم آورده و آقای و حیدالملک آنرا برای من فرستاده اند. ولی گویا ناسخ آن خود مؤلف نبوده است و گویا بعضی اشتباهات قلمی دارد)، اما ایامی قرای رودبار فقط و فقط مؤسس بر جدول نمرة ۲ است لا غیر چه

در هیچیک از جدول‌های ذکر شده، از ورود بار و قراء آن نیست ولی جدول نمرة ۲ خود مرکب از دو جدول مختلف است خوشبختانه .

جدول نمرة ۲ و ۳ در جمیع یا اغلب خصوصیات املائی کلمات (غالباً نه همیشه) وعده قرائی و ترتیب ذکر آنها بعینه یکی است و هر دو مستخرج از دفاتر وزارت مالیه است. نمرة ۲ بتصریح آقای اقبال و نمرة ۳ باستنباط خود من لتوافق مع ۲ فی جمیع - الخصوصیات کما ذکرنا، ولی ناشخ نمرة ۳ بسیار مسامح بوده و املاهای بعضی کلمات را درست با دقت ننوشته اینست که گاه با جدول ۲ از حیث املا تفاوت دارد .

تنبیه : غالباً از حیث املا جدول ۲ و ۳ با هم مطابق یا متفاوت اند، و جدول ۳ و ۱ نیز کذلک با هم، پس معلوم میشود ظاهر آنکه جدول ۲ و ۳ از یک خانواده و ۳ و ۱ نیز از یک خانواده اند .

النَجْدِیُّ، [فَلَهه] :

که این همة ذکر آن در تاریخ امیر تیمور میآید نزدیک تختجوان است بالای رودخانه النجده چای بین تختجوان و خلفای ایران ، و من [میتورسکی] نمیدانم که از خود قلعه آیا هنوز آثاری باقی است یا نه ولی تسمیه النجده های چای قطعاً از روی همان النجق است بلاشک . (مسیو میتورسکی شفاهاً)

والنجق کلمه ارمنی است (علی ما ذکره میتورسکی) : Erendjac .

الله بس و اسواه هوس :

و انقطع النفس» از کلمات منسوب بسلطان ابوسعید ابوالخیر است (نفحات طبع کلکته ۳۴۵) .

اله نشین :

A اله دشمن ، B اله دشمن ، C اله نشین ، G اله نشین ، E اله پسین . از قلاع ملاحظه که هولا کوآترا محاصره کرد . f. 150^b اواسط .

البنی، [تاریخ] :

تاریخی است که جلال الدین محمد اکبر پادشاه در سال نهصد و نود و دوی

هجری وضع نمود و مبدأ آنرا از جلوس خود، ربیع الاول سنه ۹۶۳ (رجوع بکارت علیحده در تحت «اکبر پادشاه غازی») قرار داد «اورنک نشینی فرخ دیوراسر آغاز بر گرفت». سال و ماه این تاریخ شمسی حقیقی است و کیسه در بین نیست و نام ماهها و روزهای فارسی را بحال خود گذاشتند و شماره روزها از بیست و نه تاسی و دو باشد و دو روز آخر را در صورت سی و دو روز بودن ماه بروز و شب نامزد ساختند. (؟) (آیین اکبری S. P. 277, f. 157a.b) (رجوع کنید نیز به f. 147. a).

من هنوز نفهمیده‌ام که تاریخ الهی درست چیست و چه بوده است. اگر این است که در آیین اکبری مسطور است (و در قوامیس فرنگی نیز مسطور است ولی نه باسم الهی بل باسم تاریخ اکبر فقط) از این قرار وضع این تاریخ در سنه ۹۹۲ هجری بوده است یعنی ۲۹ سال بعد از جلوس اکبر و حال آنکه بنده مکرر نسخ دیده‌ام (از جمله گلستان وینه و قصص الانبیاء کتابخانه ملی پاریس و سبحة الابرار جامی مال شیخ حسن که الآن مشغول شرح آن هستم) که در پشت آن مورخ بوده است بتاریخ سال احدى ۲، ۳، ۴، الخ الهی، از جمله همین سبحة الابرار تواریخ ذیل را دارد همه مقید بقید الهی: سنه ۲، ۳، ۱۶، ۲۱، ۲۳، ۲۶، ۳۷، ۴۹، ۵۰، ۶۷، الی آخره، و عادة محال است که قبل از وضع تاریخی بآن تاریخ تاریخ بگذارند، پس یا تاریخ الهی از همان اول جلوس اکبر وضع شده است نه در سنه ۹۹۲ یا آنکه تاریخ الهی در پشت نسخ مسطوره غیر تاریخ الهی است که ابوالفضل مؤلف آیین اکبری شرح میدهد و احتمال سهو در ابوالفضل وزیر اکبر و همه کاره او خیلی بعید است و تاریخ دیگری هم اکبر وضع ننموده است، فی الواقع معمای غربنی است. در هر صورت باز باید مفصلاً رجوع بآیین اکبری شود.

مسیو بلوشه در کتاب «صورت نقاشی نسخ شرقی در کتابخانه ملی» پاریس ۱۹۱۴ ص ۲۹۸-۲۹۹ ح حل این اشکال را بنحوی قریب بقبول کرده است و خلاصه اش اینست که اکبر رسماً در سنه ۹۹۲ تاریخ الهی را وضع نمود ولی بطور غیر رسمی در دربار و حواشی و اطراف و اعوان او از همان روز جلوس او شروع بگذاردن این تاریخ نموده‌اند، چنانکه در اکبرنامه صریحاً گوید که اکبر مدتهای مدید قبلاً خیال وضع تاریخ الهی را داشت و نیز عده کثیر از نسخ که در پشت آنها تاریخ سنه ۲۰۱ الخ الهی را دارد قرینه

واضح است براین مطلب .

البيجة :

« فيباع الثوب الواحد من القماش الشامي المسمى بالاجة الذي كانت قيمته في السابق مائتي نصف بالفضة بالفين فضة » (تاريخ جبرتی ۱۱: ۸۲) ، من تقريباً شکی ندارم که الاجه مذکور در متن همان البيجة معروف ماست .

اليسع [آل -] :

شرحي از آل اليسع مختصراً ، شرح يمينی ۲: ۶۲-۶۳، ۱۱۶-۱۱۹ .

الى قابو والاقابو :

ظاهراً بل قطعاً منشأش الى قَبْع بوده است که بمعنی در [بزرگی] است که بدون قفل بسته است و بدون کلید باز میشود . (کاشغری ۱: ۸۵)

اما :

در طی عبارات فارسی . (نفایس الفنون ۲: ۹۲)

امامزاده ها :

امامزاده جعفر یزد (منتظم ۳: ۳۸۰) . رجوع نیز به سهل و حسین .

الاهامة والسياسة [کتاب -] :

که منسوب باین قتیبه است نه در کتاب الفهرست (۷۷-۷۸) و نه در هیچیک از مواضع دیگر آن کتاب که همه را بدقت گشتم در ضمن فهرست طویل کتب ابن قتیبه نه در این خلکان در ترجمه حال او (حرف عین : عبدالله) و نه در حاجی خلیفه نه در حرف الف و نه در حرف کاف (کتاب ...) مسطور نیست ، و انشاء آن نیز با انشاء و سبک ابن قتیبه تباین کلی دارد . انشاء و سبک ابن قتیبه موجز و مایل باختصار و ادماج است در صورتیکه الامامة والسياسة مایل بطول و تفصیل و اطناب و اسهاب و اشباع است (عبارة و مطلباً) ، و علاوه بر همه اینها و بالاتر از همه اینها مشتمل است بر غلطهای تاریخی بسیار بسیار بسیار عظیم مضحک که هیچ بجهت ده و از ده ساله اینطور اغلاط مرتکب نمیشود . مثل اینکه سفاح را لقب عم سفاح معروف عبدالله بن علی فرض کرده است نه لقب اولین

خلیفه عباسی و مثل اینکه امین را با حضور مأمون در بغداد فرض میکند، و مثل اینکه رشید قریب چهارصد یا پانصد هزار دیناریک عرب مجهولی برای یکی دو بیت داد (که این اخیر غلط تاریخی نیست بلکه سفاهت و حماقت محض گوینده آن امیر ساند) و اصلاً مایل بدرج افسانه ها و خرافات است بیشتر تا بدرج حوادث صحیحه موثق بها؛ و کلیه مطالبی، چه سوانح، چه افسانه ها و خرافات، در آن کتاب مندرج است که در قوطی هیچ عطاری و در هیچ هیچ کتاب دیگری موجود نیست. پس از مجموع این قزاین ظن متناخم بعلم بلکه علم و قطع دارم که این کتاب از ابن قتیبه عالم محقق مدقق موثق معروف نیست بوجه من الوجوه و از یک شخص نکره مجهول بی سر و پای بی تحقیق پر اشتباه کثیر الغلط قلیل الضبطی است و السلام.. و کذلک ذکر از ابن کتاب در روضات الجنات در ترجمه ابن قتیبه نیست.

و در مقدمه کتاب الشعراء نیز طابع آن دخویه که غالب یا تمام مؤلفات ابن قتیبه را ذکر میکند ابدأ اسمی از کتاب الامامة والسیاسة نیست، - وجه دیگر در تضعیف نسبت این کتاب باین قتیبه اینست که رسم ابن قتیبه در جمیع کتبش ذکر اسانید است مثل اغانی و طبری و امثالهما و حال آنکه در این کتاب هیچ جا (الا دوسه جا در اوایل که روایت آنها باید تحقیق شود که آیا با عصر ابن قتیبه میسازد یا نه) اسنادی یرای مطلب ذکر نمیکند و عموماً مطالب و فصول شروع میشود مطلقاً باین عبارت که «قال و ذکرُوا ان...»، و خود طابع نیز در بعض حواشی ملغفات کثرت اغلاط تاریخی این کتاب شده است و متعرض آن گردیده، - در معجم الأدباء ۵: ۴۹ کتابی باسم «کتاب الامامة والسیاسة فی قسم (۲) سیر الخلفاء» باین حزم ظاهری معروف نسبت میدهد که احتمال میرود (ولی احتمال بعید لکثرة غلطات کتاب الامامة والسیاسة المطبوع بمصر) همین کتاب مطبوع مصر باشد که به ابن قتیبه غلطاً نسبت داده شده است. در پشت خود کتاب الامامة والسیاسة یادداشتی بجممل در این خصوص نوشته ام.

|| منسوب باین قتیبه، در صبح الالهی ۹: ۳۶۰ بعهده عزیز عبد العزیز را از «تاریخ الخلفاء» ابن قتیبه نقل میکند که هزائن احوال و بقرینه حواشی آن، بن قزین

یقین است که مراد لوهمن الانامة والسمیاسة بوده است.

امالة الف :

سلیح ، مزیح ،

کشانای بدوگفت کویت سلیح نبینم همی جز فسوس و مزیح

(ش ۲: ۱۷۹)

| ایمن = آمن (در راحة الصدور اغلب آمن استعمال میکنند ، درست آنجا که باید ایمن گفت) ، خزینه = خزانه ، ولیکن = ولكن .

امالة کلمات عربی :

اعتماد = اعتماد (مثنوی ۷۸: ۲۴) ، ادبیر = ادبار (مثنوی ۷۹، ۲۳) .

«امهر سونل» :

(فعل Impersonnel موقتی در فارسی).

که باوجود اینکه فاعل ظاهریش جمع ذوی العقول است خود اومفرد است :
«وایشانرا فرزندان آمد» (از کجا نقل کرده ام؟)

امثال آقای دهخدا :

یکی از نتایج غیر مترقبه این استقصاء ایشان در جمع نظایر و متشابهات هر مثلی این شده است که کلید بعضی قوافی شعرارا پیدا کرده و بدست ما داده اند ، مثلاً نه مرتبه هرجا «الصبر مفتاح الفرج» را مثنوی در مصراعى آورده است در مصراع دیگر حتماً خرج را قافیه بسته است (ص ۲۵۵) ، و فردوسی مرتبه هرجا راستی را قافیه آورده مطرداً و در تمام این کتاب بزرگ قافیه دیگر کاستی بوده است (ص) ، مثل اینکه شعر اقوافی متعادل را روی «فیش» ساخته و آماده بجائی حاضر داشته اند که پس از چندین سال باز هر وقت که فلان قافیه را در مصراعى می پسته اند رد نداشته است که حتماً قافیه معادله چند سال پیش را دوباره در مصراع دوم می آورده اند و این اکتشاف خوشمزه مفیدی است .

|| بسیار بخوردند و نبردند گمانی کز خوردن بسیار شود مرد بیمار

(فرخی - امثال دهخدا ۱۲۷)

رجوع نیز بص ۱۴۳-۱۴۴ که اشعار بسیار خوبی در این مضمون یعنی در نکوهش بسیار خواری دارد .

چاره نبودن از مرك ص ۱۵۰ ببعده .

امرای سامانیان :

منصور بن قراتکین ، سپه سالار خراسان در عهد امیر حمید نوح بن نصر (۳۳۱-۳۴۳) ، زین الاخبار ۳۵، ۳۸.

احمد بن منصور بن قراتکین ، زین الاخبار ۴۵.

ابو منصور محمد بن عبدالرزاق (سپه سالار امیر رشید شد در سنه ۳۴۹) ، ۴۱ .

ابو نصر منصور بن باقرا ، ۴۱ .

|| سپه سالار حمویه بن علی ، سپه سالار امیر سعید ابوالحسن نصر بن احمد بن اسمعیل ۳۰۱-۳۳۱ . تاریخ بخارا ۹۲، ۹۳ - زین الاخبار ۲۶، ۲۹ .

ابوالعباس احمد بن حمویه ، زین الاخبار ۳۲ .

ابو سعید بکر بن ملک سپاه سالار امیر رشید (۳۴۳-۳۵۰) ، زین الاخبار ۳۹ و صفحات بعد (رجوع بفهرست آن) ، مقتول در سنه ۳۴۴ در رمضان بخارا .

|| امیرک الطوسی - «احد الامراء التاروذية» (یعنی ۱ : ۲۰۹ و شرح تارود در شرح) . رجوع بالفرق بین الفرق که در آنجا ص ۲۷۷ نیز چنین کلمه دارد .

|| منصور بن باقرا (کذا؟) ، یتیمه ۴ : ۵۷ .

|| امراء و وزراء سامانیان (مشکوکین؟) :

ابو عبدالله محمد بن یعقوب الفارسی که مذکور در یتیمه ۴ : ۱۹ است کیست ؟
الفجطی ۴ : ۳۶ کیست ؟

ابو جعفر محمد بن علی بن الحسین ۴ : ۳۹ کیست ؟ .

امر حاضر از فعل مجهول :

تمام مآخذ نحویۀ خود را گشتم از شرح رضی نحو و صرف و ناز القری و مختصر آن و مغنی و شرح مفصل از ابن یعیش و همع الهوامع شرح جمع الجوامع (متن و شرح هر دو از سیوطی) در هیچ جا مطلقاً و اصلاً و بوجه من الوجوه نقل خلافی در اینکه امر حاضر از فعل مجهول بصیغۀ مضارع بالام امر است حتماً و قطعاً و جزماً نیامده عبارتۀ آخری اجماعی جمیع علماست که فعل مجهول را که بخواهند امر حاضر یعنی مخاطب از آن بنا کنند باید بصیغۀ مضارع مجهول بالام جازمه امر این معنی را ادانمایند مثل لتضرب ولتغن بجاجتی (مغنی ۱ : ۱۷۲) و ابن یعیش ۷ : ۵۹ و همع الهوامع ۲ : ۵۵) که همه عین همین مثال یعنی لتغن بجاجتی را نیز زده اند و بهیچوجه من الوجوه اعن که گویا در مختصر طبقات ابن المعتز و روق عین این کلمه را مشکوک ذکر کرده [لابد غلطاً و جهلاً بقواعد النحو چه گویا این مختصر را مبارک بن احمد ابن مستوفی اربلی که مختصر طبقات مذکور است و گویا خط آن مختصر نیز بعقیده آقای اقبال خط خود اوست . باری گویا بل بنحوقطع و یقین بتقریر آقای اقبال مبارک بن اومد مذکور این مختصر را در اوایل سن جوانی خود کرده بوده که درست از قواعد علوم متداوله با خبر نبوده و شاهد بر آن غلطهای بسیار بسیار فاحشی است که گاهگاه از قلم او آشکارا بسته است مثل یدالدهر (بجای مدی الدهر) و مثل [نیامده است مطلقاً و ابدأ و هیچکس بدون استثنا نقل قول خلافی در این باب ولو یک لغت ضعیف شاذی هم در این خصوص نکرده است ، و آنچه در ذهن من بود از قول خلای که پس از تتبع عمیق در کتب نحو مزبوره الحمد لله بالاخره مسئله روشن شد در خصوص آوردن فعل امر حاضر معمولی یعنی امر حاضر فعل معلوم است بصیغۀ مضارع مع اللام که نادراً آمده است یعنی لتفعل بجای افعل ومنه الحدیث لتزره ولوبشوكة ولتقوموا له فی مصافکم (شرح رضی ۲۶) و نیز قرائت جماعتی وبذلك فلتفرحوا و فی الحدیث لتأخذوا مصافکم (مغنی ۱ : ۱۷۲ ، همع الهوامع ۲ : ۵۵ ، و ابن یعیش ۷ : ۶۱) ، - فالحمد لله علی ما وقفنا للصواب .

امریکا (ظ):

«وله [ای للبحر المحيط] اخبار عجیبه قاداتینا علی ذکرها فی کتابنا فی اخبار الزمان وفی [ظ: فی بدون واکما فی طبعه مصر: ۱۳۹] اخبار من غرر و خاطر بنفسه ومن نجا منهم ومن تلف وما شاهد وامنہ ومارا وواذ [ظ=وان] منهم رجل [رجلاء] من اهل الاندلس یقال له خشخاش وکان من فتيان قرطبة واحداثهم فجمع جماعة من احداثها وركب بهم فی مراکب استعدادها فی هذا البحر المحيط فغاب فيه مدة ثم انثنی بغنائهم واسعة وخبره مشهور عند اهل الاندلس.» (مروج الذهب: ۱: ۲۵۸-۲۵۹، طبع پاریس)

|| حکایتی در عجایب المخلوقات عربی ص که اگر بکلی خیالی و اختراعی نباشد و مغزش راست باشد دال است بر آنکه مردم در سابق بوئی از وجود قاره وسیع در آن نصف دیگر زمین برده بوده اند سهل است که بعضی اهالی آنجا را هم دیده بوده اند.

امسیت گردیا و اصیبت هریا :

نفحات ، چاپ نول کشور ص ۲۹۴ ، و چاپ کلکته ص ۳۶۲ (در ترجمه حال ابو عبدالله بابونی کرد مدفون بشیراز) و كذلك بعینه در شد الا زار ورق ^b ۷۴-۷۵^a (که وفات اورا در سنه ۳۷۱ مینویسد). رجوع شود نیز بدیاجه دفتر اول مشنوی که یکی از عرفا را گوید از اولاد گوینده این عبارت است بدون تسمیه ، و در ایران افواها و تسامعا مابین مردم این عبارت را نسبت ببابا ظاهر همدانی میدهند که خواست در مدرسه نزد طلاب علم بیاسوزد، طلاب از روی مسخره و استهزا باو گفتند که برای رسیدن باین مقصود باید یخ را در فصل زمستان (که آنوقت فصل آن بوده است) بشکنی و در زیر آن یخ شکسته یعنی در توی آب بسیار سرد غش کنی ، او بصدق نیت بدون اینکه بداند این را با و از راه استهزا گفته اند این کار را کرد و ابواب علوم بروی مفتوح شد و این عبارت را گفت .

گویا در یکی از مجلدات جهانگشا هم این عبارت را بصورت امسیت گردیا و اصیبت عالماً دیده ام ولی امروز (۵ مارس ۱۹۲۸ برای جواب دادن بمسیومیتورسکی) هر چه مستعجلاً مجلدات ثلثه آن کتاب را گشتم نیافتم، اگر وقتی اینجا یا جای دیگر پیدا شد باید الحاق شود . - و در ریاض العارفین و مجمع الفصحاء در شرح حال باباها و این

عبارت و این حکایت را اصلاً ندارد .

|| سرامسینا لکردیآ بدان
 سرامسینا واصبحنا تو را

راز اصبحنا عرایباً بخوان
 میرساند جانب راه خدا

(مثنوی ۹۰:۲۵-۲۶)

رجوع شود نیز بضروب امثال ده خدا که این عبارت را نسبت بسید ابوالوفای کرد میدهد. (گویا سهواست و خود او هم بلفظ «گویند» ذکر کرده است چنین کسی را عجاله در نفحات نیافتم).

در حواشی عبدالغفور لاری بر نفحات در خصوص امسیت کردیا الخ و قائل آن ابدأ چیز تازه مطلقاً و ابدأ ندارد ، فقط این عبارت را بفارسی ترجمه کرده است فقط و فقط . در مقدمه دیوان باباطاهر که اخیراً (درسنة ۱۳۱۶ شمسی هجری ظ) در طهران چاپ شد، است ص ۱۴-۱۵ و ۱۷-۲۸ همین حکایت امسیت کردیآ واصبحت عربیاً را در خصوص باباطاهر ذکر کرده است از دو مأخذ افواهی مختلف نه مأخذ کتبی.

|| در تلخیص الآثار بنقل آقای میرزا محمد علی خان تربیت در «تقویم تربیت» سال ۱۳۰۶ هجری شمسی ص ۵۲ این جمله را به یزدانیا را بوبکر حسین بن علی ارموی متوفی در سنة ۳۳۳ نسبت داده است .
 || دانشمندان آذربایجان ص ۴۰۱ .

الامصار، [کتاب -] :

للجاحظ ، ذکره الثعالبی فی ثمار القلوب ص ۱۱۴ و نقل عنه فقره ، و ذکره ایضاً المقدسی (فی احدى روايتي كتابه - ص ۵ ح^۲ من طبع دخویه الا انه طبع « الجاحظ » مكان « الجاحظ » وفي الراوية الاخرى ای التي هی اساس المتن المطبوع طبع « الجاحظ » علی ما هو الصواب ص ۴ ولكن لم یسم فی هذه الرواية كتابه).

امیرامیران :

(یا: میرامیران علی مافی حبیب السیر ص ۱۲۶ از جزء ۴ ج ۲، و لب التواریخ^۳ ۳۸۰).
 کذا فی تاریخ ابن اسفندیار (نسخه آقای اقبال ۲: رجوع بوفرة سلاطین سلجوقیه)،
 و کذا ایضاً فی زبدة التواریخ للمسید صدرالدین ۱۰۶ م . وی پسر اتابک جهان پهلوان

محمد بن ایلدگز و برادر نصرة الدین ابوبکر و قتلغ اینانچ و اتابکک ازبک است ، و مادر امیر میران و قتلغ اینانچ خاتون (- قتلبه خاتون ، رجوع بوریقہ اینانچ خاتون) دختر اینانچ والی ری است ، ورق 97^b . وفات او (106^b) .

امیر البحر :

النجوم الزاهرة ۳: ۱۰۹ .

امیر بحر :

ملک سعد الدین امیر بحر (تاریخ فیروزشاهی ۲۰۱) .

امیر تیمور گورکان :

تولد او در ۲۵ شعبان سنة ۷۳۶ (یعنی در همان سال وفات سلطان ابوسعید مغول در ۱۳ ربیع الثانی ۷۳۶) (حبیب السیر ۳: ۲) ، و روضة الصفا و ظفرنامه یزدی و تاریخ راقم ۱۳ ب ، ولی در همان تاریخ در ضمن ذکر وفات او در شعری ۷۳۵ دارد ظاهراً نسخه غلط باید باشد و در جهان آرا ۲۷ شعبان دارد بجای ۲۵ ، و در ظفرنامه شامی تاریخ ولادت او را بدون ادعای استقرا نیافتم) .

تاریخ وفات او در ۱۷ شعبان سنة ۸۰۷ در اترار (حبیب السیر ۳: ۳: ۸۱) ، و تاریخ راقم و روضة الصفا و جهان آرا و ظفرنامه یزدی . ولی در تاریخ راقم بعلاوه تاریخ صحیح مذکور در ضمن شعری « ده » شعبان دارد که شاید غلط نسخه باشد ، در ذیل ظفرنامه شامی از حافظ ابرو در ضمن شعری : « زایوان قضا در نصف شعبان شد برات او ، الخ » مثل این برمیآید که میخواهد بگوید وفات او در ۱۵ شعبان بوده است ولی گویا بل با ظهور و جوه « نصف » شعبان مراد نزدیکیهای نیمه شعبان بوده است و نصف را برای جمع مابین آن و « برات » لابد خواسته است ذکر کند چه در حقیقت شب نیمه شعبان لیلۃ البرات است . باری پس واضح شد که هم ولادت و هم وفات امیر تیمور در ماه شعبان بوده است .

امیر خراسان :

گویا لقب رسمی ملوک سامانیه بوده است ، لباب ۲: ۲۷-۲۸ . (نظایرش جمع شود ، ان شاء الله) .

امیره :

السید زین الدین امیره بن الشرف شاه الحسینی ثقة قاضی قم ، از اسماء رجال (فهرست منتجب الدین ص ۳) و بدون شک ها ، آخر امیره ها ، معمول نزد اهالی مازندران و گیلان است که در آخر اعلام غالباً می افزایند مثل امیره دیباج بخدوم قطب الدین شیرازی در کتاب درة التاج و پیره فلان و امثالها لایعد ولا یحصی کد در صفوة الصفا نظایر آن پرست. ایضاً در همان کتاب: والسید بدر الدین المجتبی بن امیره بن سیف النبی الجعفری الزینی فقیه واعظ شهید» (ص ۱۲) .

|| (در اسم مذکر) .

اسم مردی [برسم قرون وسطی خصوصاً در شمال ایران در مازندران و گیلانات] (فهرست منتجب الدین ص ۳)

امین الضرب :

حاجی محمد حسن - اصفهانی ، و پسرش حاجی حسین آقا - ، مجملی از شرح احوال ایشان در مسائل پاریسیه ۱: ۵۶-۵۷ .

- مان :

که علامت بنوت و ابوت است یعنی در آخر نام پدر در آورند چون اردشیر بابکان . عمر بوالعباسیان (تذکرة الاولیا ۲: ۲۰۲) .

Artakhshdar Pâpakân

ارتخشدر پاپکان

Shahpûhr Artakhshadrân

شاهپوهر ارتخشداران

Auharmazd Shapûhrân

ا اوهرمز شاهپوهران

سه نفر اولین پادشاهان ساسانی که در آخر کتاب کارنامه بایشان دعا میکند ، و از اینجاستنباط کرده اند که تألیف کارنامه در عهد هر مزاول بوده است زیرا که اگر در عهد یکی دیگر از پادشاهان ساسانی بعد از هر مز بوده است بایستی بدو هم دعا بکنند . نقل از کتاب

An old Pahlavi - Pazand Glossary , ed. by D. Hoshangji Jamsaspji revised . . . by M. Haug , London, Trûbner and Co. ' 1870, P. 143.

|| «داوودان : بلدة من نواحي البصرة يكثر فيها هذا الوزن كزیدان و عبداللّان

بان ينسبون اليها بالالف والنون.» (ياقوت).

|| تاج الدين كمالان (آثار البلاد ص ۲۶۰).

ان :

= بدرستی که ، ... ان الله يحب المتوكلين ؛ پارسی : ... بدرستی که خدای دوست میدارد متوکلان را . (تاریخ فخرالدین مبارکشاه ۳۰).
ایضاً ص ۶۱ : بدرستی و راستی که ... (-ان) .

انان کلران :

اواخر f. 135^b ، رجوع کنید بقرینه کلران .

انبار :

مثنوی ۲۸:۸۴ .

انتقال معنی و بقاء صورت :

طرار در عربی گویا بمعنی جیب برودر فارسی مطلق دزد و متقلب .
و شاطر در عربی بمعنی و در فارسی بمعنی شخصی که جلو شاه میدود
(یا میدوید) .
و عیار که در عربی بمعنی و در فارسی بمعنی چابک و تردست و نزدیک
بمعنی طرار .

11. 8. 37 انجودله (مقصود این کلمه اخیر است) :

کلمه دله که همیشه دروصاف گویا باملائی دلایا ولا؟- رجوع شود، حال حاضر
نیست) در مقابل املاک اینجوزند کوراست و در پشت آن یا در فهرست جلد دوم آن که
ترتیب داده ام بسیار مکرر آمده است حالا در شیراز نامه هم می بینم ص ۷۶ .

انداغتن (لازمًا) :

منزل کردن مسافر در جائی ، وهم اکنون در محاوره نیز استعمال این کلمه در
این معنی جداً رایج است . سعدی گوید :

تکاور بدنبال صیدی براند شب آمد زخیل وحشم بازماند

چوتنها ندانست روی رهی بینداخت ناکام شب دردهی
(کلیات خطی ۹۶^b)

اندج رود :

درفهرست تاریخ ظهیرالدین ذکری از آن نیست ، وکذلک در ج ۲ « درن »
(که تاریخ خانی باشد که حاوی تاریخ ۸۸۰-۹۲۰ است) ، وکذلک در ج ۴ که تلفیق
متون مختلفه است ، وکذلک در فهرست تاریخ اسفندیار (ترجمه برون) ، وکذلک در
تقویم البلدان ابوالفدا ، وکذلک در آثار البلاد قزوینی ، وکذلک در معجم البلدان یاقوت ،
وکذلک در نزهة القلوب حمدالله مستوفی ، وکذلک در فهارس اصطخری وابن حوقل
ومقدسی ندارد ، وکذلک در ابن الفقیه ندارد ، وکذلک در ج ۶، ۷، ۸ ندارد وکذلک در
فهرست ابن الاثیر ندارد . جهانگشای ورق 160^b ص 380 : A داعیان را باند حروود
ودیگرو لایات الموت فرستادم ، H بابد حروود ، G بابد حروود ، C و D ندارند ، جامع ۶۸^b
باند جرود ظ . جامع برون ۷۷ : باند جرود . [ازین عبارت جوینی صریحاً معلوم
میشود که اندجرود در الموت است] ، ایضاً در همان صفحه : A باند حروود (یا باند حروود) (۱) ،
G باند حروود (رفت) ، H باند حروود D بدحورود ، C بدحورود (در رنتم) ، جامع ۶۹^a
باند جرود ، جامع برون ص ۸۰ ، کذلک ، ایضاً در جهانگشای ورق 163^a A و چون
استیلای صباح (کذا) متمادی گشت بدفع وقمع آن سلطان محمد ملک شاه لشکرها جمع
کرد و نظام الملک احمد بن نظام الملک را بر سر آن بفرستاد و بر مدار الموت داسادند
که نزدیک آنست بر کننا اندبح بداست ومدتها جنگ کردند ، G بر کننا اندبح ، C بر کننا
اندح (ظ- اندج) ، H و D و جامع ندارند ، - نقل از کاغذ میرزا عباسخان اقبال آشتیانی
که ۶ نوامبر ۱۹۲۲ بمن رسید ، منتخباً : « الموت بچهار ناحیه تقسیم میشود از اینقرار
۱- فیشان ناحیه ، ۲- اندج رود ، ۳- آتان ناحیه ، ۴- بالا رود بار .

۱- « واز آنجا باند حروود رفت که متصل الموت است » واین نیز تعیین موقعیت جرود را
میکند که متصل الموت است ، و منافاتی بین این عبارت و عبارت سابق که از آن بر میآید که
اندجرود جزء الموت است نیست ، چه الموت در عبارت سابق قدری مفهومی عام تر فرض شده
است و اینجا قدری خاص تر .

۱- فیشان ناحیه ... ۲- اندج رود، دهات : شهرک، صائین کلایه، ملا کلایه، کندانسر، اندج (۱)، دک، کوچنان، ...؛ ییلاقات : گرداسنک معروف بمرتج اندج رود الخ ...»

اندر برم ... :

اندر برم و بریزم ای شهره ری، الرباعی (حدائق السحر). این رباعی در کلیله و دمنه (ص ۲۶۷) مسطور است. گویا ذکر ی از او در مونس الاحرار نیز هست.

اندر بخ :

(قرية بين جبلين من جبال طوس - شرح يمينی ۱ : ۲۱۰) - جنگ تاریخی معروف بین سبکتکین و محمود بامقدسین ایشان طاهر بن خلف بن احمد و امیر ابی الحارث خویفدلی از یکطرف و بین ابوعلی سیمجور و فایق و امیرک طوسی از طرف دیگر در اندرخ از توابع طوس [و این جنگ جنگ سوم غزنویان است با سیمجوریان با انتقام جنگ دوم که یکسال و یکی دو ماه (ظا) قبل ازین جنگ سوم بود و در آن جنگ دوم محمود شکست فاحشی از ابوعلی و فایق خورد بظاهر نیشابور و بجانب پدرش به راه فرار نمود]، این جنگ را ابن الاثیر ۹: ۴۴ در جمادی الاخره نوشته در تحت عنوان سنه ۳۸۵ ولی صریحاً نگفته که در آنسال واقع شده وزین الاخبار ۵۶ و یمنی (۱ : ۲۱۰ و پیش و پس) تاریخی برای این جنگ بدست نمیدهند. و تاریخ این جنگ مهم است چه متفرع بر آن این میشود که توقیف ابوعلی در هزار اسب را که یمنی ۱: ۲۲۴ در غره رمضان ۳۸۶ نوشته ابن الاثیر ۹: ۴۴ در رمضان «هذه السنة» نوشته و هذه السنة را گرچه توضیح نداده که کدام سنه است ولی از اینکه آنرا در زیر عنوان سنه ۳۸۵ نوشته متبادر بذهن همان سال میشود، ولی عقلاً و از روی قیاس و قراین و عادات و اوضاع معمولی باید حق بکلی بجانب عتبی باشد، یعنی توقیف غادرانه ابوعلی در هزار اسب بتوسط ابو عبد الله خوارزمشاه باید در قبل از فجر روز شنبه غره رمضان ۳۸۶ باشد (نه در رمضان ۳۸۵ که ما هو ظاهر سیاق «ثر») زیرا که اولاً عتبی اینهمه تعیینات ساعت و روز هفته و روز ماه و خود ماه و سال را

۱- در اندج قلعه کهنه ایست معروف بقلعه نوذر در کنار اندج رود که قسمتی از آن باقی است، منہ یعنی از خود عباس خان اقبال.

بدست میدهد در صورتیکه ابن الاثیر فقط تعیین ماه را میکند و نه فقط ساعت و روز هفته و روز ماه را نکرده بلکه اصلاً تصریح بتعیین سال نیز نکرده و بنابراین محتمل است که حوادث سنه بعد را در تحت عنوان سنه قبل محض عدم انقطاع سوق وقایع داخل کرده باشد، چنانکه هزار بار نظیر این کار را کرده است و ثانیاً آنکه عتبی نه فقط معاصر این وقایع بوده و در همان صفحات میزیسته بلکه خود مدتی کاتب ابوعلی سیمجور بوده است (و شاید در همان اوقات این وقایع مخصوصاً، - یتیمه ۴: در شرح حال او) پس اقوال او را چه بمخدوم خود او و وقایع معاصر خود او البته مقدم است بر قول ابن الاثیر که در قرن بعد ازین وقایع و آنهم در موصل بعید از خراسان موقع آن وقایع میزیسته و هذا واضح و ثالثاً ظاهر چنان بنظر میآید که جنگ سوم بلافاصله یعنی فقط بفاصله دو سه ماه (چنانکه مقتضای ظاهر سیاق اثر: «جمادی الاخره» است که در تحت عنوان سال ۳۸۵ ذکر کرده) بعد از جنگ دوم که بالقطع و الیقین در اوایل ۳۸۵ بوده است (یمینی ۲۰۵: ۱، ۴۴: ۹، و ظاهر زین ۵۶) نبوده بلکه در [جمادی الاخره - ثر] سال بعد یعنی در ۳۸۶ بوده است، چه پس از شکست محمود در جنگ دوم و فرار او بطرف هراة بنزد پدرش مبلغی وقایع واقع شد از قبیل نامه نوشتن سبکتکین بتمام قواد و احفاد خود و فرستادن ابو نصر بن ابی زید بسیستان بطلب قشون خلف بن احمد و آمدن او باقشون سیستان با پسرش طاهر بنزد سبکتکین (یمینی ۲۰۹ و زین ۵۶) و نوشتن او بوالی جوزجان کذلک و بامیر رضی بانهاه این مطلب و سپس نوشتن امیر رضی بقواد بتواهی خراسان بمبادرت بسوی سبکتکین (یمینی ۲۰۹) و در این اثنا مکرر نامه نوشتن ابوعلی ببخارا معتدراً از کارهای خود و بسبکتکین در عذرخواهی از آن شکستی که به محمود وارد آمده و قبول نشدن اعتذارات او و سپس جمع آوری کردن طرفین لشکرهای خود را از اطراف و باندرخ اجتماع نمودن جمیع این وقایع قطعاً در عرض یکی دوسه ماه یعنی مابین ربیع الاول ۳۸۵ و جمادی الاخره (ثر) همان سال عادة محال یا بسیار بسیار مستبعد است واقع شود و قطعاً همه این وقایع یکسال و دوسه ماه وقت برای خود لازم داشته است، پس میتوان بنحو اطمینان قلب گفت که جنگ سوم در اندر خ که ابن الاثیر

گوید در جمادی الاخره بوده است قطعاً وبدون شبهه در جمادی الآخره ۳۸۶ بوده است نه جمادی الآخره ۳۸۵ ، وآنوقت بنا بر این فرض (که قطعاً مطابق واقع است) پس از این شکست ابوعلی و نایق در اندر خ طبعی میشود مدتی که مابین این شکست و فرار او و فایق بقلعه کلات (یعنی ۲۱۴) و سپس بایبورد (« ۲۱۵ ») و سپس از آنجا رفتن فایق بطرف سرخس (۲۱۶) و سپس ملحق شدن ابوعلی بدو و رفتن باهم بسرخس و سپس بمر و سپس عبور از مفازه آمل الشط و سپس رفتن بآمل الشط (۲۱۷ - رجوع بشرح) و سپس از هم جدا شدن و عبور فایق از جیحون بطرف ایلک خان (۲۱۹) و حرکت ابوعلی سیمجور بطرف جرجانیه و رسیدن او در عرض راه بقریه هزاراسب [واقعه در جانب غربی جیحون در مقابل کاث (بلدة خوارزم) واقعه در جانب شرقی] و توقیف غادرانه ابوعبدالله خوارزمشاه او را در آنجا در قبل از فجر از شب شبیه غره رمضان ۳۸۶ (یعنی ۱ : ۲۶۴) طول کشید که قریب دوالی سه ماه است (بر حسب آنکه جنگ اندر خ در اول یا او اخر جمادی الآخره سابق الذکر بوده است) . چه این وقایع که تمامش فرار مسرعانه ابوعلی و فایق است آنهم از طوس الی خوارزم بیش از دوسه ماه لازم ندارد ، ولی اگر بظاهر « ثر » جنگ اندر خ را در جمادی الآخره ۳۸۵ فرض کنیم آنوقت لازمه اش این میشود بالضرورة که فرار مسرعانه فایق و ابوعلی پس از شکست ایشان در اندر خ از توابع طوس در جمادی الآخره که علی المفروض جمادی الآخره ۳۸۵ است و عبور ایشان از مواضع سابق الذکر و وصول ابوعلی بهزاراسب یکسال و دوسه ماه [جمادی الآخره ۳۸۵ - شبیه غره رمضان ۳۸۶] طول کشیده خواهد بود یعنی مسافت قصیر مابین طوس و خوارزم را با شدت اسراع ایشان از فرار و خوف تعاقب دشمن ایشانرا در هر گوشه و کناری و خوف ایشان شدیداً بر جان شان در مدت ۱۴ یا ۱۵ ماه طی کرده باشند و در هر نقطه مدتی استراحت کرده و بیملی مشغول شده باشند ! این فرض عادة از ممتنعات یا بسیار بسیار مستبعد است .

* - بعد دیدم در تاریخ بیهقی ۲۰۳ تاریخ این جنگ را « شبگیر روز یکشنبه ده روزمانده از جمادی الآخر [ة] سنه خمس و ثمانین و ثلثمایه » بدست میدهد و حال آنکه درص قبل تاریخ جنگ دوم را در غره ربیع الاول ۳۸۵ نوشته است و اینهمه وقایع مابین این دو جنگ را کما ذکرنا بنا بر این فقط واقع در ظرف دو ماه و بیست روز باید بداند ،

ومن باقیم بهمان عقیده که درور یقات قبل اظهار کردم یعنی که باظهر وجوه این جنگ در سال بعد بایستی واقع شده بوده است یعنی در ۳۸۶ نه در سال ۳۸۵. گرچه این تصریح بیهقی با این تعیین جزئیات روز هفته و روز ماه و ماه و سال و بلکه ساعت تقریبی آن جنگ یعنی «شبگیر» قدری آن قوت ظن مرا کاسته است و احتمال میدهم که حق بایهقی و ظاهر عبارت ابن اثیر باشد.

ان الدنيا قد هرتنا ، الخ :

«لی [- امالی الصدوق]، مع [- معانی الاخبار (له ظاظ ایضاً)] ... عن الحارث الاعور قال بینا اناسیر مع امیر المؤمنین علی بن ابی طالب (ع) فی الحیرة اذ نحن بدیرانی یضرب بالناقوس قال فقال علی (ع) اتدری ما یقول هذالناقوس قلت الله ورسوله وابن عم رسولہ اعلم قال انه یضرب مثل الدنیا وخرابها و یقول لا اله الا الله حقاً حقاً صدقاً صدقاً ان الدنیا قد هرتنا و شغلتنا واستهوتنا واستغوتنا یا ابن الدنیا مهلاً مهلاً یا ابن الدنیا قد ادا قد یا ابن الدنیا جمعاً جمعاً تفنی الدنیا قرناً قرناً ما من یوم یعضی عن الا وهی او هی منار کنا قد ضیعنا دار اتبقی واستوطننا دار اتفنی لسننا ندری ما فرطنا فیها الا لو قد متنا ، قال الحارث، الخ . (بحار الانوار ۱، عاریة کتبخانه سربون بتوسط آقای پل کروس آلمانی) ص ۱۶۹ [- ص اخیر] (۱) .

باچار مصرع (یا بیت) دیگر آن ، از ابوالعتاهیه است (موشح مرزبانی ۵۵۶، ۵۵۷)؛ و ذکر بیتین منها السکاکی فی مفتاح العلوم ص ۲۳۶ فی باب العروض و عدها من بحر المتدانی [- المتدارک فی اصطلاح المعجم و نفایس الفنون] و لم یعزهما الی احد، و ذکر هذه الایات مع زیادة سبط ابن الجوزی فی تذکرة خواص الامة ۸۶ .
|| (باحشوز و اید بسیار سخیف بسیار)، مناقب شهر آشوب ۱: ۲۷۶ - ۲۸۷ .

اندهان :

جمع انده مخفف اندوه (مانند غمان، جمع غم)، مسعود سعد گوید :
تن به تیمار و اندهان مدهید دل ز شادی و لهو بر گیرید

اندیشه :

گویا معنی ترس در آن مضموم و مستتر است :

۱ - کلماتی که بحروف سیاه تر چاپ شده از نظر مرحوم قزوینی «غلط و زیادی» است . (۱.۱).

شیر از آن مایل است در بیشه
که زسختیش گرداندیشه (انوری)
(مسائل برلینیه ۲: ۳۳۵)

از بدرقه شما اندیشناك ترم . (گلستان)

انساب الاشراف بلاذری :

مسائل پاریسیه ۴: ۴۱۶.

انساب العرب :

صبح الاعشى ۱: ۳۱۳-۳۶۶.

ان شاه الله :

منسوب بملانصرالدین ، اخبارالحقی لابن الجوزی ۱۱۹ .

انشاء فارسی :

برای مقایسه خوشمزه باید در مقابل قطعه از نثر متعارفی امروزه طهران مثلاً نثر ذکاالملک اینها را داد : حکمی از امیر افغانستان را که در یکی از دفاتر مجلده خود صورتش را نوشته ام ، و دیگر قطعه از نثر بسیار مضحک در پشت تاریخ فرشته از طابعین آن ، و دیگر قطعاتی مفصل از «آواز تا جیک» منطبعه که چند نمره آنرا اخیراً کاظم زاده برای من فرستاده است ، و دیگر شاید ظ [هنوز درست نخوانده ام] قطعه از نثر آخر بهار عجم از طابعین آن .

انصار :

اعتراض عمرو بن عاص در حضور معاویه باین تسمیه (اغانی در اخبار نعمان بن بشیر انصاری ۱۴: ۱۲۷) .

الانطاء [کتاب -] :

بخط علی بن ابی طالب (ع) [فیما یزعمون] ، الاشتقاق لابن درید ۲۳۶ ح .

انطالیه :

(-ادالیه ، Adalia ، شهر معروف ترکیه واقع بر ساحل بحر ایض تقریباً درست در شمال یا شمال مایل بمغرب جزیره قبرس .)

قطعاً و بدون هیچ شکى همان اداليه (کذا فى بستان السیاحه ولى نمیدانم عثمانیه با الف سینویسند یا با عین) و **Adalia** کتب و نقشه های جدید است و در ظرف نامه شرف الدین علی یزدی همیشه «عدالیه» مسطور است (بنقل لستر نیچ از ۱۵۱۰) و در تواریخ حروب صلیبیه با اسم **Attaleia** یا **Attalia** مسطور بوده است، رجوع کنید بدائرة المعارف اسلام در تحت **Adalia** و بنقشه تاریخی آلمانی و بنقشه بزرگ جدید آلمانی و كذلك هاشت، و بیاقوت، و باراضی خلافت شرقیه از لستر نیچ ص ۱۵۱ و آنچه ما در هاشم آن نوشته ایم، و بقاموس جغرافیائی ویون دوسن مارتن در تحت **Adâlia** و بعموم کتب و نقشه های جغرافی در «آسیای صغیر».

این ورقه در نتیجه تفتیش از هویت انطالیه که نسخه التوسل الی الترسل پاریس در آن شهر نوشته شده است ترتیب داده شد.

اندام:

یعنی استعمال این فعل (فصل الخطاب حاج میرزا حسین نوری ۳۸).

انکران:

رسالة طالقان اعتماد السلطنة: ۱۷، ۱۳، ۱۱.

انکیانو:

هولا کو حکومت فارس را بامیر انکیانو سپرد (جامع التواریخ S.P. 209, f. 295^a)

و همین است که ممدوح سعدی است. برای تفصیل بیشتر رجوع کنید بوصاف.

|| «و [هولا کو] فارس [را] بامیر انکیانو [داد].» (جامع کاترمر ۴۰۲)

انگشت آرای:

انگشت مخفف انگشت آرای است و در قدیم همین لفظ معمول بوده، ثعالبی گوید:

الخاتم زينة الرجال ويقال له بالفارسية انگشت آرای. (یتیمه ۶: ۷)

انمودج:

مؤلف فهرست وینه یعنی فلوگل مطرداً این کلمه را که هرچه در بلاد اسلام

چه ایران و چه مصر و چه ترکیه و چه هندوستان میداند با ذال است و جمیع کتب

مطبوعه در جمیع بلاد مذکوره را که اشب راجع بزمخشری و تألیف مشهور او گشتم درست نوشته اند این مرد - - - - - مطرداً و دائماً با زاء نوشته است (رجوع شود بفهرست آخران)، و کذلک در فهرست دارالکتب مصریه مطرداً .

انن و کلوران :

رجوع بدفتر جلد کبود که پشتش همین عنوان «انان کلران» نوشته شده است . در برچنانیدر در خصوص انن و کلران چیز قابلی ندارد ، چیزهای مختصری دارد که لایسن ولایغنی من جوع تقریباً .

انوارالملکوت فی شرح فصالباقوت :

الشرح للعلامة والتمن لم یزه الی مؤلفه (روضات ۱۷۲) ، و چنانکه ملاحظه میشود نام متن را فصالباقوت برده نه مجرد یا قوت چنانکه در شرح حال ابن ابی الحدید در آخر مجلد چهارم شرح نهج البلاغه ص ۱۵۸ : ۱۶۰ و در بحار ۱۵۸ : ۱۶۰ و کشف الحجب ۷۰ نام برده شده است ، - در خلاصه خود علامه ص ۲۴ نام این کتاب را «انوارالملکوت فی شرح الباقوت فی الکلام» بدون تسمیه سابق ذکر کرده است . نام مؤلف را ابدأ در لسان المیزان نیافتیم .

انوری :

کتبی که ذکر ی از انوری کرده اند اقدم آنها گویا عقدالعلی تاریخ کرمان است و سپس راحة الصدور و جهانگشا و آثار البلاد و جامع التواریخ (؟) و گزیده و مونس الاحرار و مجمل فصیحی و بهارستان جامی و دولتشاه و حبیب السیر و تقی کاشی و هفت اقلیم و مجالس المؤمنین و آتشکده و مجمع الفصحاء .

|| و حکایت افسانه ای اوبا معزی و شدت حافظه این اخیر و پسرش و غلامش . (حبیب السیر جزو چهارم از جلد دوم ص ۱۰۳-۱۰۴ ، در هیچ مأخذ دیگر از قبیل گزیده یا دولتشاه یا آتشکده یا مجمع الفصحاء و غیره تاکنون این افسانه را نیافته ام ولی مثل خواب یادم می آید که این حکایت را در غیر حبیب السیر هم دیده ام اگر وقتی پیدا شد اینجا قید شود) .

|| سال بر پانصد و سی و سه ز تاریخ عجم ، الخ .
 کذا فی نسختی المخطوطه من دیوان الانوری ص و کذا ایضاً فی مجمع-
 الفصحا ۱: ۱۶۶، ولی در دیوان چاپی ص «سال بد پانصد و سی و سه الخ ، وهو
 غلط فاحش .

در اواخر تاریخ سیستان مکرر دارد سال برفلان ، سال بر بهمان .
 || سال بد پانصد و سی و سه ز تاریخ عجم گفت برخیز که از شهر برون شد همراه
 باید حساب کرد که ۵۳۳ یزد جردی چه سال هجری است . (ص ۱۸۶)
 در نسخه خطی خودم ورق ۱۴۵^a: بر ، وهو الاصح ظظظ المطابق باقبالة فارسی
 مورخه ۵۰۱ (که مرگ لیث ۴۰۱ خوانده) و امروز آقای مینورسکی عکس آنرا اینجا
 آورده بود .

|| یکی از مدو حین انوری هو الحسن عمرانی با احتمال قوی همانست که در
 انساب سمعانی در تحت عنوان «العمرانی» مذکور است و در سنه ۴۰۵ هجری وفات یافته است .
 (رجوع بترکستان بارتولد ، متن : ۶۲) .

|| معلوم میشود (بتصریح و صاف ۶۲۹) که این دوبیت انوری:
 کس دانم از اکابر گردنکشان دهر کور اصریح خون دود دیوان بگردن است
 باری مراست شعر من از هر صفت که هست گر نامرتب است و گر نامزین است
 تعریض بامیر معزی است و ادعای انتحال او دیوان ابوالفرج رونی و مسعود سعد سلمان
 را (وصاف ۶۲۹) .

|| (و حکم او بخرابی عمارات از باد و حکم فرید نسوی ببطلان حکم او)
 ذکر و اشاره ازین فقره در عقد العلی ص ۲۳ ، و چون تألیف این کتاب در ۵۸۴ یعنی
 بسیار نزدیک بزمان انوری است پس این ذکر مؤلف عقد العلی این حکم انوری و حکم
 فرید نسوی ببطلان حکم او را قرین بل دلیل واضح صحت این واقعه است، یعنی اینکه
 فی الواقع انوری چنین حکمی کرده بوده است نه اینکه افسانه باشد . (رجوع بیادداشت
 من در پشت عقد العلی) .

بحکم دعوی زیج و گواهی تقویم شب چهارم ذی الحجه و سنه ثانییم

(۵۴۰)

شبی که بود شب هفدهم ز آبان ماه شبی که بود نهم شب ز تیر ماه قدیم
نماز خفتن یکشنبه از سه بهمن که باددال سفندارمذ بداز تقویم (۹)
این شعر بکلی غیر مفهوم و لایحل است

چودر گذشت ز شب هشت ساعت رصدی بر آن قیاس که رأی منجم است و حکیم
بجز و اصل رسید آفتاب نه گردون بخانه نهی آفتاب هفت اقلیم
خدایگان وزیران که جز کمال خدای نیافت هیچ شرف بر کمال او تقویم
سپهر فتح ابوالفتح طاهر آنکه شرف ابد ز زادن امثال او شدست عقیم

مقصود را نفهمیدم که تعیین تاریخ چیست، ولی غرض من این است که انوری چه سنواتی را در دیوان خود ذکر میکند، دیوان ص ۱۵۷.

« تمام شد دیوان امیر حکیم اوحد الملة و الدین عماد الاسلام و المسلمین تاج الشعرا علی بن محمد اسحق الانوری تغمد الله بغفرانه و ادر علیه صواب رضوانه بر دست بنده ضعیف محمد بن... شاه بن علی بن محمود بن شادبخت الاصفهانی ساکن محلت کران در روز شنبه بیست و سوم ذی الحجة سنة تسع و تسعين و ستمائه. »

نقل از مقدمه منتخبات دیوان انوری و ابوالفرج رونی خطی نسخه ای که حالیه در تصرف Sir D. Ross است و سابق در تصرف یا ملک آقای وحید الملک بوده است. آقای اقبال نسخه مذکوره در فوق را در طهران پیش آقای وحید الملک سابق دیده بوده اند و بعضی چیزها از جمله حکایت خط کاتب مزبور را از روی آن یادداشت کرده بوده اند... (۱)

ابوالفتح ناصر الدین طاهر : ممدوح انوری که بسیاری از قصایدش در حق وی است آخرین وزیر سنجر است ، عماد الدین کاتب در تاریخ سلاجقه (اصل آن نه مختصر بنداری) گوید «ولما صلب الدرکزی بال عراق و ضربت رقبته تقلد الوزارة السنجرية

۱ - در اینجا چند سطر در تقیید عمل فروش نسخه مورد ذکر بود که از نقل آن

خودداری شد. (۱. ا.)

[ابوالفتح] ناصرالدین طاهر بن فخرالملک [المظفر] بن نظامالملک فی جمادی الاولی
سنة ثمان وعشرين وخمسماية واستمرت الى آخرالعهد ... وتوفی فی ذی الحجة سنة
ثمان واربعین و خمسماية بعد مجی الغزو ذهاب العز . « (Arabe 2145, ff. 295)
وچاپی ص ۲۷۰-۲۷۱ . انوری دریکی از قصاید معروف خود در مدح او که مطلعش
این است :

ابشروا یا اهل نیشاپور اذ جاء البشیر کاندر آمد و کب میمون منصور وزیر
درائناء قصیده گوید :

ناصر دنیا و دین بوالفتح کز بدو وجود رایش را فتح لازم گشت و نصرت ناگزیر
طاهر طاهر نسب صدری که حکم شرح را در ازای عرق پاک او محیط آمد غدیر (؟)
.....
چیست از فخر و شرف کان وصف ذاتی نیستش و آن زواید کز نظام و فخر دارد خود مگیر
یعنی از نظام الملک و فخر الملک .

(۳۲۹-۳۵۷) (منه ۳۵۰-۵۵۵)

| خورشید زرای مستقی (مقتفی، صح) دارد نور معمور ظ
وز دولت سنجریست گیتی پر نور (کذا)

(وزارت ۵۲۸-۵۴۸)

وزارت (ناصر - صح) دین رایت دین منصور

احسنت زهی خلیفه سلطان دستور

(دیوان انوری ص ۳۷۳)

|| یکی از ممدوحین انوری قطب الدین مودود شاه بن زنگی (سنة ۵۴۴-۵۶۵)
از اتابکان موصل و سوم ایشان است و وی پدر سیف الدین غازی (سنة ۵۶۵-۵۷۶) چهارم
ایشان و عزالدین مسعود (سنة ۵۷۶-۵۸۹) پنجم ایشان است . باری قصیده معروف
انوری که مطلعش این است :

خوشا نواحی بغداد جای فضل و هنر کسی نشان ندهد در جهان چنان کشور

یادداشت های فروینی - ج ۱، ۱۷

در مدح قطب الدین مودود شاه مذکور است و انوری از بغداد بموصل رفته بوده است و
 آنگونه که امید داشته صلات و افری بدو نرسیده لهذا درین قصیده یعنی در تجدید
 مطلع آن دستوری مراجعت خواسته ، در هر صورت نام ممدوح مذکور را درین قصیده
 ذکر کند و گوید :

بخاک پای جهان شهر یار قطب الدین که هست مفخر سو گند نامه ها یکسر ...
 بنام دولت مودود شاه بن زنگی ببار مردمی و دوستی بجای آور . . .
 دوشاهزاده که هستند این درخت سخا مبارک و هنری ، کامران و نام آور
 گزیده سیف الدین آن اختیار ملک و شرف ستوده عز الدین آن افتخار عدل و هنر
 (دیوان انوری ص ۹۹)

در مدح امیر طوطی از امراء غز :

ای زیر همای همت چرخ مدام کبک از نظرت گرفته با باز آرام
 اقبال تو شاهین و کبوتر ایام سیمرغ نظیر خسرو طوطی نام
 (دیوان انوری ص ۳۷۳)

|| در آخر قطعه <ای> در دعا ممدوح و خطاب بوی گوید :

عدد سالهای مدت قو همچو تاریخ پانصد و چل و اند
 (دیوان انوری ص ۲۲۶)

رجوع کنید نیز بوریقه سنائی که انوری بیتی از او را تضمین کرده است .

|| (ناف هفته) :

روزی خوردن و شادی و نشاط و طربست ناف هفته است اگر غره ماه رجب است
 (ص)
 فردا که نافی هفته و روز سه شنبه است روزی که هست از شب قدری خجسته تر
 (ص ۱۱۳)

(حشر) :

آخر ایران که از بودی فردوسی بر شک وقف خواهد بود تا حشر برین شوم حشر

یعنی غزان (ص ۹۰)، ایضاً :

خلق را زین حشرشوم اگر برهانی
قطعات جاریه مجرای امثال :

برداشت کلک و کاغذ و فرفر فرو گذاشت (ص ۱۰۶)

(فی الفور این قصیده مطبوع آبدار)

بیا تا کج نشینم راست گویم که کجی ماتم آرد راستی سور

(ص ۱۰۷)

عنصری گریشعر می صله یافت نه زابنای عصر برتری نیست (کذا)

نیست اندر زمانه محمودی ورئه هر گوشه صدچو عنصری است

(ص ۲۴۹)

|| خود تصریح میکنند که از «خاک خاوران» است در قصیده معروف دراعتذار

از هجوبلخ : «ای مسلمانان فغان از دور چرخ چنبری» الخ :

دی ز «خاک خاوران» چون ذره مجهول آمده

گشته امروز اندرو چون آفتاب خاوری

(دیوان انوری 7732/۴. 158^b)

|| بوده در نرد فرح نقشش بکام تا و فرح» تاریخ این نقش است و نرد

سنه ۵۴۲

(دیوان انوری ص ۵۷)

|| قصیده دارد در مدح وزیر سلطان سنجر نصیرالدین محمود بن ابی توبه

(ظ؟) که در سنه ۵۳۱ بوزارت سلطان سنجر منصوب و در سنه ۵۲۶ معزول شد (تاریخ

عمادالدین کاتب) و این دلیلی یگراست بر استحاله صدق افسانه خطای وی در حکم نجوم

در سنه ۵۸۱، مطلع :

چو زیر مرکز چرخ مدور نهان شد جرم خورشید منور

به عید از فلک رخساره بنمود نه پیدای تمام و نه مستر

چو تیغ ناخنی بر لوح مینا چو شست ماهی در بحر اخضر

(مثل القلame قد قدت من الظفر - ابن المعتز)

بنات النعش گرد قطب گردان	گاهی از جرم زیر و گاه از بر
چو گرد مرکز رای خداوند	قضای ایزدی دادار داور
وزیر ملک سلطان معظم	نصیر دین یزدان و پیمبر
جهان حمد محمود آنکه از جاه	جهان حمدش گرفت از پای تاسر
تو مخدوم قدیمی انوری را	چنان چون بوالفرج را بوالمظفر

(ص ۹۱-۹۴)

یعنی سلطان رضی الدین ابوالمظفر ابراهیم بن مسعود غزنوی که ممدوح ابوالفرج رونی بود .

قصیده دارد در مدح وزیر صدرالدین محمد [بن فخر الملک المظفر بن نظام الملک] که بعد از قتل پدرش در سنه ۵۰۰ بوزارت سلطان سنجر منصوب شد و در سنه ۵۱۱ مقتول گردید (تاریخ عمادالدین کاتب ۲۶۵-۲۶۷) و این الایثر در حوادث سال ۵۱۳ و حواشی چهارمقاله ۲۲۸-۲۲۹ . باری اگر اعتماد بدیوان انوری بکنیم و این قصیده از انوری باشد مطلب مهمی از آن استکشاف میشود و آن این است که قصیده مذکوره در تهنیت وزیر مذکور است بوزارت یعنی بنابرین باید در سنه ۵۰۰ گفته شده باشد، پس قول معروف در وفات انوری (مستنداً با فسانه بی اساس حکم انوری در اجتماع سبعة سیاره واقع در سنه ۵۸۱ بخرابی عالم از باد و قطعه معروف یا مرسل الریاح تودانی و انوری) که وفات او بعد از سنه ۵۸۱ است بکلی باطل میشود زیرا که نمیشود قبول کرد که انوری که در سنه ۵۰۰ قصیده گفته است تا سنه ۵۸۱ زنده باشد. این بکلی خارج از عادات است. چه اگر باقل تقدیرات انوری را در سنه ۵۰۰ بیست ساله فرض کنیم باید وقتی که حکم بخرابی عالم کرده و او را در بلخ تخته کلاه کردند صد و یک ساله باشد و مطلع قصیده این است :

به نیک طالع و فرخنده روز و فرخ سال	بسعد اختر و میمون زمان و خرم حال
ببارگاه وزارت و فرخی بنشست	خدا یگان وزیران و قبله اقبال
نظام مملکت و صدر دین و صاحب عصر	سپهر رفعت و قدر و جهان جاه و جلال

محمد آنکه باقبال او دهد سو کند روان آل محمد بایزد متعال

الخ (ص ۱۳۱)

|| ایضاً قصیده دیگر در مدح نظام الملک (چنانکه از دیوان برمیآید لقبش این بوده است) صدرالدین محمد [بن فخر الملک المظفر بن نظام الملک] مقتول در سنه ۵۱۱، مطلعش این است :

نماز شام چو کردم بسیج راه سفر	درآمد از درم آن سرو قد سیمین بر ...
همی بخدمت آن صدر روزگار شوم	که روزگار از ویافته است جاه و خطر
نظام ملکت سلطان و صدر دین خدا	خدایگان وزیران وزیر خوب سیر
محمد آنکه ز جاهش گرفت ملت و ملک	همان نظام که دین ز ابتدا بعدل عمر

الی آخر القصیده (ص ۱۱۵)

|| ایضاً قصیده در مدح نظام الملک صدرالدین محمد [بن فخر الملک المظفر بن نظام الملک] مقتول در سنه ۵۱۱، مطلع :

شبی گذاشته ام دوش در غم دلبر	بدان صفت که نه صبحش پدید بدنه سحر
.....	
نظام ملکت سلطان و صدر دین خدای	خدایگان وزیران وزیر خوب سیر
محمد آنک وزارت بدو نظام گرفت	چنانک دین محمد بداد و عدل عمر

(ص ۱۱۱)

|| صدرالدین محمد یکی از ممدوحین انوری که من سابقاً در بعضی وریقات راجع بانوری و همچنین در بیست مقاله ۲: ۲۸۴ فرض میکردم که مراد صدرالدین محمد بن فخر الملک مظفر بن نظام الملک مقتول در سنه ۵۱۱ و مذکور در چهارمقاله ص ۶۳ و حواشی آن ص ۲۲۸ است حالا پس از مراجعه بتاریخ بیهق ص ۷۵ (در عبارت گنگ و پیش و پس شده که آنجا هست - بمناسبت سؤال آقای مینوی از من چیزی را راجع بصدرالد [بن محمد] بن ناصرالدین طاهر بن فخر الملک مظفر بن نظام الملک طوسی در مکتوب ایشان وارده در ۱۷ ژوئیه ۱۹۳۹ که نام این صدرالد [بن محمد] دومی در

حاشیه لطایف المعارف ثعالبی مطبوع در لیدن مسطور است (که دیدم در آنجا برای ناصرالدین طاهر بن فخرالملک مظفر مذکور که برادر صدرالدین محمد بن فخرالملک مظفر مزبور است سه پسر فرض میکند از اینقرار صدرالدین محمد و قوامالدین حسن و شهابالدین احمد، حالا شک عارض شده که آیا مدوح انوری این صدرالدین محمد دومی پسر ناصرالدین طاهر و برادرزاده صدرالدین محمد اولی بوده است یا صدرالدین محمد بن فخرالملک مظفر بن نظامالملک طوسی که عموی صدرالدین محمد دومی میشود. شکی نیست که زماناً صدرالدین محمد دومی بعصر انوری انساب است ولی چون انوری در هر سه (ظ) قصیده که از او من در وریقات سابقه یادداشت کرده ام صدرالدین محمد مدوح خود را بسمت وزارت می ستاید (باز محض اطمینان قلب رجوع شود بدیوان او) و در هیچیک از کتب تواریخ معموله و کذلک در تاریخ بیهق در موضع مذکوره اشاره بوزارت این صدرالدین محمد دومی نیست لهذا یا باید این فقره را بر این حمل نمود که این فقره از کتب تواریخ معموله فوت شده است یا باید گفت مدوح انوری همان صدرالدین محمد اولی است و این احتمال دومی اضعف الاحتمالین است بعقیده من بمناسبت قدم عصر صدرالدین محمد اولی مقتول در ۵۱۱ نسبت بعصر (۱) انوری .

« احوط مذاهب عند الاستقراء مذهب این فرقه ناجیه [امامیه] است و در مذاهب دیگران خصوصاً مذهب ابوحنیفه آنقدر توسعه و اباحت و رخصت و قباحت قرار یافته که حکیم انوری در بعضی از اشعار خود فراخی رخصتهای ابوحنیفه را ضرب المثل ساخته . » (مجالس المؤمنین ۱۱۷^b) .

قصیده معروفی دارد در استغاثت نامه از زبان اهل خراسان بخدمت خاقان محمود در سمرقند در باب فتنه غزو خرابی خراسان بعد از وفات سنجر، بسیار قصیده رقیق مؤثر حزن انگیزی است. مطلعش این است :

بر سمرقند اگر بگذری ای بادسحر نامه اهل خراسان ببر خاقان بر

(ص ۸۹)

انوشروان :

وكان يمنع ابناء العامة من التأدب و يقول ان ابناء السفلى اذ تأدبوا طلبوا معالى الامور و اذ انالوها تحكموا فى وضع الاشراف وقد ذكر ذلك من نظمه فقال :

لله در انوشروان من رجل ما كان اعلمه بالدون والسفل

نهاهم ان يمسوا بعده قلما كيلا يذلوا بنى الاشراف بالعمل

(غرر السیر المنسوب الى الثعالبی ص ۶۰۸ - 14554/e/2)

الاوائل، [کتاب -] :

لابی هلال العسکری ، استخراجاتی از آن (مسائل پاریسیه ۱: ۲۹۱ بعد).

اواخی :

(برای یک عبارتی در جهانگشای بهبایل و حبات (واخیات؟) کرم و انضال

[ظ.] .

ارسی الوفاء اواخیه باوتاد ، ابن قتیبه ۵۴۴ . و نیز در یکی از مجلدات

صبح الاعشی ظ .

اوتکین بوباق یا اوتکین موقان :

برادر چنگیز خان که حدود چند را چنگیز خان یورت او قرارداد ، $f. 10^b = 20$.

90 (اوتکین E D C) و از این موضع اخیر واضح میشود که یورت او در «جند»

نبوده است ، چه میگوید ، و از طرف مشرق (یعنی مشرق مغولستان) عم ایشان

اوتکین الخ [بیامد] ، و این صریح است که «جند» غلط است و شاید صحیح «ختا» ست ،

$f. 40^b$. ایضاً $f. 55^b = 91$. بعد از فوت او کتای طمع در خانیت کرده باردوی قآن

روان شد ، $f. 56^b = 127$. در وقت جلوس کیوک بیامد ، $f. 58^a = 31$ [بواسطه

طمع او در خانیت کیوک خان بعد از جلوس فرمان داد تا شاهزادگان منگوبن تولی و

هر دو بن توشی کار او را تفحص کردند و امراء او را بیاسا رسانیدند . پسران اوتکین نیز

در جشن جلوس منکوقآن سنه ۶۴۹ حضور بهم رسانیدند ، $f. 137^a = 311$.

«پسر چهارم (از پسران یسوکای بهادر پدر چنگیز خان) تمو که اوتکین تمو که نام

است و اوتجکین یعنی خداوند آتش و یورت و پسر کوچکین را اوتجکین گویند . «
(جامع التواریخ ج ۲: ۹۷).

اورجه نویسان:

ظ = تذکره نویسان (تذکره الملوك نسخه بریتیش میوزیم ورق^{۲۸} 28 از روی
نسخه عکسی که در دست آقای مینورسکی بود).

اونو موویل:

چیزی شبیه بدان در چین از قدیم (نقل شود از جامع الحکایات عوفی در
«ترکستان» ص () .

اوج:

اوج آفتاب لغت هندوی (سانسکریت) است یعنی بلندی . (التفهیم
(S. P. 1482/31^b)

اوراز:

سید بوتراب کی اورا بر سر اور ازطوس نامزده کرده بودند ... باستوار رفت
و قستمور را ... از حال قتل شهنه تشویش اعلام داد . « 85 .

الاوراق صولی [کتاب] :

قبل از چاپ این سه جلد کتاب الاوراق بتوسط هورث دن انگلیسی بعضی فصول
دیگر از آن کتاب سابقاً در بعضی مجلات چاپ شده بوده است (رجوع شود برای تفصیل
این مسئله بدائرة المعارف اسلام ج ۴ ص ۵۶۷ بقلم کراچکوفسکی که مفصلاً صورت
جمع یا غالب این فصول را بدست میدهد) ، از جمله فصلی بوده راجع به ابان لاحق و
کلیله و دمنه و اعضاء خانواده ابان لاحق . گویا همین بوده موضوع آن نه چیز دیگر . که
بتوسط کریمسکی A. Krimski نامی روسی در مسکو گویا بعنوان رساله مستقلی
نه در مجله چنانکه از وضع تعبیر کراچکوفسکی در دائرة المعارف اسلام سابق الذکر ص ۵۶۷
و ۵۶۸ معلوم میشود چاپ شده بوده ، و این فصل که قسمتی لابد از آن [چنانکه من
خودم خوب یادم میآید که جانی دیده بودم ، یعنی نزد کسی حالا یادم نیست نزد که]

عربی یوده و مابقی یعنی توضیحات و غیره بروسی مجموعاً ۳۴ صفحه بوده است (کراچکوفسکی در همان موضع مذکور) ، و از جمله مستخرجات و مطبوعات از کتاب الاوراق صولی فصلی بوده راجع باخبار حسین بن منصور حلاج که کراچکوفسکی مذکور در زاپیسکی که مجله ایست روسی در سده ۱۹۱۳ جلد XXI ص 40 - 137 چاپ کرده بوده است ، و ماسینیون در مقدمه رسائل اربع راجع بحلاج و در *Passion* بنقل کراچکوفسکی از آن در دائرة المعارف و ذکور ، چه من خودم کتاب ماسینیون را ندارم ، باین قسمت راجع بحلاج اشاره کرده (در مقدمه رسائل اربع) یا آنرا مفصلاً حلاجی کرده (در «پاسیون» بنقل کراچکوفسکی مذکور) ، و در هر صورت این فصل راجع بحلاج ابدأً ربطی بآن فصلی که کریمسکی راجع بابان لاحق چاپ کرده ندارد و بالعکس ، (رجوع شود برای شرح این مطلب یکی بهمان دائرة المعارف سابق الذکر ج ۴ ص ۵۶۸ - ۵۶۸ و دیگر بمقدمه ج ۱ کتاب الاوراق یعنی جلد راجع به «اخبار الشیخ» آن ص «ز» ، و چون این فصل راجع بابان لاحق بسیار بسیار مختصر و بیشتر آنهم لابد بروسی بوده است (که ما صرح به کراچکوفسکی در دائرة المعارف اسلام : *en russe*) اینست که ذکر از آن در جزو کتب عربیه نموده نه معجم المطبوعات و نه فهرست تا آنجا که من تتبع کردم و نه فهرست کتابخانه ملی مصر و نه ذیل فهرست کتب عربی مطبوع بشام.

اورال :

نهر اورال در تواریخ مسلمین و اتراک بنهر جایی مشهور و مسطور است که مایظهر صریحاً و اضحاً من تضاعیف تلفیق الاخبار و صرح بذلک فی ص ۲۴۴ ج ۲ .

اورانیان (۱) DC :

(A) اورانیان ، B اوراتیان ، اورانیان ، E اویراتیان) - قبیله؟؟ «لشکر اورانیان»
 «اورانیان را پس قلب در آمدند ، f. 70 b م = ص 163 ، A اورانیان ، FDC
 اورانیان ، B اوراتیان ، E اویرانیان ، و اغلب لشکر او [سلطان محمد خوارزمشاه]
 جماعتی ترکان بودند از خیل خویشان مادرش کی ایشان را اورانیان خواندندی .
 ص 203 = f. 89 .

اورخان :

(فنی جمیع النسخ الا om. D, D) - سر لشکر سلطان جلال الدین در جنگ بالاجین ختائی که سر لشکر فخر الدین سالاری (حاکم سروستان از قبل قباچه) بود ، ص 222 = b_{98} م. - ایضاً در جنگ گرجیان ص 230 = a_{102} - b_{96} f. اورخان EDCBA ، اوزخان F - در یزک سلطان جلال الدین بود ، جامع التواریخ طبع برزین ج ۳ ص ۱۲۶ : اورخان (مثل اغلب نسخ جهانگشای) بدون نسخه بدلی. - ص 243 = b_{107} f. A ارب ، C بور ، E توتر ، DB اور ، (نمیدانم این همان اورخان است یا نه) | خیر قطعاً او نیست رجوع کنید بص ۲۴۴ از متن نسوی وص 460 از ترجمه و هاشم ص 243 از پاکنویس | (۱) و آیا این همان بوقوخان - رجوع بب - نیست ؟ در هر صورت این شخص نیز از امراء خیلی با وفای سلطان جلال الدین است و هموست که اینجا سلطان جلال الدین را نیم شب بیدار کرده وی جان خود را بتک پای از دست لشکر مغول بیرون برد) ، - ص 244 = a_{108} - A ارب ، DB اور ، C بور ، E توتر .

اورقینه خاتون E:

[A اورقنه ، B اورقسه ، C اورقیه ، جامع التواریخ ص ۱۷۴ اورقنه ، ص ۱۷۵ اورقنه ، ن اورقیه ، ص ۱۸۵ اورقنه (اورقنه حاشیه)] .

خاتون قرا هولا کوبین - مایتکن بن جغتای بن چنگیز است ، « و جغتای ابن قرا هولا کوبجای پدرش ولی العهد گردانیده بود و خاتون او اورقنه خاتون بود و مبارکشاه از وی در وجود آمده بود و چون قرا هولا کونماند الغوپسر بایدار [بن جغتای] که عمزاده او بود بحکم اریق بوکا پادشاه الوس جغتای شد و اورقنه خاتون را بخواست و بعد از مدتی نماند و این مبارکشاه بجای پدر بنشست . » (جامع ص ۱۷۴) و با وجود آنکه ولی العهد جغتای قرا هولا کوب بود بسبب مخالفت این بیسومونککا [بن جغتای] با مونککا قآن [کیوک خان] او را بیادشاهی اولوس جغتای [منصوب] گردانید و بعد از آن چون مونککا قآن قآن شد فرمود تا قرا هولا کوا و اولوس جغتای بداند و بیسومونککا را

۱ - این قسمت که در میان دو خط سیاه قرار داده شده بقلم قرمز بمتن یادداشت اضافه شده است (۱.۱)

بکشد. قراہولا کو در راہ نماند و خاتونش اورقنہ خاتون اورا بکشت و دہ سال خویشتن پادشاہی کرد و بعد از آن اریق بوکا آن الوس را بالغو پسر بایدار داد و چون الغویا اریق بوکا یاعی شد. اورقنہ خاتون زن او شد و آنحال تقریر یافت. «(جامع ص ۱۸۵). چون مونککافا آن قآن شد قراہولا کو را یرلیغ داد تا ییسومونککارا بکشد و براہ ولی العہدی پادشاہ آن الوس شود قراہولا کو بالوس نارسیدہ در راہ وفات یافت و خاتونش اورقنہ خاتون دختر تورالچی (تورالچی، تورالچی، بورالچی، طورالچی-ن) کورکان از قوم اویرات اورا بکشت بموجب یرلیغ و خویشتن بجای شوہر پادشاہی میکرد، الخ.» (جامع ص ۱۸۴-۱۹۳). «تورالچی پسر قتلک بیگی پادشاہ اویرات بود و دختر دوم چنگیز خان موسومہ بہ چیچکاکن یا چیچکان در حبالہ اوبود [و باین جہت اورا گورگان یعنی داماد گویند]، و خواہرش (یعنی خواہر تورالچی ظ) موسومہ بہ ایلچیمش زوجہ اریق بوکا گردید.» (بلوشہ، حواشی جامع التواریخ ص ۱۸۵) (رجوع کن بحواشی جہانگشاہ ص ۱۴۲).

اورومچی :

اورومچی حالیہ واقع در ترکستان شرقی یا بنحو اخص در ایالت جونگاری از مملکت چین همان بیش البیغ قدیم است (ویوین دوسن سارتن در تحت Ouroumtsi ص ۴۶۷ ستون ۱، دومرتبہ).

اوری شلم :

«واوریشلم اسم بیت المقدس قال الاعمشی :

و قد طفت للمال آفاقہ عمان فحمص فاوری شلم

ورواہ بعضہم بالسین المهملة (التقریب لاصول التعریب المشیخ طاہر الجزائری ۶۰) و فی دیوانہ المطبوع جدیداً باروبا ص ۳۳ «فاوری سلم» ہکذا ضبط بالقلم فی الطبع ای بفتح الراء والسین المهملة و کسر اللام، و لکن لا اعتماد بهذا الطبع عجاۃ لوجود اغلاط فاحشة فی فہرست کتبہ المطبوع باخرہ واعلم ہل فی اصل متن الدیوان ایضاً اغلاط ام لا و لکن علی العجاۃ قبل الاختبار الدقیق لیس لی اعتماد علی طبع ہولاء الاروبائین القلیلی

الاطلاع الكثيرى الخطا، - فليراجع يا قوت ان شاء الله .

اوزان :

در فرهنگ لغات آخر و صاف ندارد و كذلك در ترجمان ترکی ندارد ، | خیر

دارد در «اوران» با راء مهمله . | (۱)

بلوشه ۱۳۵ ح ^a (استطراداً) (اوران باراء مهمله) ، ۴۹ (کذلک) (بدون هیچ حاشیه) و ص ۲۷ از دیباجه (ایضاً اوران با راء مهمله) ، - کاترمر در ص ۳۰۹ حاشیه مختصری با چند شاهد از جامع [خطی] ووصاف اثبات کرده است که این کلمه در عرف مورخین عهد مغول بمعنی «عملجات و صنایع» و نحو ذلک بوده است . ولی بدبختانه [بالطبع] ندانسته و نگفته که از چه لغتی است این کلمه عجیب ، و با قرب احتمالات باید مغولی باشد ، و شاهد دیگر که کاترمر ندیده است همین عبارت ذیل جهانگشاست در ص ۴۳۵ ح K ، «وابن دربوس را بسر خیلی اوزان نامزد فرمود» ، - بعد در کتاب حلیه الانسان منسوب باین مهنا در قسمت سوم که مختص لغات مغولی است در ص ۲۲۹ گوید : «الباب الثالث والعشرون فی اسماء الصناع ، الصنعة = اوران الخ» و ظاهراً اوران تصحیف اوزان با زاء معجمه است . | خیر بعد شک کردم بواسطه جامع بلوشه ۱۳۵ و ۴۹ و حالا احتمال میدهم که اوزان تصحیف اوران باشد . | (۲) و نیز با احتمال قوی ظاهراً الصنعة در عبارت اوبفتحتین است جمع صانع نه بسکون نون مصدرأ ، گر چه اینهم محتمل است ولی اولی بسیار مناسبتر بنظر میآید . | خیر اینهم معلوم نیست چه پاوه دو کورتی اوران را بمعنی صنعت metier و industrie ترجمه کرده است ص ۵۳ . | (۳)

باری عبارت مذکور ابن مهنا اولاً بکلی حدس کاترمر را که اوزان بمعنی عملجات و صنایع و ouvriers و artisans است تصویب و تأیید میکند و ثانیاً قطع حاصل میشود که این کلمه مغولی است [نه ترکی یا فارسی یا لغات دیگر] ، و ثالثاً که صواب در این کلمه ظاهراً بل بنحو قطع و یقین اوران با راء مهمله است (یعنی بطبق

۱- این جمله که در میان دو خط سیاه قرار داده شده بعداً در بالای جمله ماقبل نوشته

شده است . (۱.۱)

۳- این جملات که در میان دو خط سیاه قرار داده شده بعداً راجع به جمله های ماقبل

و در بالای آنها نوشته شده است . (۱.۱)

قاموس پاوه دو کورتی وحلیة الانسان وجامع بلوشه) و با زاء معجمه تصحیف اوران با راء مهمله است ، رجوع نیز بجامع بلوشه ص ۱۳۵ و ۴۹ ح ۲۷ از دیباچه ، که در تمام این مواضع «اوران» باراء مهمله را بهمین معنی نوشته و گویا بل قطعاً از استعمال این کلمه با معجمه در جامع کاترمرص مذکوره (یعنی ۳۰۹) بکلی بی خبر بوده است چه اصلاً و ابداً اشاره بدان نمیکند . در دفتر لغات مغولی خودم راجع بجلدین اولین جهانگشا گشتم نبود .

اوزان هریه :

الجمع علی فعالول : دیاووذ جمع دیبوذ (اقرب ولسان ، این اخیر بلفظ کانه ، رجوع نیز بتاج) .
وعلی فعاللیل : القرا کمین جمع ترکمان (ابوالفدا ۳: ۹ وظو ۴: ۸۷/ظ) .
سایله علی فعاعله فی ق فی س ال .

اوزبك :

تاریخ اوزبك خان بن مونککاتیمور بن بن بوفان بن باتوبن چوچی بن چنگیزخان [دقت شود اختلاف با سایر مآخذ دارد] پادشاه دشت قبیچاق که در حدود سنه ۷۱۲ سلطنت آن نواحی بدو منتقل شد با قدری بسط و تفصیل در جامع التواریخ (S. P. 209, f. 482 b-3 a) .
سلسله (یا سلاسل) دیگر معروف بازبك یا شیبانییه مجدداً در ماوراء النهر سلطنت کردند و خوانین خیوه و بخارا نیز ظاهراً از بقایای ایشانند . رجوع بلین پول در تحت «شیبانیید» Shaybânids ص ۲۷۰ .

اوزبك خان :

ابن طغریلچه بن مونککاتیمور بن توقوقان بن باتوبن چوچی بن چنگیز خان [در این شجره دقت شود خیلی اختلاف با سایر مآخذ دارد] ، پادشاه الوس چوچی شد بعد از توققای ، مات فی حدود سنه ست و خمسمین و سبعمایه . (جامع ۱۱۲ نقلا عن معز الانساب) .

رجوع نیز بجهان آرا ۳: ۳۹۹ - دررالکامنه ۱: ۲۵۴: ۲۲۶ .

اوزجند یا اورجند :

شهری است که منکوقا آن بیکی از فرزندان ارسلان خان حاکم قیالیغ داد و ظاهراً همان اوزجند معروف است که در فرغانه واقع است ص 36 ، ص 42 (اور کند).

16. 3. 39

اوزقنوغ :

بمعنی اختلاج اعضا است یا علی الاظهر بمعنی عضوی از اعضاء بدن که بنا بقایید قدماء شرقیین از اثر الک او یغور و غیر هم روح در هر روزی از ماه در آن عضو [از اعضاء انسان] سیر میکند ، در رساله موسیقی موسوم بیهجة الروح که آقای را بینو در صدد چاپ آن میباشند این کلمه بسیار مکرر آمده است و در مقاله آقای تقی زاده راجع به تقویم ماندائیهها ص ۱ شرحی از آن مسطور است و در حاشیه آنجا حواله بکاشغری ج ۱ ص ۴۸ میدهند که از آنجا صریحاً و اوضحاً معلوم میشود که این کلمه اولاً ترکی است و ثانیاً که حرف سوم آن راء معجمه است نه راء مهمله (که بهر دو نحو در هر دو رساله خطی بهجة الروح مکرر مسطور است) ، و عین عبارت کاشغری از قرار ذیل است : اوزققی - اسم ما یختلج من الجسد و یقال هی الروح و یشد هذا البیت علی هذا المعنی ... الدی ازوم قنقنی یقول ... و قبض روحی مع ذهابه ... ، و چون اوزرا قبل از همین موضع بلافاصله بمعنی قلب و بمعنی نفس تفسیر کرده است و قنق گرچه بمعنی معروف آن مهمان است ولی بمعنی مکان و قصر و منزل یعنی آنجا که مسافر نزول میکند [که همان مهمانخانه باشد] نیز آمده است بتصریح برو کلمن در فهرست کاشغری 159 و پاوه دو کورتی در «قوناغ» . پس بدون شبهه اوزقنوغ یا اوزقنوق بمعنی «اقامتگاه روح» است چنانکه آقای تقی زاده هم همین طور فهمیده و تفسیر کرده اند که کاملاً با مقصود مصطلح از این کلمه که عضوی از اعضاء انسان باشد که هر روزی از روزهای ماه روح در آن عضو حلول میکند یا بمعنی خود روح که هر روزی از روزهای ماه در عضوی از اعضاء بدن که تفصیلش را در بهجة الروح بدست داده سیر میکند موافق و مطابق است .

رجوع نیز به یورقات «اختلاج اعضا» .

او کتائی :

«اسم فامیل ، اینجانب بمناسبت اسم جد خود او کتای قا آن میرزا نام فامیلی

خود را او کتائی معرفی مینماید. رئیس کتابخانه آستان قدس. سراج السلطان او کتائی»
(نقل از روزنامه خورشید منطبعة مشهد ۱۵ محرم ۱۳۴۲ [یا ۱۳۴۳ - ناخواناست]
و ۱۷ اوت ۱۹۲۴).

اولاد محمد خوارزمشاه:

از جمله کماخی شاه (نسوی ۴۰-۴۱)، دیگر هر مرز شاه (طب S.P.187, f. 142^b)
پیر و ز شاه (طب S. P. 282, f. 229^b).

اولاغچی:

(A اولاغچی ، B اولاغچی ، E اولاغچی ، C اولاغی ، om D ، اولاغچی
ص ۱۴۸ جامع.)

پسر سرتاق بن باتوبن توشی بن چنگیزخان است که اندکی بعد از وفات
پدرش [که در سن ۶۵۱ واقع شد بقول معزالانساب ، رجوع بکارت سرتاق و ص ۱۰۸
از جامع التواریخ] وفات یافت و در نسبت این اولاغچی جامع التواریخ و کتب دیگر را
سهو ها دست داده است (رجوع بکارت سرتاق و ص ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۳۸ از جامع التواریخ)
معزالانساب (نقله عنه بلوشه ، جامع ۱۰۸) گوید « این اولاغچی بعد از سرتاق پیرلیغ
منکوقا آن قایم پدر شد اما اونیز بزودی وفات یافت و بعد از او بر که خان [بن توشی]
پادشاه شد در شهر سنه اثنین و خمین و ستمایه .»

اولاغ خان:

(کل النسخ الا E اعلاق)

از امراء اترک قنقلی ساخلوی سمرقند که در فتح سمرقند بدست چنگیزخان
کشته شدند ، ص 59 .

اولاق:

تاریخ سلجوقیه روم از ابن بیبی ۲۷ ، ۹۸ ، ۱۶۴ ، ۲۲۰ ، ۲۵۹ ، ۲۶۲ ، م ، ۲۶۴ ،
۱۲۹۰۵۵ .

اولاغچی ، چاپار ، قاصد ، برید ، courier ، سابق اولاغچی» ۲۵۶ .

اولجای خاتون :

یکی از خواتین معتبرهولا کو بود و مادر منکو تیمور بن هولا کو که بعد از وفات او برسم منکومغول پیسرش اباقا رسید (جامع التواریخ طبع کاترمر ۹۶ ، و مقدمه ج ۱ جهانگشای ص «م» حاشیه ۱، و فهرست تاریخ مفصل ایران از آقای اقبال). از ظاهر عبارتی از و صاف ص ۲۱۹ در شرح وقایع فارس در اوایل جلوس ارغون : «و [ابش] بمعاونت و مکانت اولجای که معتبرترین خواتین بود توسل کرد» شاید کسی بمناسبت اینکه صحبت از وقایع ارغون است چنین توهم کند که اولجای خاتون اینجازه و جده ارغون بوده (یعنی یا اولجای خاتون دیگری است سمیه اولجای خاتون زوجه هولا کو و اباقا یا همان است که بعد از اباقا مجدداً پیسرش ارغون رسیده) ولی ظاهراً بل قطعاً این توهم باطلی است و مراد همان اولجای خاتون زوجه هولا کو و سپس اباقا بوده و مراد و صاف از «معتبرترین خواتین» نه خواتین ارغون بوده بلکه خواتین مغول علی الاطلاق بوده است . (ظ ظ ظ ؟) .

ایضاً و صاف ۲۲۰ .

اولوقا A :

(اوتوقا B ، اویوقا C ، الوقا D ، آی بوقا E)

موضعی است در حدود قلان تاشی (در ایغور - ظ) که چنگیزخان بعد از مراجعت از بلاد غربی با توشی که از دشت قفقاق میرسید در آنجا تلاقی کردند و گله گورخر که توشی از دشت قفقاق رانده بود بآنجا رسانیده شکار کردند ، 69 .

اونان و کلوران :

برزین ۱۴۶:۲ (« و در آنزمان یورت یسوکای بهادر [پدر چنگیزخان] و فرزندان او در حدود اونان و کلوران بوده ») ، ۱۶۴ (رودخانه اونن) ، ۱۶۸ (موضع اونن) ، ۱۷۸ و ۱۷۹ (کلوران) فی الموضعین ، ۱۹۴ (اونن) ، ۲۲۵ (مقام ما اونان موران [= رودخانه اونان] چگونه بی خداوند باشد ») ، ۲۳۲ (اونان) ، ۲۳۳ (اونان) ، - برزین ۲۱۳:۱ (۹) .

اونیورسیتیه - Université :

گمان میکنم بل یقین دارم بهترین ترجمه برای این کلمه «الجامع» باشد، زیرا که «الجامع الازهر» یا «جامع الازهر» را که چند صدسال است بهمین اسم جامع موسوم و معروف است (رجوع از جمله بدرالکاسنه ۱: ۱۷۴) تمام اروپائی‌ها Université Al - Azhar ترجمه میکنند. پس واضح است که معادل اونیورسیتیه در عربی «جامع» است لاغیر، و نیز معنی هم جامع مناسبت تام بل موافقت و مطابقت حدوالنعل بالنعل دارد بامعنی «اونیورسیتیه» که بمعنی عام و شامل و جامع است. پس بدون شک ترجمه اونیورسیتیه جامع است نه کلیه چنانکه این اواخر در شامات و بیروت بعضی (ژزویت‌ها مخصوصاً) مصطلح کرده‌اند چون از اوضاع مسلمین مسبوق و بآنها مأنوس نبوده‌اند و نه دارالفنون چنانکه در ایران مصطلح شده است و نمیدانم کی اختراع کرده است، و عجب است که مترجم فنون را که عمده در این اواخر بمعنی صنایع مصطلح است در ترجمه آورده و اسمی از علوم نبرده.

اوهتای :

(C اوهتا، E اومنانی، Om. D)

از امرای مغول است که برای تعیین منکوقا آن بخانیت بخدست باتو رفت در الافماق : « وازامرا اوهتای وییسوبوقا » f. 135^a . (در جامع التواریخ درین مورد اسم این شخص را ندارد و در مورد دیگر هم عجاله آ پیدا نکرده‌ام.)

اوبرات :

همان قلموق است (بر چنایدرد فرهنگست).

بعد در جلد ۲ ص ۱۵۹ گوید که اوبرات و قلموق و دزونگار Dsungars و الوت Eleutts همه یکی است.

ادل القلاع :

- الاسمعیلیه (الجواهر المضيئه نقلًا عن السمعیانی ۱: ۸۷).

الاهلیجة، [کتاب -] :

« کتاب الاهیجة لا یعرف مؤلفها ویقال الفها الصادق رضی الله عنه وهذا محال »
(الفهرست ۳۱۷).

|| و کتاب [ظ = توحید] مفضل بن عمر [با عمرو] و ذکر آن در امان الاخطار
رضی الدین بن طاووس (مستدرک ۳: ۳۲۸) - انظر ایضاً ص ۳۳۶.

اهواز:

در عهد ساسانیان مرکز کرسی سطران (آرشوک بفرانسه - متروپولیتن بانگلیسی)
نسطوری بوده است و این شهر را ب سریانی بث لاپات Bêth Aâpât می گفته اند و در
همان عهد ساسانیان بعد از آنکه جندی شاپور مستدرجاً ترقی کرده شهر عمده و پایتخت
ایالت [خوزستان] گردید کرسی سطران نسطوری از اهواز بجندی شاپور انتقال داده
شد (حواشی برون بر چهارمقاله، ترجمه ثانی در حاشیه ۱۷ در تحت عنوان [خانواده]
بخیشوع، نقلا از الرالینسون و نلدکه).

- ای :

(نظایر) داشته ای - (که داشتی مکتوب است در متن چاپی).

« در جامع التواریخ [جلالی ظ؟] مذکور است که قوام الدین [درگزینی وزیر
شقی قسی القلب سلاجقه و گویا سنجر] ابوالقاسم بر قتل اکابر و اعظم بغایت دلیر بود،
روزی میان او و عزالدین اصفهانی مستوفی گفت و شنیدی واقع شد. قوام الدین در حال
بجس و قید عزالدین مثال داد. آن بیچاره از محبس این رباعی نزد وزیر فرستاد:

گر تو ز گناه من خبر داشتی چون گرك عزيز مصر پنداشتی

(یعنی مرا مثل گرك یوسف می پنداشتی
که در واقع بی گناه بود و فقط متهم بود
بگناه ولی پاک بود از گناه)

من گر گك عزيز مصرم ای صدر بكن با گر گك عزيز گرك آشتی

و قوام الدین این رباعی در جواب نوشت:

گر زانکه توتخم کینه کم کاشتی [یعنی کم میکاشتی]

در جنگ نصیب صلح بگذاشتی [یعنی می گذاشتی]

اکنون که زمانه پایدار است مرا

بی بهره نماندنی [یعنی نمی ماندی] ز گرگ آشتی .

وعزالدین اصفهانی هم در آن حبس از جهان فانی انتقال نمود. (حبیب السیر
جزو چهارم از جلد دوم ص ۱۰۲-۱۰۳)

کلمه گرگ آشتی در هر دو رباعی مجال شبهه برای احدی نمیگذارد که
سایر افعالی که همه قوافی واقع شده اند در هر دو رباعی مختوم به «ئی» هستند نه به «تی»
چنانکه فوق العاده شخص مایل است از روی نظایر این افعال در تذکرة الاولیاء [بر فرض
صحیح نسخ آن و بر فرض آنکه کردتی و نظایر آن چنانکه آقای اقبال در مقاله سابقاً
خیال کرده مصحف و کردتی] (یعنی کردتی با دو نقطه در شکم یاء برسم نسخ قدیمه)
نباشد [اینجا راعم حمل بآن موارد کرده اینجاها را هم همه را داشتی و پنداشتی و کاشتی
و بگذاشتی بخواند ولی قافیه آشتی در هر دو رباعی چنانکه گفته شد صریح صریح
صریح در ابطال این توهم است و صریح صریح صریح است [نمیگویم در اینکه داشتی
و کردتی و نظایر آن غلط و نامستعمل و تصحیف کردتی و داشتی است کما یظنه اقبال بل]
در اینکه کردتی و داشتی با همزه قبل از یاء نیز صحیح و عیناً بهمان معنی و در همان مورد
کردتی [علی فرض صحة تلک الصیغه] یعنی در موع شرطیه ماضی شرطاً و جواباً (یعنی
شرط و جواب لو) استعمال میشده است بالقطع والیقین و علم الیقین و حق الیقین و عین الیقین،
در صورتیکه کردتی باتاء را تا کنون در غیر تذکرة الاولیاء آنهم در متن چایی آن (نه نسخ
خطی آن که من تا کنون ندیده ام) یاد ندارم دیده باشم باشدت فحس و تفکر دائمی در
این خصوص و حضور ذهن همیشگی این صیغ شرطیه خصوصاً بعد از تشکیک آقای اقبال
که فی الواقع احتمال خیلی ممکن بذهن بچسبی است، خصوصاً و خصوصاً که هیچ هیچ
هیچ جا نظایر این نوع شرطیه باتاء را در غیر تذکرة الاولیاء (آنهم چنانکه گفتم در متن
چایی) تا کنون ندیده ام .

اباجی (یا اباجی) :

از اعلام مغول ، اشتقاق آن (جامع ص ۱۰۲)

ایام العرب ، [ماخذ -] :

در طبری ندارد (غیر از یکی دو سه از ایام مشهوره مانند ذی قار و جذیمه و زبأ و طسم و جدس) .

ابن الاثیر در آخر خ ۱ ، - عقد الفرید ج ۳ از طبع سه جلدی بولاق (ظ) ۶۰ -
۱۱۶ - مجمع الامثال ۲: ۲۶۰-۲۷۴ (فقط تعداد ایام با ضبط آنها بدون سود و قایع) ، -
معارف ابن قتیبہ ۲۰۱-۲۰۲ (فقط دو صفحه و فقط پنج شش یوم) ، - عمدہ ابن رشیق
۱۵۹: ۲-۱۷۰ .

|| بعضی ایام عرب در اغانی (طبع جدید ۵: ۱۸-۲۳) و کتاب النقائض بر حسب
بعضی حواله هائی که محشی اغانی بدست میدهد (از جمله در ص ۲۱) .
حرب بکرو تغلب ۳۴: ۶۴ .

|| « و [لابی الفرج الاصفهانی] کتاب ایام العرب ذکر فيه الفا وسبعماية يوم »
تاریخ بغداد ۱۱: ۳۹۸) .
رجوع نیز بحاجی خلیفه در « ایام العرب » .

اینه ، [جمال الدين -] :

(ایبه D ، ایابه C) .

از رؤسای عراق که در غیاب یمه فتنه و آشوب نمود و شکنه همدان را بکشت .
یمه از آذربایجان بعراق آمده اورا باجمعی دیگر بکشت ، ص ۷۲ .

ایچکیان :

رجوع علی العجالة بحبيب السیر که در آنجا ایچکیان بانون در هر دو موضع
مسطور است و گویا غلط طبع باشد ، جزو جلد ۳ ص ۳۸ ، ۶۷ ، - و باوراق نیم ورقی
مسوده جواب مستر Seddon انگیزی (۱) ، و به پاوه دو کورتی در « ایچکی » ص ۹۹ ،
و گویا بل قریب یقین بمعنی خواص و مقربان پادشاه باشد این کلمه .

۱ - که در صدد طبع احسن التواریخ حسن بیک روملو است . [همین شخص
احسن التواریخ را در سال ۱۹۳۱ در کلکته طبع کرده است . (۱ . ۱)]

ایدی قوت :

(یعنی خداوند دولت) .

«و مصطلح او یغور در این آخرها چنان بوده که پادشاه خویش را ییدی قوت خوانده‌اند یعنی خداوند دولت» (جامع التواریخ^a f. 63، 1643، S. P. .)
او یغور (یعنی بهم پیوستن و مدد کردن) .

«او غوزخان پسر قراخان [بعد از یکی از جنگهای فاتحانه] ... امرا و لشکریان را بناخت و طایفه خویشاوندان را که موافقت او کرده بودند او یغور نام نهاد و معنی این لفظ بلغت ترك بهم پیوستن است و مدد کردن.» الخ (ایضا f. 62^a)
ایدی قوت در پیش بالیغ با جمعی قرار داده بود که مسلمانان را در مسجد جامع بکشند غلامی از ایشان که بر اسرار ایشان مطلع بود ایشانرا «لو» داد f. 142^a .

ایراخته :

هم قراءت و هم معنی این کلمه مشکوک است و مسیو بلوشه در ص ۱۸۹ از جامع التواریخ و ص ۱۳۸ از مقدمه آن این کلمه را مغولی و بمعنی دوست و هوا خواه فرض کرده و الله اعلم بصحته، «اجازت خواسته آمدم تا با ایراخته (ن - با ایراحبه) جمع کنم و با شما بگروم» (جامع التواریخ طبع بلوشه ص ۱۸۹)، - «ابا قخان مجد الملک را گفت در کار ملک و مال و خزینه و ایراخته (ن - ایراخته، ایراخته) هوشمند باشی و بر تمامت واقف و مطلع» (جامع التواریخ منقول در مقدمه این جانب بر جهانگشای ج ۱ ص ما)، - بالشکرها و ایراخته (ن - ایراخته) معظم در قبضه تصرف و حوزه تملک خود آورده (نقل از تاریخ اولجایتو لعل عبدالله الکاشانی - مقدمه جامع التواریخ ص 136، 138) .

رجوع نیز بسطط‌العلی : ایواختا (در پیشش یادداشت کرده‌ام) ،

|| « [براق گفت] مدتی بود تا از الوس و خانه دور بودم و کسانم متفرق و پریشان حال اجازت خواسته‌ام با ایراخته را جمع کنم و با شما بگروم » f. 215^b ، -
«این پسران از فرط نخوت و حدت جوانی یکدیگر را چنین قصدی پیوسته‌اند و چندین

ایراخته نباه کرده اند.» (وصاف ص ۵۱۶)

ایران :

در تاریخ یمنی: «و یحمل من بحر الترك الى ایران درة یتیمه» ۲: ۳، مقصود از درة یتیمه دختری که خان است.

|| (در اشعار و اخبار قدیم عرب)

قصیده لقیط بن یعمر ایادی که کاتب در دیوان کسری بود (قصیده اول از مختارات ابن الشجری) نامش در این خصوص است و بسیار بسیار قصیده خوبی است.

ایران شهر :

این کلمه در اصطلاحی و ابن حوقل هم استعمال شده است، رجوع بفهرست آنها. زحرف مدحش اندر زمین ایران شهر همی پروید شعر اریرا کنند شعیر (عنصری، مجمع الفصحا ۱: ۳۵۷)

|| قره ضیاء الدین - بلوکی است در حوالی خوی = قرای ضیاء الدین !

طربزون = طرب افزون !

حاجی ترخان = حاجی طاهر خان !

ارزروم = ارض روم !

؟ = فرحزاد !

بختیاری = باختریان !

اتین دوله = اتیان الدوله !

هاید پارک = حیاط پارک !

عشیره = آسوریا !
 کرد - ویوین دوسن مارتن || (۱)
 هکاری - حق یاری !

|| (و شهر ایران فردوسی) مسائل پاریسیه ۱: ۲۴۶.

ایران شهری، [ابوالعباس -] :

که اینقدر در زادان مسافرین ناصر خسرو از و عقاید او نقل میکند ذکر

۱- این قسمت ارتباطی با یادداشت مربوط به «ایران شهر» ندارد ولی چون در ذیل آن بود عیناً در اینجا نقل شد (۱.۱).

ازو باسم «ابوالعباس الايرانشهری» در مقدمه کتاب الهند بیرونی هست (ص ۴) و ازو و صداقت او قدری تعریف میکند، و ظاهراً این دو ایرانشهری یکی است تا رجوع شود تفصیلاً بزادالمسافرین که آیا او را باسم ابوالعباس نیز ذکر کرده است؟ این ورقه را عجالة از حفظ نوشتم (یعنی از حفظ نسبت بزادالمسافرین والا بیرونی جلوی چشم است) تا رجوع بزادالمسافرین شود تفصیلاً.

الآثار الباقیه ۲۲۲، ۲۲۵.

مذکور در «اختیارات مظفری» قطب الدین شیرازی (رجوع بفهرست رزن ص ۳۱۶).

ایران قدیم، [ترویج در] :

Cinq espèces de mariages (chez les anciens Perses) :

1 ^e - Sbah Zan	شاه زن
2 ^e - Yogan Zan	یگان زن
3 ^e - Statar Zan	ساتارزن
4 ^e - Câkir Zan	کاکیرزن
5 ^e - Khodask Râi Zau	خدا سک رای زن

(L' anciens droit des Perses , par R. Dareste.)

ایرانی :

دو نفر از موالی پیغمبر ص ایرانی بوده اند و نسب نامه ایشانرا طبری بدست میدهد : شقران ، و ابو ضمیره (طبری ۱: ۱۷۷۸-۱۷۸۱) .

ایرانیان و ایرانی :

شرحی تمجید از ایشان در مقدمه ابن البلخی و نزول دوآیه در شأن ایشان : عباداً لنا اولی بأس شدید و استدعون الی قوم اولی بأس شدید (فارسنامه ابن البلخی ص) و نیز دوسه حدیث در شأن ایشان .

کسانی و فراء و سیبویه هر سه ایرانی بوده اند ، و کذلک ابوحنیفه معروف .
مطلبی راجع بایرانیان قبل از اسلام و عرب در اعلام زرکلی ج ص .

ابرج میرزا [شاعراده] :

ملقب بجلال الممالک شاعر معاصر در قرن سیزدهم مارس ۱۹۲۶ در طهران بمرض > سکنه وفات کرد < . (رجوع بدفتر مخارج ۵۵)

- ایزه (مشکیزه) :

دمطهره و مشکیزه و مشک پر آب بر ندارند. (تاریخ فیروزشاهی ۵۷۰)
 | پاک - پاکیزه ،
 چشم - چشمیزک (برهان).

ایسی کول :

دریاچه ایسی کول را در جهان نامه دارد بلفظ ابسکول ، و شاید این اولین دفعه باشد در کتب مسلمین ، رجوع بجهان نامه (در تعداد بحیرات)

ای الشجرة وای شجرة :

و فرق بین این دو تعبیر (لسان المیزان هاشم ۲۶:۶).

ایشیک آقاسی باشی :

ایشیک آقاسی یعنی تحت اللفظی «رئیس بیرون» (در مقابل رئیس اندرون) ، ایشیک ترکی است بمعنی بیرون (آقای تقی زاده) ، و کلمه باشی هم که معلوم است ترکی است بمعنی سرومجازاً بمعنی رئیس و بر آخر کلمات مفرده (علی خلاف ما تنتظر) الحاق میشود مثل حکیم باشی و منجم باشی و غیره ، پس معنی تحت اللفظی «ایشیک آقاسی باشی» رئیس رؤساء بیرون است و بفرانسه Chef des protocoles که ناصرالدین شاه در سفرنامه فرنگش همه جا حتی در فرانسه جمهوری نوشته است ایشیک آقاسی فرانسه باستقبال ما آمد (او کما قال). و امروزه در ایران گویا بجای ایشیک آقاسی باشی «رئیس تشریفات» میگویند که شاید عین آن نباشد ولی عملاً و شغلاً تقریباً معادل است.

ایضاً :

فعل آض در شعری از ابراهیم بن المهدی (غرر و در رسید مرتضی ۴: ۱۵۹).

|| در شعری ، امالی زجاجی ۱۴.

|| نمیدانم چندی قبل کجا خواندم که این کلمه نباید عربی الاصل باشد و آن شخص از خودش یا از قول کسی دیگر گویا احتمال داده بود که این کلمه از لاتینی *Idem* منقول باشد (؟!)، و این فقره با کمال غرابتش قابل تأمل و جالب نظر است، زیرا چنانکه همان شخص ذکر کرده است این کلمه یعنی «ایضاً» در قرآن بهیچوجه مذکور نیست و گویا در هیچیک از اشعار جاهلین و مخضرمین و اخبار و احادیث صحیحیه نیز مذکور نیست و اگر این کلمه فی الواقع عربی بوده است و مصدر آض بمعنی رجع یرجع بوده چنانکه لغویین متأخر ادعا میکنند چرا پس این «آدورب» که احتیاج شدیدی جمیع اقوام و ملل دارند و در هر روز بلکه در هر ساعت در هر جمله شخص محتاج با استعمال یک چنین آدوربی میشود برای گفتن (نیز) و در عموم السنه و در نزد عموم اقوام این کلمه عام البلوی است و هر زبانی معادل این آدورب را دارد چرا پس با وجود اینها همه زبان عربی این آدورب را نداشته است و چرا جمیع شعرای جاهلین و مخضرمین و جمیع ائمه و اصحاب پیغمبر و خود حضرت رسول از استعمال این کلمه خودداری کرده اند، این فی الواقع بسیار غریب است. پس باید از این بید در کمین بود برای این دو فقره: اولاً باید هر جا از قرون اولیه اسلام این کلمه ایضاً را در شعری یا در نثری یافت فوراً باید یادداشت کرد تا کم کم شاید بدست بیاید که اولین مرتبه استعمال آن (تا آنجا که ما میتوانیم بدست بیاوریم) در چه عصر و چه قرنی بوده است، ثانیاً باید مواظب بود در قرآن و احادیث و اشعار جاهلین دید که در این مورد یعنی برای بیان این معنی نیز (یعنی بیان معنی تکرارشی) چنانکه هر کس از نفس خود میدانند که نیز و *aussi* و *idem* و *auch* و معادلات این «آدورب» را در السنه سایره در چه مورد استعمال میکنند (در مواضع مذکوره یعنی در قرآن و احادیث و اشعار قدیم عرب چه کلمه یا کلماتی استعمال میکردند. || «قال فكيف تصنع بوجد قال اكتب وايضاً» (الفهرست ۲۴۲).

ایقان:

رجوع به مسائل پاریسیه ۴: ۵۰ [دفتر ادب Dis]، بنقل از قاموس پاوه - دو کورتی (که معنی حقیقی این کلمه را ذکر نکرده) و غیاث اللغات و جامع طبع بلوشه ۲۳۴ و قاموس عدن و فولرس، با بعضی شواهد از حافظ ووصاف و جهانگشای و جامع. در این مهنت (نه در قسمت لغات مغولی و نه در قسمت لغات ترکی) و در دیوان داده‌های قزوینی - ج ۱، ۲۰

لغات الترك و در ترجمان ترکی و عربی طبع هو تسماو در بهار عجم و برهان و فر هنگ ناصری و فر هنگ رشیدی و وارسته ندارد و همچنین در هیچیک از ورقات جعبه های مختلف من ندارد. پس نباید باز دو باره در ورقات در پی آن گشت، و ندانستم بالاخره که این کلمه مغولی یا ترکی است. ولی ظن متاخم بعلم دارم که مغولی باید باشد چه قبل از عهد مغول گویا این کلمه هیچ جا و در هیچ مأخذی و کتابی و شعری و نثری یافت نمیشود.

در جامع طبع برزین نیز در پشت هر سه جلد در یادداشتهای خود گشتم این کلمه را نیافتم و لابد در این قسمت از جامع این کلمه نیامده یا نظر مرا در حین ثبت آن یادداشتهای جلب نکرده بوده است.

در دفتر لغات مغولی و دفتر اشعار نیز رجوع شد، آنچه در آن دو موضوع داشت سابقاً در دفتر مسائل پاریسیه سابق الذکر التقات شده است، - و همچنین در قصیده معروف (۱) جامی نیز این کلمه را نیافتم، - در مبانئ اللغة هم که در دفتر مسائل پاریسیه ۵۲: ۴ بدان حواله داده ام نقلاً از قاموس عدن چون فهرستی ندارد نتوانستم پیدا نمایم و احتمال قوی میدهم که مقصود مؤلف عدن از «مبانئ اللغة» تمام کتاب سنگلاخ باشد نه دیباچه آن فقط چنانکه دنین رس طابع این اسم را (یعنی مبانئ اللغة را) بدان فقط میگوید باید اطلاق نمود [نمیدانم عجالة درست میگوید یا سهو کرده است] ولی شاید نیز این کلمه در خود این دیباچه مطبوع در تحت اسم مبانئ اللغة باشد که من چنانکه گفتم چون فهرست ندارد نتوانستم پیدا کنم.

ایکجان :

مذکور در اخبار ابو عبدالله، تعیین موضع آن (ظ) مسائل پاریسیه ۳: ۲۷۶.

ایلال، [قلعه] :

که نسخ جهانگشای در این خصوص مغشوش در متن مطبوع نسوی دومرتبه ایلال چاپ شده است ص ۴۰ [فقط دومرتبه در این صفحه دارد و دیگر در این کتاب ندارد، رجوع بفهرست کانتن (۲) شد] (رجوع باصل نسخه شود). رجوع شد مرتبه اول ص ۵۴ ایلال واضحاً مثل متن چاپی نوشته است و مرتبه دوم ایلال بدون نقطه در همان صفحه.

۱- در اینجا یک کلمه خوانده نشد. (۱.۱). منظور طبع آن قسمت از جهانگشاست که بوسیله «کانتون» صورت گرفت. (۱.۱).

دسن هم این کلمه را ایلال Ilal خوانده است ، در همین مورد تاریخ مادر خوارزمشاه و تحصن اودراین قلعه گوید :

« ... Le chateau d' Ilal, l' un des plus forts de ceux qui couvrent les montagnes du Magendéran » (D. Ohsson, Histoire des Mongols » Tom I, p. 259 - 260.

|| ایلال B] B (فی موضع الثانی :) ایلان ، A ابلال ، ابلال ، C ابلال ، E,omD (فی موضع الثانی فقط :) ایلال ،] .

قلعه ایست در حوالی لارجان نزدیک ری که مادر و حرم سلطان محمد خوارزمشاه در آن محصور بود و سبتای آنرا محاصره کرده ایشانرا اسیر کرد، ص 246 = f. 110. ایلال را در نزهة القلوب بدقت گشتم اصلاً ندارد ، همچنین در لسترنج ابداء ندارد و همچنین در جامع التواریخ پیدا کردم ؛ یعنی حکایت ترکان خاتون مادر خوارزمشاه را که در قلعه ایلال تحصن جست خیلی گشتم پیدا نکردم . گویا اصلاً این فقره را در جامع التواریخ ندارد یا در هر صورت در مجلد مغول (یعنی مجلد اول) ندارد .

روضة الصفا S.p. 157 ورق 208 : ایلال (واضحاً) .
حبيب السیر S.p. 177a ورق 321^a ، 323^b : ایلال (واضحاً) .
« قلعه لال طبرستان » .

« و [قطب الدین ارزلو (- ارزلاغ) شاه] حرم سلطان محمد خداوند جهان را که مادر پدرش بود بر گرفت بطرف طبرستان و مازندران برد و خود را بقلعه لال طبرستان انداخت . » (طبقات ناصری 231^b و f. 143 ، S.P. 181) [هر دو یک مورد است و یک عبارت که نقلی شده ، دو موضع نیست . دیگر و سواس دست ندهد و مجدداً تفتیش نشود] . شاهد در قلعه لال (- ایلال ظ) است اگر چه بودن ارزلاغ شاه همراه جده اش غلط است کما یظهر صریحاً من جهانگشای و النسوی ، چه ارزلاغ شاه و آق سلطان در فرار از خوارزم بدست مغول کشته شدند و همراه ترکان ابداء نبودند .

ایلتمش :

شمس الدین « الترمش » (کامل ۱۲ : ۲۰۳) ، شمس الدین ایلتمش (با دو تاء -

- کاتالک فارسی ربودر تاریخ مبارکشاهی، شمس الدین ایلتمش در باقی مواضع و کتب،
و ظاهراً وسطی صحیح است بقرینه اشعاری که صاحب «طب» در مدحش گفته است و با
یک تاء وزن درست نیست.

ایلچتای نوین :

ایلچتای نوین A (B الحای ، H الحتای ، G اللحسان ، C ایلختای ، D ایچینا ،
E ایلچتای ، ظ ایلچتای).

از اسراء مغول که بر مخالفت منکوقا آن متفق شده بودند اول مرتبه کسی را
که گرفتند او و یاران او بود و اول کسی را که کشتند او بود = f. 140^a.

نباید این شخص را با ایلچتای برادرزاده چنگیز خان (که او را ایلچیتای نوین
و ایلچیتای بزرگ نیز گویند) اشتباه نمود، چه او در جشن منکوقا آن حاضر بود و از جمله
حضور مجلس تشریفات اجلاس او بود (f. 137^a) ، و نیز نباید این شخص را به امیر
دیگری از امرای مغول موسوم با ایلچیکتای (که هیتی دیگر از ایلچیتای است) اشتباه نمود،
ایلچیکتای که از امرای بزرگ کیوک خان و او نیز از مخالفین بود در بادغیس گرفته شد
و چنانکه در f. 142^a گوید «و ایلچیتای درین وقت که بعراق بود از حضرت پادشاه
جهان غدقان قورچی روان گشت و بخدمت باتورقت و از آنجا بانو کران بگرفتن او چون
بعراق رسیدند جریده برخاست و بیادغیس آمد. ایلچیان در بادغیس او را بگرفتند و
بحضرت باتور بدند با جمعی از خواص. کار او نیز هم برین منوال تمام گشت. - در حالتی که
در f. 140^b در باب همین ایلچیتای صاحب ترجمه گوید: «منکوقا آن... فرمود تا جماعتی
از امرای بدر که ذکر رفت... شمشیری از غضب بریشان راندند ابتدای آن از ایلچتای
رفت بی سرو پای گشت.»

در هر صورت اینان سه نفر هستند بکلی از یکدیگر جدا و ربطی بهم ندارند، نباید
یکدیگر مشتبه شوند. رجوع کنید نیز به جامع التواریخ ص ۲۹۳ ، f. 140^b.

ایلچتای A ، ایلچتای B ، ایلختای C ، ایلحاء D ، ایلچتای E ، (ظ ایلچیتای)
«ایلچیتای بی سرو پای گشت» ، H ایلچیان ، G ایلحای.

بعد معلوم شد قریب بیقین بل بطور قطع و یقین که این ایلجیتای نوین [یعنی این شخص که غیر ایلجیدای نوین برادرزاده چنگیز خان و غیر ایلجیکتای پدر ارغاسون است] پسر قدان است از قوم جلا یرو قدان از ملازمین چنگیز خان بوده و پسری دیگر داشته نام او ایلو که نوین که مولی [یعنی مالک] امیر ارغون معروف بوده است در طفولیت او ، « و این ایلجیدای برادر کوچکتر بود و باقمه آقای [یعنی برادر بزرگتر] خود یکی شده بود . ایلو که او را خواست کشتن گریخته پیش او کتای قاآن رفت . او کتای او را بخواست . ایلو که ویرا بدو بخشیده و او کتای قاآن این ایلجیدای را باشیکی قوتوقو بهم ملازم گردانید تا صندلی او بر میگرفت و آداب و رسوم و هنرها آموخته و باشیکی قوتوقو در اردو میرفته و بتدریج امیر معتبر شده و بوقت جلوس منکوقاآن بر تخت خانی گفته است که شما همه قرار کرده اید و گفته که مادام که از فرزندان او کتای قاآن گوشت پاره باشد که اگر در میان علف پیچند گاوان علف را نخورد و اگر در میان پیه پیچند سگ بر آن پیه ننگرد ما او را بقاآنی تیول کنیم و دیگری بر تخت نشیند چگونه این زمان دیگر گون میکنید . قویلای قاآن در جواب این سخن بر سبیل معارضه فرموده است که شرط چنین بود ، لیکن شروط و یاسای قدیم بیشتر دیگر گون گردید . . . دیگر او کتای قاآن گفته بود که پادشاه شیرامون باشد شما چگونه بدل خود کیوک خان را پادشاهی دادید چون ایلجیدای این سخن بشنید گفت بدین وجه حق با شماست . » (برزین در قوم جلا یرا : ۴۸-۴۹) .

|| برادر زاده چنگیز خان و پسر عم او کتای و پسر قاجین (طبع برزین قاجیون ص ۱۰۶ و طبع بلوشه ص ۱۶) بن یسوکای بهادر است (جامع برزین ۲ : ۹۵) که بقوریلتای جلوس او (او کتای) از بلاد مشرق بیورت اصلی (مغولستان) حاضر گردید ، f. 40 b - f. 56 b در جلوس کیوک بن او کتای از طرف مشرق پیامد .

« عم ایشان ایلجیتای بزرگ » نیز بچشن جلوس منکوقاآن حاضر شد در

سنه ۶۴۹ (A ایلجیتای ، B ایلجتای ، E ایلجیتای ظاظ ، D ایلحکای ، C ایلخیان)

در تعداد قشون چنگیز خان و متعلقان و اقوام رشیدالدین گوید: « حصهٔ پسر قاجیون ایلچیدای نویان برادر زادهٔ چنگیز خان سه هزار نفر، چنگیز خان سه هزار نفر لشکر برادر زادهٔ خویش ایلچیدای نویان داده... چنگیز خان ایلچیدای را از مجموع برادرزادگان دوست‌تر داشته چه اوعاقل تربوده و با تربیت‌تر و پدرش قاجیون چون در جوانی نماند او را زیادت نامی بر نیامد لیکن ایلچیدای عظیم مشهور و معتبر بوده است.» (برزین ۳: ۲۲۲/۳)، رشیدالدین همه جا (طبع برزین ۲: ۱۰۶ و ۳: ۲۲۲-۲۲۳ و طبع بلوشه) او را ایلچیدای نویان می‌نامد، و درج ۲: ۹۵ از طبع برزین ایلچیدای (بدون «نویان»).

ایلچی پهلوان :

از سرداران سلطان جلال‌الدین منکبرنی که در جنگ بامغول در عراق به‌مراهی برادرش غیاث‌الدین سراز جنگ پیچیده قبل از جنگ عنان بر تافتند ص 232 = f. 103.

ایلچیکتای ظ :

A) ایلچیکتای م ۵ ؛ B) ایلچیکتای ۲ ، ایلچیکای ۱ ، ایلچیکای ۱ ، ایلچیکای ؛ C) ایلچی کنای ، ایلچی کیای ، ایلچی کتای ۲ ؛ D) ایلچکا ، ایلچیکای ۲ ، om ۲ ؛ E) ایلچیکتای ، ایلچیکتای ۲.)

از سرداران مغول که بحکم کیوک خان مأمور بفتح و امارت ولایات غربی شد، f. 122^b ، - امیر ارغون در حدود طراز بخدمت اورسید ، و پس از آن ایلچیکتای بیاد غیس آمد، (رجوع کنید نیز به f. 58^b در سلطنت کیوک خان)، [نباید این شخص را نه بایلچیتای برادر زادهٔ چنگیز خان (f. 56) و نه به ایلچیتای نوین از امراء مخالف منکوقا آن اشتباه نمود چنانکه من کرده بودم. سه نفر اند بکلی جدا و هیچ ربطی بیکدیگر ندارند] - پسر او ارغاسون را که از جملهٔ مخالفین منکوقا آن بود یارغو داشتند و سیاست رسید ، f. 141^b . در جلوس منکوقا آن وی بعراق بود چون وی از جملهٔ مخالفین بود ایلچی فرستاد او را در بادغیس که از عراق به آنجا رفته بود گرفته پیش باتو بردند و در آنجا کشته شد، f. 142^a .

کیوک خان در اوایل جلوس ایلحیکمای A (B ایلجکمای ، E ایلچت کتای ، C ایلچیان . D . om) را بالشکر بسیار بطرف مغرب نامزد فرمود و امر نمود تا از طرف هر پادشاه زاده از ده نفر دو نفر بدو پیوند و از تازی یک نیز همچنین وابتدا از ملاحظه کنند، f. 58^b.

- [کیوک خان] بتخصیص کار روم و گرج و حلب و موصل و دیاربکر بدو حواله کرد. « ایضاً 58^b A ایلحیکمای، B ایلجکتای، F ایلچت کتای، C ایلچیان، (om. E ایلخان :

عظاملك در تسلیة الاخوان که در آخر C است و رساله دیگر که بعد از آن نوشته است (که در آخر F است) از هولاکو وابقا و احمد همیشه به ایلخان تعبیری نماید .
|| حواشی کاترمربر جامع التواریخ ص ۱۴ .

ایل خواجه :
نام پسر امیر نور (بخارا) یا خود امیر نور که چنگیز خان او را باشصت مرد از اهل نور بجانب دبوس (= دبوسیه ، از اعمال صغده - یاقوت) فرستاد بعنوان حشر، ص 50.
ایلدزیونی :

(ایلدز نوئین E B ظ)
از سرداران مغول که برای اطفاء نایره خروج تارابی در بخارا در سنه ۶۳۶ از جانب قآن بالشکری بسیار و سرداری دیگر چکین قورچی ببخارا آمد ، (بعد از کشته شدن تارابی) . ص 56 .

ایلدگز :
اول ذکر نسبة مشروخی از او در این الاثیر در ۱۱: ۱۲۰ است در حوادث سنه ۵۵۶ ، - ایضا در ۱۱: ۱۷۴ .
ایلك :

(آمدن او ببخارا در ۳۸۹) ،
برای تعیین تاریخ روز و ماه این واقعه رجوع کنید بص دست چپ و رفته بزرک سامانیان (یعنی ورقه مدت سلطنت سامانیان نه ورقه شجره نسب ایشان) .

طوغان بوقا ————— جیلانچی
 یغلاغو —————
 جدایر (جلایر) تای —————

آقبوقا ————— اودونچی
 موسایل —————
 امیر بزرگ بود از آن کیخاتو باید و اورا بکشت حسین گورکان —————

اورقتو ————— اقبال
 ملازم کیخاتو بود پادشاه اسلام [غازان]
 اورا بیاسا رسانید بعد از نبوت گناه

جلایر تای ————— قرابوقا
 ملازم شهزاده سری (؟) میباشد.
 اقداش یازده ساله بود در جنگ بر که کشته شد

قوقو ————— حسن ————— حسین

ابلکانویان ————— تنکفیادای ————— تباقون ————— بالینکشو بهم بود .

کونن —————

[ابوبکر امیر هزاراست و در
 خراسان پیش خر شده است]

کونجک ————— باجومغر [پسر هولا کوظ] بهم بود

چینکتو —————

جیله —————

حیتو (؟) —————

هندو —————

تکنه —————

اوقانو —————

اوروم —————

قرنچی —————

طوغان —————

شینکتور نویان —————

طوغان —————

در مغولستان بماند و اینجا نیامد

پسر جوجی
 ترمله اذفوم
 جلایر، امیر
 بزرگ بود که
 باهولا کوخان
 اینجا آمده و
 معروف و
 مشهور بود
 اورا ده پسر
 بود [برزین ۱
 ۴۴ بیعد]
 [وجوع نیز
 بور یقه جلایر]

|| از روی جامع وحث ووصاف(؟)[بدقت جميع واقعه فتح بغداد وجنگهای شامات وجزیره را خواندم اصلاً و ابدأ نام این شخص یا نامی شبیه بدان در این فصول در و صاف نیست مطلقاً و اصلاً] وبرزین والفخری (نیافتم) و مختصرالدول (نیافتم) . انکیانودرسنه ۶۶۷ بحکم اباقا بامارت وحکومت کلی نواحی فارس مأمور شد . (وصاف ۱۹۳)

ایلکانوین درحث درحوادث ۶۵۹ « تم امر [هولاکو] ایلکانوین بالمسیرالی الشام » ۳۴۴ ، «ولما بلغ الملك الصالح اسمعيل بن بدر الدين لؤلؤ مسير ايلکانوین فاروق الموصل » ۳۴۵ .

ایلکانوین ، انکیانوین (؟) :
از سرداران هولاکودر فتح بغداد ، 432 .

ایلمنکو A :

(ایلمنکو F E C ؛ ایلکود)

امیر فناکث در وقتی که سه نفر از سرداران مغول الاق نوین و سکتوویقای بفتح فناکث مأمور شدند ، ص 44 .

ایلاک خان :

تاریخ بیهقی ص ۶۴۰ : «ایلاک بوالحسن نصر علی» .

چهارمقاله ۱۲۱-۱۲۳ (رجوع بدان برای اقوال مختلفه در خصوص اسم او) .

ابن الاثیر ۹ : ۶۲ : «ایلاک خان التترکی و اسمه ابونصر احمد بن علی و لقبه شمس الدوله» .

در یمینی هنوز اسمش را پیدا نکرده ام اگر پیدا شد حتماً قید شود اینجا ، ان شاء الله .

زین الاخبار ۶۰ : «ابوالحسن ایلک بن نصر برادر [بغرا (ظا)] خان» .

ایلمنکو :

غلام ابوعلی بن سیمجور و صاحب جیش او (یمینی ۱ : ۱۸۵) .

گویا از جمله مقتولین در حبس قلعه گردیز است بحکم سبکتکین و گویا در انساب سماعانی این فقره را دارد .

ایلمای دست راست و چپ :

f. 59^a = 133 .

ایمیل ظ C:

(A ایمیل ، B و D و E ایمیل).

«وتختگاه او کتای کی ولیعهد بود یورت او در عهد پدر در حدود ایمیل وقوناق بود. چون بر تخت خانی نشست بموضع اصلی که میان ختای و بلاد او یغور است تحویل کرد و آن جایگاه پیسر خود کیوک داد.» f. 10^b .

«کوچلک گورخان را گفت که اقوام من بسیار است و در حد ایمیل و قیالینگ و پیش بالینگ پریشان اند.» f. 14^a .

«خون حاتم زمان [او کتای قآن] بعد ما که بر تخت پادشاهی ممکن شد باردوی بزرک پدر خرامید موضع اقامت خویش که در حدود ایمیل بود پیسر خود کیوک فرمود.» f. 53^b ، «و در این میانه خبر و صوک کیوک باردوی خویش که بکنار ایمیل است رسید.» f. 55^b ، «چون خبر فوت او کتای قآن بکیوک رسید در حرکت زیادت تعجیل واجب داشت و سوز واقعه او را فرازمین نگذاشت تا بایمیل رسید» f. 56^b .

اما آنچه از f. 60^b ر Af. 134 ایمیل و انمل مسطور است آن غلط است و صواب ایتیل بطبق بعضی نسخ دیگر چنانکه در ور یقه علیحده علامت ۹ مشروحاً بیان شده است .

«بعد از وفات کیوک خان در حدود سمرقند زوجه اش اغول غایمش بعد از اقتداح آرا و استشارت بامقر بان ملک در مراجعت باردوی قآن یا مسارعت بجانب قوناق و ایمیل که اردوی قدیم کیوک خان بود بروفق میل نفس بجانب ایمیل در حرکت آمد.» f. 56^b .

قراختای در وقت مهاجرت از چین ابتدا بحدود قرقیز رفتند و از اینجا حرکت کرده بایمیل آمدند و در آنجا شهری بنانهادند که هنوز (در عهد مصنف) رسم و آثار آن

باقی است . f. 83^b (A ایمیل ، B ایمیل ، D ایمیل ، C ایمیل ظ) ، - خان سلطان دختر محمد خوارزمشاه بغداد صباغی درآمد در ایمیل f. 93^b - ممکن است مابین f. 132^b که ورق اول جلد سوم جهانگشا است و 141^b آتی موضعی افتاده باشد چه بعد از پنج سال دوباره شروع باینجای جهانگشا نمودم . - جماعتی از مخالفان منکوقا - آن «در حدود ایمیل و قیالیغ» بودند و منکوقا آن قشونی در آن حدود فرستاد برای گرفتاری آنها . f. 141^b .

|| ایمیل A (B اسل ، D ، اینل ، E ایتل ، D ایمیل) .

«و باتودرمخیم خویش کی در حدود اسمل داشت مقام فرمود و شهری بنانهاد که آنرا سرای میخوانند» f. 60^b = 137 . در اینجا یقین است که مقصود ازین کلمه ایمیل که موضعی است نزدیک قیالیغ در ترکستان شرقی و همیشه در ردیف قیالیغ ذکر میشود نیست بلکه بطور قطع و یقین مقصود نهر ولگاست و قریب یقین است که ضبط این کلمه ایتیل است با تاء ، نه بامیم .

۱- بدلیل آنکه شهرسرای را که باتوبنا نمود در کنار ولگاست (رجوع بنقشه تئودور منکه آلمانی) .

۲- بدلیل نسخ E, D, B که هیأت اسمل دارند بجای اسمل و E صریح تر است چه نقطه تاء را نیز دارد منتهی نقطه یاء دوم را ندارد و نقط حروف چندان اهمیتی ندارد وجوداً و عدماً .

۳- بدلیل آنکه صریحاً در نقشه های متعدده از جمله نقشه آلمانی تئودور منکه (و نقشه تاریخ دسن ظاهراً) اسم ولگا را ایتیل نوشته اند و بعد ازین معانی دیگر جای شبهه نمیماند که در اینجا باید ایتیل باشد و ا*الموفق . - A, C, ایمیل ، D ایتیل E ایدیل ، ظ ایتیل ، ص 304 = f. 134^a مکرر .

الایناس قبل الایساس :

رجوع کنید بدفتر نمرة ۱ ص ۱۱ ، دفتر نمرة ۲ ص آخر ، دفتر نمرة ۴ ص ۵ ، و مجمع الامثال در باب الف .

این است و جزاین نیست :

مصطفی علیه السلام [در جواب رسل باذان حاکم یمن از جانب ایرانیان] گفت اینست و جزاین نیست (تاریخ بیہقی ۸۱۹)، حالا باید رجوع کرد کہ این عبارت ترجمہ چہ عبارت عربی بودہ است .

اینال جوق (یا اینال جوق) :

از اقارب مادر سلطان محمد خوارزمشاه ترکان خاتون کہ حاکم شوراترار بود و جماعت تجاری کہ از جانب چنگیزخان با ترار آمدند بکشت و اموال ایشان را تصرف نمود و سبب ظاہری خروج چنگیزخان یعنی بہانہ او ہمین فقرہ بودہ است و لقب اینال جوق غایر خان (۹) بودہ است . ص 38 .

اینانج :

سہ اینانج بودہ اند کہ نباید آنها را بیکدیگر اشتباہ نمود: یکی اینانج والی ری کہ در سنہ ۵۶۴ بدست یا بتحریک ایلدگز کشتہ شد و عماد کاتب از این اینانج ہمیشہ بہ «اینانج» بدون نون تعبیر میکند .

و دیگر دختر او اینانج خاتون (کہ زبدۃ التواریخ این دختر را ہم ہمہ جا یا غالباً اینانج خالی مینامد بدون قید خاتون) کہ زن اتابک جهان پهلوان و مادر دوسر اوقتلغ اینانج محمود و امیران عمر بودہ است (زبدۃ التواریخ ۱۷۲ ۱۸۲ و ہامش راحة الصدور ۳۳۶) .

و دیگری ہمین قتلغ اینانج محمود نوادہ دختری اینانج والی ری مذکور و پسر اتابک محمد جهان پهلوان بن ایلدگز کہ مادرش اینانج خاتون مذکور بلافاصلہ قبل بودہ است کہ زبدۃ التواریخ غالباً او را اینانج محمود مینامد ولی سایر کتب تواریخ اغلب او را بلفظ «قتلغ اینانج» بدون علاوہ «محمود» میخوانند و مینویسند، و ہمین قتلغ اینانج است کہ قاتل طغرل اخیر آخرین سلجوقیہ بودہ است یعنی قاتل مغدوم و ولی النجم خود و آباء و اجداد خود ، - این قتلغ اینانج در اوایل ۵۹۲ بدست خوارزمیان بتحریک دختر سلطان طغرل اخیر سلجوقی کہ زن یونس خان بن تکش خوارزمشاه بود و با

خوارزمیان مواضعه نهاده بود که قصاص خون پدر از او باز خواهند گشته شد و مانند گوسفند او را سربیریدند و جسد او را فخرالدین سرور خریده بهمدان فرستاد و آنجا در ماه جمادی الاخره ۵۹۲ هـ او را دفن کردند. (راحة الصدور ۳۸۰-۳۰۱)

اینانج خاتون:

بنت اینانج والی ری و زن اتابک جهان پهلوان محمد بن ایلدگز (۱) که پس از فوت او در حباله نکاح برادرش قزل ارسلان و سپس پس از کشته شدن او در حباله نکاح طغرل آخرین سلجوقیان درآمد و بحکم این اخیر کشته شد و چنانکه معلوم است نام این زن را در تاریخ گزیده و ابن اسفندیار و حبیب السیر چیزی مانند قتیبه خاتون نوشته اند. و من تا کنون نتوانسته بودم صحیح آنرا حدس بزنم چه واضح است که قتیبه اسم عربی است و از اسمی رجال است و بیک دختری از امراء ترك این اسم ممکن نیست داده شود. در لب التواریخ صریحاً و واضحاً و مکرراً قتل به خاتون نوشته است که قطعاً همین صحیح است و مخفف قتلوبه، قتلوابه، قتلغابه است بدون هیچ شک و شبهه فالحمد لله علی ما وقفنا لکشف هذه المعضلة، - مادر دو پسر دیگر اتابک جهان پهلوان یعنی اتابک ابوبکر و اتابک اوزبک هر کدام ام ولد علیحده بود (تاریخ سید صدرالدین مذکور یعنی زبدة التواریخ ورق 97b).

|| رجوع بفهرست راحة الصدور و حواله که ما آنجا داده ایم .

اینانج والی ری:

قتل اینانج والی ری که بیش از هزار دفعه ذکرش در تواریخ سلجوقیه از ابن الاثیر و راحة الصدور و زبدة التواریخ و غیره و غیره در هر صفحه <ای> میآید بدست یا بتحریک اتابک شمس الدین ایلدگز در سنه ۵۹۴ رقلعه طبرک ری (ابن الاثیر ۱۱: ۱۵۶) و این شخص پدر اینانج خاتون زن سه شوهر خواره معروف است که ابتدا زن جهان

۱- و مادر دو پسر او: قتلغ اینانج و میرمیران [و کذا ایضاً فی تاریخ ابن اسفندیار امیرامیران، در راحة الصدور نام این پسر را عجلاله نیافتم، امیرامیران عمر (زبدة التواریخ ۱۰۶)] کما فی حبیب السیر ۱۲۶ از جزء ۴ از جلد ۲ و لب التواریخ ۳۸. رجوع نیز به وریتة سلاطین سلجوقیه .

پهلوان شد در حدود سنه ۵۵۶ (ث ۱۱: ۱۲۰) و از او دو اولاد آورد: قتلغ اینانچ [محمود] قاتل طغرل اخیر سلجوقی و امیر امیران عمر، و سپس پس از وفات جهان پهلوان زن برادر او یعنی برادر جهان پهلوان قزل ارسلان شد و پس از کشته شدن او زن طغرل اخیر سلجوقی شد ولی این طغرل قبل از اینکه این زن بر او شام بخورد او بر او چاشت خورد و او را خبه کرد. (هامشی راحة الصدور ۳۱۶)

اینجو:

بزبان مغولی بمعنی املاک خاصه سلاطین مغول است، و چون امیر محمود شاه (پدر شاه شیخ ابواسحق اینجو) مقتول در سنه ۷۳۶ در شیراز متصدی املاک خاصه سلاطین مغول بود بدین نحو شهرت یافت او و اولاد وی (هفت اقلیم^b 51، f. 203، Or.)
 || «مواضع ولای اینجو» (وصاف ۳۶۴)، باز «ولای اینجو» یا «دلای و اینجو» (ص ۳۴۰)، ایضاً ص ۲۶۸.

Initiale

یعنی حرف اول اسم، ت حرف اول «تنوخی» را که مباشر دار الضرب بوده است روی دراهم نقش میکرده اند (ادبیه: ۳۰۸).

ایوان کسری:

«روز دوشنبه ۲۷ جمادی الآخره [سنه ۷۰۹] وصول رایات همایون [اولجایتو] بحدود بغداد و نزول بشهر مداین و بتفرج و تماشا، ایوان کسری [رفتن] و تفکر نمودن و اعتبار حال و انزجار از آمال گرفتن، هولاکوخان بخاغ (?) دولت خود بتفرج ایوان کسری مبادرت نمود سه بار طاق را زانوزد و بخواجه نصیرالدین طوسی رحمه الله میگوید بسیار نظرهای بزرگان و مردان خدای برین طاق بی جفت آمده باشد بمدت هزار سال زانو برای آن نظرها میزنم.» (عبدالله کاشانی^a 51b - f. 50، S.P. 1419)

ایوانی:

از سرداران معروف گرج در جنگ با سلطان جلال الدین منکبرنی که در f. 101 از جهانکشی Sup. Pers. 209 مذکور است بعینه بهمین لفظ Ivanê در تاریخ ارمنستان تألیف گیرا گس Guiragos از اهل گنجه که از معاصرین مغول بوده و کتابی

در تاریخ ارمنستان نوشته که از سلطنت تیریدات ثانی در قرن چهارم مسیحی را شامل است تا سال ۷۱۸ ارمنی مطابق با سال ۱۲۱۰ - ۱۲۶۹ مسیحی و مسیواد . دولوریه M. Ed. Dulaurier آنرا تلخیص و بفراسته ترجمه کرده است و نام ایوانی مذکور بسیار درین ترجمه مذکور است از جمله در باب جنگ با سلطان جلال الدین در ص ۲۰۴ و در جنگ با مغول بر یاست سو بدای بهادر Sabada - Bahadour در ص ۹۹ (علامت مخصوص 1482 ، 12 - 11 ، an . 1838 Journal Asiatique) .

|| (جمع النسخ) ، از رؤساء گرج که بدست سلطان جلال الدین منکبرنی اسیر گشت ص 228 = f. 101^a ، م - ص 229 = 101^b م - ، ایضاً ص 234 = f. 104^a (نمیدانم این همان ایوانی است یا کس دیگر زیرا که هر دو از رؤساء گرج اند ولی ایوانی اول را در f. 101 میگوید که بدست عساکر سلطان جلال الدین اسیر شد و دیگر استخلاصش را نگفته است، پس احتمال میرود که این غیر او باشد.)

ایوانیه ، [ترکمان -] :

این الاتیر: در حوادث سنوات ۵۵۳، ۵۶۸، ۶۱۰، ۶۲۳، ۶۲۴، ۶۲۸، (-ج ۱۱ ص ۱۰۷)

_____*

[ترجم الايوانی] - ۱۷۷ [ترجم الايرانی] ، ج ۱۲ ص ۱۳۹ [الترکمان الايوانیه] ، ۲۱۳ [الترکمان الايوانیه] ، ۲۱۶ [اوقع بالايوانیه] ، ۲۳۳ [الترکمان الايوانیه] .
راحة الصدور: ۳۴۶ (لشکرایوه) ، ۳۷۷ (سلک الايوه) ، ۳۸۲ (لشکرایوه) ، ۳۹۲ (پسرایوه) .

زبدة التواريخ سيد صدرالدین : ص ۱۷۷ (ترجم الايوانی ، اصل نسخه :
ترجم الايوانی) .

الحوادث الجامعة: ۱۹۹-۲۰۰ (سليمانشاه بن برجم الايوانی) .

طبقات ناصري: ۴۲۳ (سليمانشاه ابوانی ترکمان) : ۴۲۴ (کذلک) .

ابن ابی الحديد ۲: ۳۷۰ (الطائفة المعروفة بالايواء) .

سيرة جلال الدين منکبرنی للنسوی ۱۲۶ (الانراك الايوانیه) ، ۱۸۷ (شهاب

خط سياه روی کلمات علامت مصحف و غلط بودن آن کلمه بعقیده مرحوم قزوینی است (۱۰۰۱)

الدین سلیمان شاه ملک الابویه ، ۲۱۰ (ملک الایوه شهاب الدین سلیمان شاه) ، ۲۱۱ (ملکی الایوه والجبال) .

تاریخ گزیده: ۵۵۲ (شهاب الدین [سلیمان شاه] ایوه) .

نزهة القلوب: ۱۰۷ (سلیمان شاه ابوه) .

رجوع شود نیز بوریقات «سلیمان شاه» .

|| ابن الاثیر: ۱۲: ۲۱۳ ؛ نسوی ۱۲۶، ۱۸۷ (الایویه) ، ۲۱۰ (ملک الایوه) ، ۲۱۱ (ملکی الایوه والجبال) .

ایوب [آل -] :

تراجم آنها در این خلکان :

الملك المعظم عيسى ۱: ۴۳۲ ، - الملك الظاهر غازي ۱: ۳۸۴ ، - الملك العادل

محمد ۲: ۱۵۸ ، - الملك الكامل محمد ۲: ۱۶۰ ، [شرح حال مختصر بسیاری از این

خانواده را در ترجمه حال ملک کامل دارد] ، - الملك الاشرف موسى ۲: ۲۸۴ ، -

الملك الناصر صلاح الدين معروف ، يوسف ۲: ۵۵۴ .

ایام :

که معنی را تا درجه خنک و بی ربط میکند :

یاردلدار من ار قلب بدینسان شکند ببرد زود ببرداری خود پادشاهش



مشتري را بهای روی تونیست من بدین مفلسی خریدارت

(سعدی ۲۵۵)

|| (خنک کننده معنی):

گفتم که نیاویزم بامار سر زلفت بیچاره فروماندم پیش لب ضحاکت

(سعدی ۲۵۰)

توضیحات و اضافات

و

تصحیحات

پس از طبع جلد اول یادداشتهای قزوینی آقای مجتبی مینوی ، استاد گرامی دانشگاه طهران، سراسر کتاب را با دقت و علاقه خاص خواندند و بعضی نکته های مفید اصلاحی یا اضافی که درباره آن جلد بنظر ایشان رسیده بود لطف کردند و در پایان جلد دوم یادداشتهای قزوینی بچاپ رسید. اینکه که چاپ دوم جلد اول باتمام میرسد واجب آمد که آن نکته ها بآنتهای این جلد الحاق شود تا خوانندگان از چگونگی آن توضیحات و اضافات سودمند اطلاع حاصل کنند .

ص ۳ س ۵ : ظاهراً این حوقل کتاب اصطخری را از نو تحریر کرده است .

ص ۹ س ۲۰ : یعنی دختر عموی خود را گرفته بوده است .

ص ۱۱ س ۲۰ : ۶۲۳ غلط و ۶۸۳ درست است .

ص ۱۵ س آخر : جمله بر اثر سهو القلم مرحوم قزوینی افتادگی دارد و باید اینطور

باشد : «چه اگر ولادت کرد و چین را در ۱۰۰»

ص ۱۸ س ۹ : در یادداشت مرحوم قزوینی «اوس» آمده است و شاید «اولوس»

درست باشد .

ص ۲۰ س ۲۴ : عبارت مرحوم قزوینی ناقص است و با افزودن «متحد باشد» پس از

«ساقط شده است» جمله کامل میشود .

ص ۲۳ س ۷ : بحث در باب اعراب عشرون و ثلثون هم در شرح رضی بر کافیه ،

ورق ۹، آمده است و موضوع اینست که این کلمات جمع عشرو ثلاث

نیستند و حکم آنها غیر از حکم جمع مذکر سالم است .

ص ۲۳ س ۷ : ماطران ، ظاهراً ماطرون است . بحثی در باب اعراب این کلمه در معجم البلدان ج ۴ ص ۳۹۵ آمده است .

ص ۲۷ س ۱۴ : نام کتاب فرهاد میرزا هدایة السبیل است نه کفاية السبیل .

ص ۳۵ س ۷ : سطر العلی چاپ اقبال و قزوینی ص ۶۸ .

ص ۳۵ س ۸ : اعیانی ، در اصل یادداشت مرحوم قزوینی همین طور است و شاید « اخیافی » باشد .

ص ۳۶ س ۹ : « لوثئه » غلط است و صحیح آن باید لوثته باشد که در معجم الشعراى مرزبانى ص ۴۲ در احوال همین اخیطل آمد است .

ص ۳۹ س ۱۳ : عین عبارت « مضمنه (؟) » است که چاپ شده با همان علامت استفهام و شاید « تصنیفه » باشد .

ص ۴۹ س ۳ : در اصل « تونیان » است که چاپ شده ، ولی شاید نویسنده باشد .

ص ۵۴ س ۳ تا ۶ : هیچ دلیل نمیشود ، بخصوص وقتی که گوینده مولوی باشد ، اما اتفاقاً سعدی هم عین این قافیه را دارد (و باز هم دلیل نمیشود) :

کسان را درم داد و تشریف واسب طبعی است اخلاق نیکونه کسب
ص ۵۵ س ۱۶ : کلمه ای که خوانده نشده و المرشد است .

ص ۵۸ س ۱۴ : نظیر رستم صولت و افندی پیزی .

ص ۵۹ س ۱۷ : در خط قزوینی « بر فزود » است و شاید « بر فردود » باشد .

ص ۶۰ س ۷ : در حدیقه سنائی چاپ بمبئی ص ۴۲ « ناخن برای » است و « ناخن پیرای » در تنقیر قدیم کیمبریج (براون ص ۸۹ در JRAS) .

ص ۷۱ س ۱۷ : باقی مطالب مربوط به اشتقاقات عامیانه در صفحه ۱۵۰ همین جلد اول چاپ شده است .

ص ۷۱ س ۱۸ : در تکملة اصلاح ما تغلطفیه العامه از جوالیقی بحثی در این باب هست که صحیح آن استیام بسین است و اشتیام تلفظ عوام است (ص ۵۸) .

ص ۷۳ س ۱۶ : عجب است ، خود من جلد فهارس آن را برای مرحوم قزوینی خریدم

و فرستادم و حالا هم همان جلد در جزء کتب مرحوم قزوینی در دانشکده ادبیات هست، و بهر حال در فهرست مزبور ناسی از اشعری شاعر نیست.

- ص ۷۵ س ۳ : « بیرون از » هم هست: برون از رسی در حیاتش نیافت (سعدی).
- ص ۷۶ س ۱۸ : خلاف آن : اعشی قیس ، معجون قیس .
- ص ۷۷ س ۲۲ : اورانان : اوزانیان در رساله نصیر الدین طوسی .
- ص ۸۴ س ۲۴ : بجای « مشتری » باید « بایح » باشد و سهواً خود مرحوم قزوینی است.
- ص ۸۵ س ۲ : دو کلمه ای که در این سطر خوانده نشده است « دانستن او » است .
- ص ۸۵ س ۸ : متحرک : هکذا فی الاصل و شاید بتحرک ؟ .
- ص ۸۶ س ۱۷ : مسلماً در قدیم بکاف فارسی بوده است مثل آگندن و پراگندن، ولی تلفظ امروزی فارسی در همه موارد (بغیر از فکانه) بکاف عربی است.
- ص ۸۸ س ۷ : عبارت « به تصحیح کرده اند » چنین خوانده شود: « به افضلکم علی تصحیح کرده اند » .
- ص ۸۹ س ۵ : سعدی هم دارد ، نوروز نامه دیده شود .
- ص ۹۴ س ۵ : « ملکانکین [؟] و سپس امیر پری [؟] » شاید « بلکاتگین و سپس امیر پری در غزنین سلطنت کردند » درست باشد .
- ص ۹۴ س ۱۶ : درباره التتمش ، ص ۱۵۵ ، ایلتمش ، نیز دیده شود .
- ص ۱۰۶ س ۱۴ : برای تتمه قرای الموت بص ۱۱۹ و ۱۲۰ ذیل اندرود رجوع شود .
- ص ۱۱۶ س ۲۳ : در اوایل جلد چهارم یتیمه الدهر هست .
- ص ۱۲۰ س ۴ : نه در حدائق السحراست و نه در المعجم ، در ترجمان البلاغه است .
- ص ۲۲۳ س ۷ : امالی صدوق مجلس چهلیم ، معانی الاخبار باب ۵۶ ص ۶۸ .
- ص ۱۲۳ س ۱۶ : ولی در دیوان ابوالعتاهیه نیست و در الموشح هم فقط دو بیت آن هست .
- ظن مرحوم قزوینی این بوده است که حتماً باید ابیات منظمی از این الفاظ بیرون آید ، در صورتی که لازم نیست و کافیت که وزن ضربه ناقوس از آن درست آید . شاید بعدها از آن ابیاتی ساخته و بابی العتاهیه نسبت داده باشند .

- ص ۱۲۶ س ۲۰ : حکایت در ربیع الابرار از مخشری (ظاهر آ) منسوب بعهد منصور دوانیقی منقول است .
- ص ۱۲۷ س ۳ : چون سال ۵۳۳ هـ یزد گردی مساوی است با ۵۰۶ هجری پس انوری تا این سال بی شک زنده بوده است .
- ص ۱۲۸ س ۱۷ : این نسخه حالا در تصرف مستر چستریتی است .
- ص ۱۳۱ س ۴ : برداشت کلک و کاغذ و فر فر و نوشت .
- ص ۱۳۱ س ۹ : «ورنه هر گوشه صد چو عنصری ایست» صحیح است و در بیت قبل لفظ «کذا» زاید است .
- ص ۱۳۴ س ۱۴ : کلمه ای که خوانده نشده است «فعالیت» است .
- ص ۱۳۷ س ۱۴ : کلمه ای که جایش خالی است «هاراسوویتز» است .
- ص ۱۳۷ س ۱۹ : ؟ اوزانیان - که در رساله نصیرالدین طوسی آمده است، همانست که در ص ۷۷ و ۱۴۰ هم آمده است (؟) .
- ص ۱۴۰ س ۹ : مینرسکی در حواشی رساله نصیرالدین شود .
- ص ۱۴۲ س ۴ : خود جناب آقای تقی زاده در باب این لفظ مقاله ای بانگلیسی در BSOS سال نهم ص ۶۰۳ و مابعد نوشته اند .
- ص ۱۴۵ س ۸ : کلیة ترجمه فاکولته یا کلژیا کالج است که جزئی از اونیورسیتیه تا ۱۰ : باشد . دارالفنون در عهد امیر کبیر گرفته شد از ترکها و ترجمه Polithéchnique بوده است .
- ص ۱۴۶ س ۱۹ : المعجم در صنعت النام رجوع شود (چاپ مدرس رضوی ص ۳۴۵) - شش صیغه این فعل: داشتی داشتی داشتی داشتی داشتی داشتی، یاه آخر همان یاه استمراری است و اگر در دوم شخص مفرد داشتی بخوانیم باید معتقد شویم که ماضی مطلق گاهی یک تاء زائد در آخر میگیرد!
- ص ۱۴۷ س ۸ و کلمات کردتی و داشتی و امثال آن غلط صریح واضح است و منشأ این غلط جز اشتباه و بی اطلاعی مرحوم پرفسور رینولد نیکلس نبوده ۱۷۱۳ و ۱۷۱۲ :

است. مرحوم قزوینی هم در حواشی المعجم متابعت از مرحوم نیکلسن کرده بوده اند، آن نیز اشتباه بوده است. آقای مدرس رضوی هم همان اشتباه را در چاپ جدید المعجم تکرار کرده اند و باید در چاپ بعدی حذف شود.

- ص ۱۴۹ س ۱۹ : لعبدالله - بعد ازین هم همین طور لعبدالله نام برده - شاید اسم ابوالقاسم کاشانی عبدالله بوده است (ص ۱۶۶ دیده شود).
- ص ۱۵۰ س ۱۲ : مربوط است به اشتقاقات عامیانه که در صفحه ۷۱ آمده است.
- ص ۱۵۱ س ۱۳ : سترزن.
- ص ۱۵۱ س ۱۴ : چاکرزن.
- ص ۱۵۱ س ۱۵ : خودسک زن.
- ص ۱۵۳ س ۶ : کلمه ای که جای آن خالی مانده است «یئیس» است و نقص در خط مرحوم قزوینی است.
- ص ۱۵۴ س ۱۱ : کلمه ای که خوانده نشده «پوربهای» است.
- ص ۱۵۵ س ۲۴ : التتمش نیز دیده شود در ص ۹۴.
- ص ۱۵۹ س ۲۵ : مقصود صفحه ۲۰۲ از کتاب زامباور است که اسارت عبدالملک بن نوح را بدست ایلک خان در روز دهم ذی القعدة ۳۸۹ گفته است.

فهرست ها

مطالب جلد اول «یادداشت‌های قزوینی» که اینک نشر میشود بترتیب حروف الفبائی مرتب است و بنحوی است که مراجعه کننده می تواند از مباحثی که در کتاب مورد بحث است باسانی اطلاع حاصل کند. اما در ضمن بعضی از مطالب کتاب مطالب دیگری هم بطور پراکنده و طرداللباب مورد بحث قرار گرفته است. باین سبب و برای اینکه مراجعه باین مطالب، بنحو دقیق تر و آسان تر میسر باشد چند فهرست مختلف بر حسب موضوع برای این جلد تهیه گردید، و در تهیه فهرست ها رعایت این نکته شد که لغات و اسماء اعلام و نام کتابهائی جمع شود که مطلبی یا نکته ای که مستقیماً مربوط به آن لغات و اسماء اعلام و کتابها هست در متن کتاب آمده باشد.

نام کتابها

۱۴۸	ایام العرب	۱	الآجرومية
۸۹	تاریخ الهی	۳	آداب المتعلمین
۲۷	تاریخ طبری	۱۶	ابطال الباطل
۸۶	جاودان نامه	۲۲	اثبات الوصية (از مروزی)
۱۲۵	رسالة طالقان	۲۲	اثبات الوصية (از مسعودی)
۱۶	سلوك الملوك	۲۳	اثنا عشر به
۸۸	شهریاران گمنام	۲۵	احسن الکبار
۸۶	عرض نامه		احسن الکبار فی مناقب الائمة
۲۹	فرهنگ لغات ترکی و مغولی	۲۵	الاطهار
	لوامع الانوار فی معرفة الائمة	۲۶	احمد ا
۲۵	الاطهار	۲۷	اخبار الوزراء
۱۰۱	مقدمة قدیم شاهنامه		اخوان الصفا
۱۶	مهمان نامه بخارا	۴۱	اربعین
۳۶	نزهة المشتاق فی اختراق الآفاق		اسرار التوحید فی مقامات شیخ
۸۶	نفس	۶۰	ابی سعید
۱۰۱	هزار افسان	۷۰	اشارات (ترجمة فارسی)
	مباحث جغرافیائی	۸۹	الاكر
۴-۲	آذربایجان	۱۰۰	الف ليلة وليلة
۴	آدرات	۱۰۹	الامامة والسياسة
۴	آرمدا [دشت-]	۱۱۵	الامصار
۸	آمل [الشط -]	۱۲۴	انساب الاشراف
۱۲	اترار	۱۲۴	الانطاء
۲۱	اترك [رود-]		انوار الملوكوت فی شرح فص
۲۴	اجاور (موجاور)	۱۲۶	الیاقوت
۲۴	احسا (لحسا)	۱۳۵	الاوائل
		۱۳۶	الاوراق صولی
		۱۴۶	الاهلیجة

۱۲۵	انکران	ادالیه (مانطالیه رجوع شود)
۱۳۷	اورال	۴۰ اران
۱۳۹	اودمچی	۴۲ اردو بالین
۱۳۹	اوری شلیم	۴۲ اردهن [قلعه -]
۱۴۲	اوزجند	۴۲ اردیش [رود -]
۱۴۴	اولوقا	۴۳ ارزیر [جوی -]
۱۴۶	اهواز	۴۳ ارس [قصبة -]
۱۵۲	ایسی کول	۴۳ ارسبار
۱۵۴	ایلال [قلعه -]	۴۷ ارقون [رود -]
۱۶۶	ایوان کسری	۴۹ ارمینیه صغری
۸۹	بکر	۵۷ استندار
۲۱	شیرین [رود -]	۶۲ اسفر نک
	صیرم (باسفیجاب رجوع شود)	۶۲ اسفیجاب
۱۵۵	لال [قلعه -]	۶۲ اسناش
۱۰۹	یزد	۶۳ اشتقار
	لغات	۷۴ اشکور
		۷۵ اصفهان
۸	آئینه سکندر	۸۹ اکر
۷۱	آبریز	۹۱ الاتاق
۱	آبله افرنک	۹۱ الاداغ
۱	آتش زنه	۹۱ الاقماق
۱	آخواند	۶۲ الان
۵	آذررن	۹۳ البرز [کوه -]
۵	آذوق (آذوقه)	۹۴ التای
۵	آس	۱۰۰ الق طاق
۶۱	آس	۱۰۲ المالین
۶	آسب	۱۰۲ الموت
۶	آستی	۱۰۷ النجق [قلعه -]
۶	آقا	۱۰۹ الی قابو
۶	آقاوایی	۱۰۹ امامزاده جعفر یزد
۷۸	آق سنقر	۱۱۴ امریکا
۷	آقچه	۱۱۹ اندج رود
۱۱۱	آمن	۱۲۰ اندرخ
۷۸	آی تغمش	۱۲۴ انطالیه

۶۱	اسطقس	۲۲	اتسز
۶۱	اسفرم	۲۲	اتلیخ
۶۲	اسفند	۲۳	اثیر (= آتش)
۶۳	اسکندرانی (نوعی پارچه)	۲۶	احمد (بمعنی محمود)
۶۳	اسلیم (بجای اسلام)	۲۶	احمد ا
۶۳	اسلیمی (نوعی خط)	۲۷	اختر
۷۱	اشتیام	۳۲	اخر باخر
۷۵	Resteuration اصلاح	۳۵	اخیاف
۷۶	اطمه	۳۶	ادب
۷۸	اطلال	۳۶	الادیات
۸۰	اغراق	۴۰	ادیب و عالم
۸۳	اغلامش	۴۰	اذواق و مواجد
۸۴	افراسیاب	۴۱	اربز
۸۴	افزون مایه	۴۱	ارتاق
۸۶	افغان	۴۲	اردشیر
۸۶	افکندن	۸۰	ارغش
۸۷	افلیج	۴۷	ارکاوون
۸۷	افیون	۴۷	ارکون
۶۱	اقحوان	۴۹	ارک
۸۸	اقطاع	۵۲	ازبک
۸۸	اقلیمیا	۵۳	ازتاور
۸۹	اکدش	۶۱	assassinat
۹۰	اکنجی	۵۳	اسامی مرکبه
۹۱	الاغ	۵۳	اسانید
۹۱	الاق	۵۴	اسب
۹۵	التمفا		اسباط
۹۶	التون	۵۴	اسبیدهان
۷۸	التون تاش	۶۱	اسیرغم
۹۸	الجه		استار (به استیر رجوع کنید)
۱۱۶	امیر بحر	۵۴	الاستباریه
	امیر البحر (به امیر بحر نگاه کنید)	۵۵	استشراق
۹۹	انن و کلوردان	۵۷	استلاتن
۱۰۹	الیجه	۵۸	استیر
۱۱۲	ایمن	۵۹	اسر

۵۵	تاجر گوشت آدمی	۱۱۸	انبار
۷۸	تمر تاش	۱۱۸	انداختن (لازمأ)
۱۴۵	جامع (= Université)	۱۲۳	اندهان
۵۱	جزایرچی	۱۲۳	اندیشه
۶۱	چمسفرم	۱۲۳	انعدام
۶۰	جمع (بمعنی کتاب و تألیف)	۱۲۵	انگشت آرای
۶۱	جواز سپرم	۱۲۵	انموج
۶۱	جواسفرم	۱۳۶	اوراجه نویسان
۶۱	جوان سپرم	۱۳۶	اوج
۱۵۲	چشمیزك	۱۴۰	اوران
۷۱	چنك	۱۴۳	اولاق
۱۳۰	حشر	۱۴۵	اونیورسیته
۶۰	خانه	۷۷	ای ا به
۶۲	خردل الابيض	۷۸	ای تکین
۱۴۵	دارالفنون	۱۴۷	ایاچی
۱۱۸	دله	۱۴۸	ایچکیان
۷۰	زنده	۱۴۹	ایراخته
۶۲	سپند	۱۵۲	ایزه
۶۰	سرای	۱۵۲	ایشیک آقاسی باشی
۸۲	سلم (بسر فریدون)	۱۵۳	ایضأ
۷۸	سنقر	۷۸	ایل ارسلان
۷۱	سیبچی	۸۰	ایلاق
	سیر (به استیر رجوع کنید)	۷۸	ایلدگز
۶۱	شاهسفرم	۸۰	اینال
۵۱	شیبی لانترا (جشن)	۱۶۶	اینجو
۶۱	ضمیران	۹۶	بارس
۱۱۸	طرار	۱۸	بدرستی که (= ان)
۱۱۸	عیار	۷۰	برشته
۶۱	غیلة		برکات
۷۰	فرسته (= فرستاده)	۷۸	بك ا به
۷۸	قتلغ ا به	۷۸	بك تعدی
۷۸	قراستقر	۷۵	بیرون (= علاوه بر)
۷۸	كن دغدی	۸۰	پارگین
۵۵	ماء الملام	۱۵۲	پاکیزه

ابوسعید اسماعیل بن عبدالقاهر بن	۷۱	مدھوش
عبدالرحمن بن محمد حسین اسماعیلی	۱۵۲	مشکیزہ
(بہ اٹاروش رجوع شود)	۶۰	ناخن پیرا
ابوسعید محمد بن منصور [اسماعیلی]	۱۳۰	ناف ہفتہ
ابوسعید اسماعیلی	۷۸	یارق تغمش
ابوالقاسم اسماعیل بن معدہ بن اسماعیل		
بن ابی بکر اسماعیلی	۶۸	
ابوسعید بکر بن ملک	۱۱۲	
ابوالعباس ایرانشہری	۱۵۰	
ابوعبداللہ محمد بن یعقوب فارسی	۱۱۲	
ابوالحسن سعد بن محمد بن	۷	
منصور اسماعیلی	۶۷	
ابومعمر بن ابی سعد بن ابی بکر	۷	
اسماعیلی	۶۷-۶۶	
ابومنصور بن باقر	۱۱۲	
ابومنصور محمد بن عبدالرزاق	۱۱۲	
ابومنصور محمد بن علی	۹	
اسماعیلی جوینی	۶۸	
ابونصر محمد بن ابوبکر اسماعیلی	۶۸	
ابی ہلال عسکری	۱۳۵	
اتابک ابوبکر بن سعد	۲۰، ۱۸	
اتلیخ	۲۲	
اجاش	۲۳	
احمد جلایر [سلطان-]	۲۶	
احمد بن حسن میمندی	۲۶	
احمد بن رمیح مروزی	۲۲	
احمد بن سلطان اوئیس جلایر	۸۷	
احمد بن منصور بن قراتکین	۱۱۲	
احمد بن واضح	۲۶	
ادریسی	۳۶	
ادکوتیمور	۳۹	
ادھم	۴۰	
ارپای کاون	۴۰	
اربغ بوکا	۵۲	
	۷۱	آرش کمانگیر
	۷	آقبوقا
	۷	آقچہ
	۷	آق سلطان
	۱۹	آق سنقر بن عبداللہ قسیم الدولہ
	۷	آق ملک
	۱۰۹	آل الیسع
	۱۶۷	آل ایوب
	۹	ابراہیم بن الادھم
	۹	ابراہیم میرزا بن بہرام میرزا بن
	۹	شاہ اسماعیل صفی
	۹	ابراہیم بن سندی بن شاہک
	۱۰	ابش خاتون
	۱۷	ابقا
	۷۵	ابن ابی اصیبعہ
	۹۰	ابن اکفانی
	۳۴	ابن سینا
	۱۹۹	ابن قتیبہ
	۱۸	ابو احمد محمد غزنوی
	۶۶	ابوبکر اسماعیلی
	۶۷	ابوبکر احمد بن ابراہیم بن
	۱۱۲	اسماعیل اسماعیلی
	۱۲۷	ابوجعفر محمد بن علی بن حسین
	۱۵۲	ابوالحسن عمرانی
	۸۱	ابوحنیفہ
		ابوریحان بیرونی

۸۳	اغول غایمش خاتون	۴۱	ار بوز
۸۴	افراسیاب	۴۲	اردشیر
۸۸	اکبر پادشاه غازی	۴۲	ارذلاق سلطان
۹۲	الاقانوین	۴۴	ارسلان (از سلجوقیان کرمان)
۹۲	الب خان	۴۳	ارسلان (از ملوک خانیه)
۹۲	الب درک	۴۴	ارسلان (از پادشاهان غزنوی)
۹۲	البواخان	۴۴	ارسلان بالو
۹۳	البتکین	۴۵	ارسلان الجاذب
۹۴	التمش (شمس الدین)	۴۵	ارسلان خان
۹۸	الخان	۴۹	ارکون
۹۸	الش ایدی	۴۶	ارغون [امیر-]
۱۰۰	الغ نوین	۴۶	ارغو
۱۰۲	القاس	۴۶	ارغاسون
۱۱۵	امیر امیران	۴۰	اروتین طنبوری
۱۱۶	امیر تیمور گورکان	۵۱	اروخان
۱۱۶	امیرک الطوسی	۵۰	از بک بلی
۸۵	امیر المؤمنین	۴۲	از بک بای
۱۱۷	امین الضرب	۸۱	ازهری
۱۲۵	انکیانو	۲۴	اسحق موصلی
۱۳۵	انوشیروان	۶۴	اسماعیل اعرج
۱۳۵	اوتکین لومای	۶۴	اسماعیل چرجانی
۱۳۸	اورخان	۶۵	اسماعیلیه (خانواده)
۱۳۸	اورقینه خاتون	۵۸	استنکارازین
۱۴۱	اوز بک خان بن مونککاتیمور	۸۱، ۶۳	اسکندر
۱۴۳	اولاغچی	۷۲	اشرف بن تیمور تاش بن چوپان
۱۴۳	اولاغ خان	۷۲	اشعب طماع
۱۴۴	اولجای خاتون	۷۳	اشعری (ابوالحسن)
۱۴۵	اوختای	۶۸	اطروش
۱۴۲	ابرج میرزا	۷۶	اعتماد السلطنه (محمد حسن خان)
۱۴۶	ایلمتش		اغراق (به سیف الدین اغراق رجوع شود)
۱۵۸	ایلچی پهلوان	۸۲	اغلی حاجب
۱۵۹	ایلمک	۸۲	اغلمش
۱۶۰	ایلمکانویان	۸۳	اغور او محمد

صدراالدین محمد بن فخرالملک	۱۶۴	ایناغ	۱۶۴
مظفر بن نظام الملک	۱۳۳	اینا لجوق	۱۶۴
صدراالدین محمد بن ناصرالدین طاهر		اینا نج خاتون	۱۶۴
بن فخرالملک مظفر بن نظام الملک	۱۳۳	ایوانی	۱۶۶
عزالدین	۱۹	ایوب	۸۵
عزالدین مسعود	۱۹	بدیع الزمان همدانی	۶۶
علی بن حسن زواری	۲۵	بلاذری	۱۲۴
عمادالدین اسماعیل	۱۹	ترکمان ایوانیه	۱۶۷
عمادالدین زنگی	۱۹	تئودوسیوس	۸۹
غنجار	۷۸	جاحظ	۱۱۵
فراء	۱۴۱	جعفر صادق (امام)	۸۵
فسانچس	۷۸	جمال الدین ایبه	۱۴۸
فضل الله بن روز بهان	۱۶	جیهان	۷۸
قتلغ اینا نج	۱۶۴	حمویه بن علی	۱۱۲
قطب الدین محمد	۱۹	دستکانی	۸۱
قطب الدین محمد بن علی اشکوری	۷۴	دواتدار کبیر (به الطبرسی رجوع شود)	
قطب الدین مودود		ربع بن خیشم	۸۵
قوام الدین حسن	۱۳۴	ربعی نحوی	۹۸
کاراستی	۱۷۷	رضی الدین ابو مظفر ابراهیم بن	
کسائی	۱۵۱	مسعود غزنوی	۱۳۲
کماخی شاه	۱۴۳	زین الدین امیره بن شرف شاه حسینی	۱۱۷
ماما	۷۸	سمعدین وقاص	۸۵
محمد خوارزمشاه	۱۴۳	سیبویه	۱۵۱
محمد بن عبدوس جهشیاری	۷۸	سیف الدین اغراق	۸۵
محمد حسن نائینی (حاجی)	۷۴	سیف الدین غازی (متوفی ۵۴۴)	۱۹
محمود (از اقسنقریان)	۱۹	سیف الدین غازی (متوفی ۱۸۶)	۱۹
مسعود (از فسقنقریان)	۱۹	شاهنشاه (از اقسنقریان)	۱۹
معز الدین سنجر شاه	۱۹	شاه عباس صفوی	۸۵
معز الدین محمود	۱۹	شهاب الدین محمد	۱۳۴
مفضل بن عمر	۱۴۶	صاحب سنجار (به عمادالدین زنگی رجوع شود)	
منده	۷۸	صدراالدین محمد	۱۳۴
منصور بن بایقرا	۱۱۲		
منصور بن قراتکین	۱۱۲		

املاء کلمات

۱	آ بسکون (عابسکون)
۲۲	الاثناعشر والاثني عشر
۲۲	اثنا عشریه [شیعه]
۴۰	اذواق ومواجد
۱۲۵	انمودج

هو سیقی و آداب وفادات

۵۵	استخاره
	اسرائیلیات
۱۳۶	اوتوموبیل در چین قدیم
۱۵۲	ایشیک آقاسی باشی
۸۵۱	تزوج در ایران قدیم
۵۱	شبی لا نتر (جشن)

ملل و نحل

۳۳	اخوان الصفا
۱۴۵، ۶۹	اسماعیلیه
۷۴	اصحاب الاجماع
	اهل القلاع (به اسماعیلیه رجوع شود)
۱۳۴	مذهب ابوحنیفه
	یهود (عده آنان)

نجوم و ریاضیات

۱۴۲، ۴۱	اختلاج اعضا
۶۱	اسطرلاب
	اوزقنوغ (به اختلاج اعضا رجوع شود)
۱۰۷	تاریخ الهی
۱۳۲	حکم خرابی عالم بوسیله انوری

درباره شاهران

۶	آغجی
۱۳۲	ابوالفرج رونی
۲۶	احمد بن واضح

۱۹	مودود
۱۹	ناصرالدین محمود
۱۳۱	نصیرالدین محمود بن ابی نوبه
	نورالدین ارسلان شاه (متوفی ۶۰۷)
	نورالدین ارسلان شاه (متوفی ۶۱۵)
۱۹	نورالدین محمود
۲۴۳	هرمز شاه (ازخوارزمشاهیان)
۲۷	یاقوت
	یزدانیار ابو بکر حسین بن علی ارموی

اصطلاحات و امثال و حکم

۲۱	الاتقاء البررة والاقویا الفجرة
۱۴	احسن الشعر اكدبه
۲۶	احلی من وصال الحبيب
۵۸	اسد علی وفي الحروب نعامه
۷۷	اعجبنى قلب
۷۷	اعجبنى فالعجب به ماشئت
۷۹	اهور بن عیسان
۸۸	اقضاکم علی
۹۲	الاماشاء الله
۹۵	التقى طرفاها
۱۰۷	الله بس وما سواه هوس
۱۱۲	امثال آقای دهخدا
۱۱۴	امسیت کردیا واصبحت عربیا
۱۱۳	ان الدنيا قد غرتنا ...
۱۶۳	الایناس قبل الابساس
۱۶۴	این است و جزاین نیست
۱۳۱	القلامة قد قندت من الظفر

لهجه های زبان فارسی

۳	لهجه قدیم درده هرزند
۳۲	«اخر باخر» در لهجه ترکی

علوم ادبی

۷۵	اصطلاحات قشنگ فارسی
۸۱	اغلاط مشهوره
۸۴	افسانه‌ها
۱۰۰	الفات آخر کلمات عربی
۱۴۱	اوزان غریبه
۱۶۸	ایهام
۷۳۱۱	شعربی وزن وقافیه
۱۱۱	کلیه قوافی اشعار

مباحثی از دستور زبان

۲۰	اتحاد آخر
۵۶	استفهام
۵۸	استعمال جامد بمنزله صفت
۷۰	اسم مفعول در افعال فارسی
۷۰	اسم مفعولهای منسیه الافعال
۷۶	اضافه اسم پسر باسم پدر
۷۶	اضافه اسم فرد باسم قبیله
۷۶	اطلاق اسم پدر بر پسر
۹۰	حذف «ال» در طی عبارت فارسی
۱۹۲	«الف و لام»
۱۱۱	اماله الف
۱۱۱	«امپر سونل»
۱۱۳	امر حاضر از فعل مجهول
۱۱۷	«ان» (علامت نبوت)
۱۴۶	«ای» در آخر کلمه

۳۵	اخیطل اهوازی
۵۳	ازرقی
۵۸	اسدی
۷۳	اشعری
۷۸	اعشی قیس
۸۶	افضل الدین کاشی
۸۷	اقبال شرابی
۸	الف ابدال
۲۳۱، ۱۲۶	انوری
۶۲	سیف اسفرنگ
۱۰۱	قطران
۱۲۶	میزی

مطالب تاریخی

۶۸	آل ایوب
۱۸	اتابکان آذربایجان
۸۷، ۱۸	اتابکان موصل
۴۹	ارمینیه صغری
۵۴	اسبیدهان [جنگ-]
۸۱	اغلاط تاریخی
۸۵	افسانه‌های تاریخی
	اقسنقریان (نگاه کنید به اتابکان موصل)
۹۷	التون خانیان (سلسله Kin)
۱۱۲	امرای سامانیان
۱۱۶	امیرخراسان (لقب ملوک سامانیه)
۱۲۰	اندرخ [جنگ-]
۱۶۰	ایلکانویان
۱۱	تخریب بیت المقدس

نسخه بدل‌های تاریخ جهانگشا

۷۳	اشکور	۷	آقبوقا
۷۷	اعجمیان	۷	آقچه
۷۹	اغاچی	۷	آق سلطان
۸۰	اغراق (سیف‌الدین)	۹	اباچی
۸۱	اغش وهادان	۱۷	ابقا
۸۲	اغل حاجب	۲۲	اتلیغ
۸۲	اغللمش	۲۳	اجاش
۸۳	اغول غایبش خاتون	۴۲	اجاور
۸۹	اکر بکر	۳۹	اد کوتیمور
۹۱	الاتاق	۴۰	اربای کلون
۹۱	الاقماق	۴۱	اربوز
۹۲	الاق نوین	۴۱	ارتاق
۹۲	الان	۴۲	اردو بالیغ
۹۲	البارخان	۴۲	اردیش
۹۲	البخان	۴۲	ارزلاق سلطان
۹۲	البدرك	۴۳	ارزیر
۹۴	التای	۴۵	اوسلان خان
۹۵	التمغا	۴۶	ارغون
۹۷	التون خان	۴۶	ارغاسون
۹۸	التخان	۴۶	ارغو
۹۸	الش ایدی	۴۷	ارقون
۹۹	الخ ایف	۴۹	ارکون
۱۰۰	الخ طاق	۵۱	اروغان
۱۰۰	الخ نوین	۵۲	اربغ بوکا
۱۶۷	اله نشین	۵۲	از بک بای
۱۱۵	امیر امیران	۵۳	از ناور
۱۱۸	انجوودله	۶۳	اشتقار
۱۱۹	اندچرود	۷۰	اسناش

۱۴۸	اییه جمال الدین	۱۲۶	انن و کلوران
۱۴۸	ایچکیان	۱۳۵	اوتکین توتاق
۱۴۹	ایدی قوت	۱۳۷	اورانیان
۱۴۹	ایراخته	۱۳۸	اورخان
۱۵۳	ایقاق	۱۳۸	اورقینه خاتون
۱۵۴	ایلال	۱۴۰	اوران
۱۵۸	ایلچتای پهلوان	۱۳۸	اوز بک خات
۱۵۸	ایلچیکتای	۱۴۲	اوز جند
۱۵۹	ایلدز نوین	۱۴۳	اولاغچی
۱۶۱	ایلمکانوین	۱۴۳	اولاغ خان
۱۶۱	ایلتکو	۱۴۳	اولوق
۱۶۲	ایمیل	۱۴۴	اونان و کلوران
۱۶۲	ایمیل	۱۴۵	اوهتای
۱۶۴	اینال جوق	۱۴۵	اویرات

ذیل در باره اسماعیلیه

در صفحه ۶۵-۶۵ همین جلد، یادداشت‌های مرحوم قزوینی راجع به خاندان اسماعیلی جرجان بطبع رسید و وعده داده شد که استخراجات از «تاریخ جرجان» جهت تکمیل فایده درج شود. اینک آن فواید:

- ۱- ابراهیم بن اسماعیل بن عباس والد ابی بکر الاسماعیلی ۱۰۴، ۱۰۷.
- ۲- ابوبکر احمد بن ابراهیم بن اسماعیل بن العباس الاسماعیلی ۶۹ (وموارد دیگر).
- ۳- ابوسعید اسماعیل بن ابراهیم بن احمد بن ابراهیم الاسماعیلی ص ۱۰۶ (وموارد دیگر).
- ۴- اسماعیل بن العباس جد ابی بکر الاسماعیلی ۱۰۴ (موارد دیگر).
- ۵- ابوالعلاء السری بن اسماعیل بن احمد بن ابراهیم الاسماعیلی (ص ۱۸۵).
- ۶- ابوسعید سعد بن اسماعیل بن احمد بن ابراهیم الاسماعیلی ص ۱۸۵.
- ۷- ابو عبدالله ختن ابی بکر الاسماعیلی.
- ۸- ابو عمرو عبدالرحمن بن محمد بن الحسن سبط ابی بکر الاسماعیلی ص ۲۲۰.
- ۹- ابوالحسن عبدالواسع بن محمد بن الحسن سبط ابی بکر الاسماعیلی ص ۲۲۰.
- ۱۰- ابوبشر الفضل بن عبیدالله بن الحسن سبط ابی بکر الاسماعیلی ص ۲۹۲.
- ۱۱- ابوالفضل مسعدة بن اسماعیل بن احمد الاسماعیلی ص ۴۲۱.
- ۱۲- ابوالحسن مبشر بن اسماعیل بن احمد الاسماعیلی ۴۲۲.
- ۱۳- ابونصر محمد بن احمد بن ابراهیم بن اسماعیل الاسماعیلی ۴۰۹.
- ۱۴- ابوالعمر المفضل بن اسماعیل بن احمد الاسماعیلی ۴۲۱.

انتشارات دانشگاه تهران

- ۱- وراثت (۱) تألیف دکتر عزت‌الله خیبری
- ۲- A Strain Theory of Matter « « محمود حسابی
- ۳- آراء فلاسفه درباره عادت ترجمه « برزو سپهری
- ۴- کالبدشناسی هنری تألیف « نعمت‌الله کیهانی
- ۵- تاریخ بیهقی جلد دوم بتصحیح سعید نفیسی
- ۶- بیماریهای دندان تألیف دکتر محمود سبازی
- ۷- بهداشت و بازرسی خوراکیها « « سرهنگ شمس
- ۸- حماسه سرانی در ایران « « ذبیح‌الله صفا
- ۹- مزدینا و تأثیر آن در ادبیات پارسی « « محمد معین
- ۱۰- نقش برداری (جلد دوم) « مهندس حسن شمس
- ۱۱- گیاه‌شناسی « حسین گل‌کلاب
- ۱۲- اساس الاقتباس خواجه نصیر طوسی بتصحیح مدرس رضوی
- ۱۳- تاریخ دیپلوماسی عمومی (جلد اول) تألیف دکتر حسن ستوده تهرانی
- ۱۴- روش تجزیه « « علی‌اکبر برین
- ۱۵- تاریخ افضل - بدایع الازمان فی وقایع کرمان فراهم آورده دکتر مهدی بیانی
- ۱۶- حقوق اساسی تألیف دکتر قاسم زاده
- ۱۷- فقه و تجارت « زین‌العابدین ذوالمجدین
- ۱۸- راهنمای دانشگاه
- ۱۹- مقررات دانشگاه
- ۲۰- درختان جنگلی ایران
- ۲۱- راهنمای دانشگاه بانگیسی
- ۲۲- راهنمای دانشگاه بفرانسه
- ۲۳- Les Espaces Normaux
- ۲۴- موسیقی دوره ساسانی
- ۲۵- حماسه ملی ایران
- ۲۶- زیست‌شناسی (۳) بحث در نظریه لامارک
- ۲۷- هندسه تحلیلی
- ۲۸- اصول گداز و استخراج فلزات (جلد اول)
- ۲۹- اصول گداز و استخراج فلزات (« دوم)
- ۳۰- اصول گداز و استخراج فلزات (« سوم)

- ۳۱- ریاضیات در شیمی
 ۳۲- جنگل شناسی (جلد اول)
 ۳۳- اصول آموزش و پرورش
 ۳۴- فیزیولوژی گیاهی (جلد اول)
 ۳۵- جبر و آنالیز
 ۳۶- گزارش سفر هند
 ۳۷- تحقیق انتقادی در عروض فارسی
 ۳۸- تاریخ صنایع ایران - ظروف سفالین
 ۳۹- واژه نامه طبری
 ۴۰- تاریخ صنایع اروپای در قرون وسطی
 ۴۱- تاریخ اسلام
 ۴۲- جانورشناسی عمومی
 ۴۳- Les Connexions Normales
 ۴۴- کالبد شناسی توصیفی (۱) - استخوان شناسی
 دکتراش دکتر هورفر
 « مرحوم مهندس کریم ساهی
 « دکتر محمد باقر هوشیار
 « « اسمعیل زاهدی
 نگارش دکتر محمدعلی مجتهدی
 « « غلامحسین صدیقی
 « « پرویز نائل خانلری
 « « مهدی بهرامی
 « « صادق کیا
 « « عیسی بهنام
 « « دکتر نیایش
 « « فاطمی
 « « هشترودی
 « « امیراعلم - دکتر حکیم
 دکتراش دکتر نجم آبادی - دکتر نیک نفس - دکتر نائین
 نگارش دکتر مهدی جلالی
 « « آ. وارتانی
 « « زین العابدین ذوالعجدين
 « « ضیاء الدین اسمعیل بیگو
 « « ناصر انصاری
 « « افضل یور
 « « احمد بیرشک
 « « دکتر محمدی
 « « آذر
 « « نجم آبادی
 « « صفوی گلپایگانی
 « « آهی
 « « زاهدی
 « « دکتر فتح الله امیر هوشمند
 « « علی اکبر پریزن
 « « مهندس سعیدی
 ترجمه مرحوم غلامحسین زیرک زاده
 تألیف دکتر محمود کیهان
 « « مهندس کوهریان
 « « مهندس میردامادی
 « « دکتر آروین
 ۴۵- روان شناسی کودک
 ۴۶- اصول شیمی پزشکی
 ۴۷- ترجمه و شرح تبصرة علامه (جلد اول)
 ۴۸- اکوستیک (صوت) (۱) ارتعاشات - سرعت
 ۴۹- انگل شناسی
 ۵۰- نظریه توابع متغیر مختلط
 ۵۱- هندسه تریسمی و هندسه رقومی
 ۵۲- درس اللغة والادب (۱)
 ۵۳- جانور شناسی سیستماتیک
 ۵۴- پزشکی عملی
 ۵۵- روش تهیه مواد آلی
 ۵۶- ماهیانی
 ۵۷- فیزیولوژی گیاهی (جلد دوم)
 ۵۸- فلسفه آموزش و پرورش
 ۵۹- شیمی تجزیه
 ۶۰- شیمی عمومی
 ۶۱- امیل
 ۶۲- اصول علم اقتصاد
 ۶۳- مقاومت مصالح
 ۶۴- کشت گیاه حشره کش پیرتر
 ۶۵- آسیب شناسی

۱۰۱- کالبدشناسی توصیفی - استخوان‌شناسی اسب

۱۰۲- تاریخ عقاید سیاسی

۱۰۳- آرمایش و تصفیۀ آبها

۱۰۴- هشت مقاله تاریخی و ادبی

۱۰۵- فیه مافیه

۱۰۶- جغرافیای اقتصادی (جلد اول)

۱۰۷- الکتر بسته و موارد استعمال آن

۱۰۸- مبادلات انرژی در گیاه

۱۰۹- تلخیص البیان عن مجازات القرآن

۱۱۰- دو رساله - وضع الفاظ و قاعده لاصرف

۱۱۱- شیمی آلی (جلد اول) انوری و اصول کلو

۱۱۲- شیمی آلی دارماتیک (جلد اول)

۱۱۳- حکمت الهی عام و خاص

۱۱۴- امراض حلق و بینی و حنجره

۱۱۵- آنالیز ریاضی

۱۱۶- هندسه تحلیلی

۱۱۷- شکسته بندی (جلد دوم)

۱۱۸- باغبانی (۱) باغبانی عمومی

۱۱۹- اساس انوکید

۱۲۰- فیزیک پزشکی

۱۲۱- اکوستیک (صوت ۲) مشخصات صوت - اوله - تار

۱۲۲- جراحی فوری اطفال

۱۲۳- فهرست کتب اهدائی آقای مشکوة (۱)

۱۲۴- چشم پزشکی (جلد اول)

۱۲۵- شیمی فیزیک

۱۲۶- بیماریهای گیاه

۱۲۷- بحث در مسائل پرورش اخلاقی

۱۲۸- اصول عقاید و کرائم اخلاق

۱۲۹- تاریخ کشاورزی

۱۳۰- کالبدشناسی انسانی (۱) سر و گردن

۱۳۱- امراض و امیر دام

۱۳۲- درس اللغة و الادب (۲)

۱۳۳- واژه نامه سرمائی

۱۳۴- تک باخته شناسی

۱۳۵- حقوق اساسی جاپ بنجم (اصلاح شده)

۱۳۶- عضله و زیبایی پلاستیک

۱۳۷- طیف جذبی و اشعه ایکس

تألیف دکتر میر بابائی

« « محسن عزیزی

نگارش « محمد جواد جنیدی

« نصرالله فلسفی

« بدیع الزمان فروزانفر

« دکتر محسن عزیزی

« مهندس عبدالله ریاضی

« دکتر اسمعیل زاهدی

« سید محمد باقر سبزواری

« محمود شباهی

« دکتر عابدی

« « شیخ

« مهدی قمشۀ

« دکتر علیم مروستی

« « منوچهر وصال

« « احمد عقیلی

« « امیر کیا

« مهندس شبانی

« مهدی آشتیانی

« دکتر فرهاد

« « اسمعیل بیگی

« « مرعشی

« علینقی منزوی تهرانی

« دکتر ضرابی

« « بازرگان

« « خبری

« « سپهری

« زین العابدین ذوالمجدین

« دکتر تقی بهرامی

« « حکیم و دکتر گنج بخش

« « رستگار

« « مهدی

« « صادق کیا

« « عزیز رفیعی

« « قاسم زاده

« « کیهانی

« « فاضل زندی

- [illegible]

- ۱۷۴- تاریخ مصر (جلد اول) تألیف احمد بهمنش
- ۱۷۵- آسیب‌شناسی آزر دگی سیستم رتیکولو آندوتلیال > دکتر آرمن
- ۱۷۶- نهضت ادبیات فرانسه در دوره رومانیک > مرحوم زبرک زاده
- ۱۷۷- فیزیولوژی (طب عمومی) نگارش دکتر معباح
- ۱۷۸- خطوط لبه‌های جذبی (اشعه ایکس) > > زندگی
- ۱۷۹- تاریخ مصر (جلد دوم) > احمد بهمنش
- ۱۸۰- سیر فرهنگ در ایران و مغرب زمین > دکتر صدیق اعلم
- ۱۸۱- فهرست کتب اهدائی آقای مشکوة (جلد سوم- قسمت دوم) > معتمدی دانش پژوه
- ۱۸۲- اصول فن کتابداری > دکتر محسن صبا
- ۱۸۳- رادیو الکتریسته > > رحیمی
- ۱۸۴- یوره > > محمود سیاسی
- ۱۸۵- چهار رساله > محمد سنگلجی
- ۱۸۶- آسیب‌شناسی (جلد دوم) > دکتر آرمن
- ۱۸۷- یادداشت‌های مرحوم قزوینی فراهم آورده آقای ایرج افشار
- ۱۸۸- استخوان شناسی مقایسه‌ای (جلد دوم) تألیف دکتر میربابائی
- ۱۸۹- جغرافیای عمومی (جلد اول) > > مستوفی
- ۱۹۰- بیماریهای واگیر (جلد اول) > > غلامعلی ینشور
- ۱۹۱- بتن فولادی (جلد اول) « مهندس خلیلی
- ۱۹۲- حساب جامع و فاضل نگارش دکتر مجتهدی
- ۱۹۳- مبداء و معاد ترجمه آقای محمودشاهی
- ۱۹۴- تاریخ ادبیات روسی تألیف > سعید نفیسی
- ۱۹۵- تاریخ تمدن ایران ساسانی (جلد دوم) > > >
- ۱۹۶- درمان تراخم با الکتروکو آگولاسیون > دکتر پرفسور شمس
- ۱۹۷- شیمی و فیزیک (جلد اول) > > توسلی
- ۱۹۸- فیزیولوژی عمومی > > شیبانی
- ۱۹۹- داروسازی جالینوسی > > مقدم
- ۲۰۰- علم‌العلامات نشانه‌شناسی (جلد دوم) > > میندی نژاد
- ۲۰۱- استخوان شناسی (جلد اول) > > نعمت‌اله کیهانی
- ۲۰۲- پیوره (جلد دوم) > > محمود سیاسی
- ۲۰۳- علم النفس ابن سینا و تطبیق آن با روانشناسی جدید > > علی اکبر سیاسی
- ۲۰۴- قواعد فقه > آقای محمودشاهی
- ۲۰۵- تاریخ سیاسی و دیپلوماسی ایران > دکتر علی اکبرینا
- ۲۰۶- فهرست مصنفات ابن سینا > > مهدوی
- ۲۰۷- مخارج الحروف تصحیح و ترجمه دکتر پرویز ناتل خانلری
- ۲۰۸- عیون الحکمه از ابن سینا - چاپ عکسی

۲۰۹- شیمی یولوژی

۲۱۰- میکروشناسی (جلد دوم)

۲۱۱- حشرات زیان آور ایران

۲۱۲- هواشناسی

۲۱۳- حقوق مدنی

۲۱۴- ماکذقصص و تمثیلات مثنوی

۲۱۵- مکانیک استدلالی

۲۱۶- ترمودینامیک (جلد دوم)

۲۱۸- گروه بندی و انتقال خون

۲۱۸- فیزیک، ترمودینامیک (جلد اول)

۲۱۹- روان پزشکی (جلد سوم)

۲۲۰- بیماریهای درونی (جلد اول)

۲۲۱- حالات عصبانی یا نورز

۲۲۲- کالبدشناسی توصیفی (۷)

(دستگاه گوارش)

۲۲۳- علم الاجتماع

۲۲۴- الهیات

۲۲۵- هیدرولیک عمومی

۲۲۶- شیمی عمومی معدنی فلزات (جلد اول)

۲۲۷- آسیب شناسی آزردهای سورنال « غده فوق کلیوی »

۲۲۸- اصول الصرف

۲۲۹- سازمان فرهنگی ایران

۲۳۰- فیزیک، ترمودینامیک (جلد دوم)

۲۳۱- راهنمای دانشگاه

۲۳۲- مجموعه اصطلاحات علمی

۲۳۳- بهداشت غذایی (بهداشت نسل)

۲۳۴- جغرافیای کشاورزی ایران

۲۳۵- ترجمه آنهایه باتصحيح و مقدمه (۱)

۲۳۶- احتمالات و آمار ریاضی (۲)

۲۳۷- اصول تشریح چوب

۲۳۸- خون شناسی عملی (جلد اول)

۲۳۹- تاریخ ملل قدیم آسیای غربی

۲۴۰- شیمی تجزیه

۲۴۱- دانشگاهها و مدارس عالی امریکا

۲۴۲- پانزده گفتار

۲۴۳- بیماریهای خون (جلد دوم)

تألیف دکتر مافی

» آقایان دکتر سهراب-

دکتر میردامادی

» مهندس عباس دواجی

» دکتر محمد منجمی

» » سید حسن امامی

نگارش آقای فروزانفر

» پرفسور فاطمی

» مهندس بازرگان

» دکتر یحیی پوبا

» » روشن

» » میر سپاسی

» » مبیندی نژاد

ترجمه » چهارازی

تألیف دکتر امیراعلم - دکتر حکیم

دکتر کیهانی - دکتر نجم آبادی - دکتر نیک نفس

تألیف دکتر مهدوی

» فاضل تونی

» مهندس ریاضی

تألیف دکتر فضل الله شیروانی

» » آرمین

» علی اکبر شهابی

تألیف دکتر علی کنی

نگارش دکتر روشن

-

-

نگارش دکتر فضل الله صدیق

» دکتر تقی بهرامی

» آقای سید محمد سبزواری

» دکتر مهدوی اردبیلی

» مهندس رضا حجازی

» دکتر رحمتیان دکتر شمس

» » بهمنش

» » شیروانی

» » ضیاء الدین اسمعیل بیکی

» آقای مجتبی مینوی

» دکتر یحیی پوبا

- ۲۴۴- اقتصاد کشاورزی
- ۲۴۵- علم العلامات (جلد سوم)
- ۲۴۶- بتن آرمه (۲)
- ۲۴۷- هندسه دیفرانسیل
- ۲۴۸- فیزیولوژی گل ورده بندی تك لپه ايه
- ۲۴۹- تاريخ زنديه
- ۲۵۰- ترجمه النهايه باتصحيح ومقدمه (۲)
- ۲۵۱- حقوق مدنی (۲)
- ۲۵۲- دفتر دانش وادب (جزء دوم)
- ۲۵۳- یادداشت‌های قزوینی (جلد دوم ب، ت، ث، ج)
- ۲۵۴- تفوق و برتری اسپانیا
- ۲۵۵- تیره شناسی (جلد اول)
- ۲۵۶- کالبد شناسی توصیفی (۸)
دستگاه ادرار و تناسل - پرده صفاق
- ۲۵۷- حل مسائل هندسه تحلیلی
- ۲۵۸- کالبد شناسی توصیفی (حیوانات اهلی مفصل شناسی مقایسه ای)
- ۲۵۹- اصول ساختمان و محاسبه ماشینهای برق
- ۲۶۰- بیماریهای خون و لنف (بررسی بالینی و آسیب شناسی)
- ۲۶۱- سرطان شناسی (جلد اول)
- ۲۶۲- شکسته بندی (جلد سوم)
- ۲۶۳- بیماریهای واگیر (جلد دوم)
- ۲۶۴- انگل شناسی (بندبایان)
- ۲۶۵- بیماریهای درونی (جلد دوم)
- ۲۶۶- دامپرووری عمومی (جلد اول)
- ۲۶۷- فیزیولوژی (جلد دوم)
- ۲۶۸- شعر فارسی (در عهد شاهرخ)
- ۲۶۹- فن انگشت نگاری (جلد اول و دوم)
- ۲۷۰- منطق التلویجات
- ۲۷۱- حقوق جنائی
- ۲۷۲- سمیولوژی اعصاب
- ۲۷۳- کالبد شناسی توصیفی (۹)
(دستگاه تولید صوت و تنفس)
- ۲۷۴- اصول آمار و کلیات آمار اقتصادی
- ۲۷۵- گزارش کنفرانس آمی ژنو
- ۲۷۶- امکان آلوده کردن آبهای مشروب
- نگارش دکتر احمد مهر
- میمندی نژاد
- آقای مهندس خلیلی
- دکتر بهروز
- زاهدی
- هادی هدایت
- آقای سبزواری
- دکتر امامی
- ایرج افشار
- دکتر خانبا با بیانی
- احمد یارسا
- تألیف دکتر امیر اعلم - دکتر حکیم - دکتر کیهان
دکتر نجم آبادی - دکتر نیک نفس
- نگارش دکتر علی تقی وحدتی
- میر بابائی
- مهندس احمد رضوی
- دکتر رحمتیان
- آرمین
- امیر کیا
- بینش ور
- عزیز رفیعی
- میمندی نژاد
- بهرامی
- علی کاتوزیان
- پارشاطر
- نگارش ناصر قلی وادسر
- دکتر فیاض
- تألیف آقای دکتر عبدالحسین علی آبادی
- چهرازی
- تألیف دکتر امیر اعلم - دکتر حکیم - دکتر کیهان
دکتر نجم آبادی - دکتر نیک نفس
- نگارش دکتر محسن صبا
- جناب دکتر بازو گاد
- نگارش دکتر حسین سهراب - دکتر میمندی نژاد

- ۲۷۷- مدخل منطق صورت
- ۲۷۸- ویروسها
- ۲۷۹- تالیفاتها (آلکها)
- ۲۸۰- گیاهشناسی سیستماتیک
- ۲۸۱- تیرهشناسی (جلد دوم)
- ۲۸۲- احوال و آثار خواجه نصیرالدین طوسی
- ۲۸۳- احادیث منتهی
- ۲۸۴- قواعد النحو
- ۲۸۵- آزمایشهای فیزیک
- ۲۸۶- پندنامه اهوازی یا آئین پزشکی
- ۲۸۷- بیماریهای خون (جلد سوم)
- ۲۸۸- جنین شناسی (رویان شناسی) جلد اول
- ۲۸۹- مکانیک فیزیک (اندازه گیری مکانیک نقطه مادی و فرضیه نسبیت) (چاپ دوم)
- ۲۹۰- بیماریهای جراحی قفسه سینه (ریه، مری، قفسه سینه)
- ۲۹۱- اکوستیک (صوت) چاپ دوم
- ۲۹۲- چهار مقاله
- ۲۹۳- داریوش یکم (پادشاه پارسها)
- ۲۹۴- کالبدشکافی تشریح علی سروگردن- سلسله اعصاب مرکزی
- ۲۹۵- درس اللغة والادب (۱) چاپ دوم
- ۲۹۶- سه گفتار خواجه طوسی
- ۲۹۷- Sur les espaces de Riemann
- ۲۹۸- فصول خواجه طوسی
- ۲۹۹- فهرست کتب اهدائی آقای مشکوة (جلد سوم) بخش سوم
- ۳۰۰- الرسالة المعینة
- ۳۰۱- آغاز و انجام
- ۳۰۲- رساله امامت خواجه طوسی
- ۳۰۳- فهرست کتب اهدائی آقای مشکوة (جلد سوم) بخش چهارم
- ۳۰۴- حل مشکلات معینه خواجه نصیر
- ۳۰۵- مقدمه قدیم اخلاق ناصری
- ۳۰۶- بیوگرافی خواجه نصیرالدین طوسی (بزبان فرانسه)
- ۳۰۷- رساله بیست باب در معرفت اسطرلاب
- ۳۰۸- مجموعه رسائل خواجه نصیرالدین
- ۳۰۹- سرگذشت و عقائد فلسفی خواجه نصیرالدین طوسی
- ۳۱۰- فیزیک (پدیده های فیزیکی در دماهای بسیار خفیف)
- کتاب هفتم
- ۳۱۱- رساله جبر و مقابله خواجه نصیر طوسی
- نگارش دکتر غلامحسین مصاحب
- > > > فرج الله شفا
- > > > عزت الله خبیری
- > > > محمد درویش
- > > > پارسا
- > > > مدرس رضوی
- > > > آقای فروزانفر
- > > > قاسم توپسرکانی
- > > > دکتر محمد باقر محمودیان
- > > > محمود نجم آبادی
- > > > یحیی پویا
- > > > احمد شفائی
- تألیف دکتر کمال الدین جناب
- > > > محمد تقی قوامیان
- > > > ضیاء الدین اسماعیل ییگی
- > > > بتصحیح محمد معین
- > > > نکاوش منشی زاده
- > > > نعمت الله کیهانی
- > > > محمد معدنی
- بکوشش محمد تقی دانش پژوه
- نگارش دکتر هشترودی
- بکوشش محمد تقی دانش پژوه
- نگارش محمد تقی دانش پژوه
- > > >
- > > > ایرج افشار
- بکوشش محمد تقی دانش پژوه
- > > >
- > > >
- > > > جلال الدین همای
- نگارش دکتر امشای
- > > > مدرس رضوی
- > > >
- > > > محمد مدرسی (زنجانی)
- > > > دکتر روشن
- بکوشش اکبر دانا سرشت

- ۳۱۲ - آلرژی بیماریهای ناشی از آن
۳۱۳ - راهنمای دانشگاه (بفراسه) دوم چاپ
۳۱۴ - احوال و آثار محمد بن جریری طبری
۳۱۵ - مکانیک سینماتیک
۳۱۶ - مقدمه روانشناسی (نست اول)
۳۱۷ - دامپوری (جلد دوم)
۳۱۸ - تمرینات و تجربیات (شیمی آلی)
۳۱۹ - جغرافیای اقتصادی (جلد دوم)
۳۲۰ - پاتولوژی مقایسه‌ای (بیماریهای مشترک انسان و دام)
۳۲۱ - اصول نظریه ریاضی احتمال
۳۲۲ - رده بندی دوله‌ای ها و باز دنگان
۳۲۳ - قوانین مالییه و محاسبات عمومی و مطالعه بودجه
از ابتدای مشروطیت تا حال
۳۲۴ - کالبدشناسی انسانی (۱) سر و گردن
(توصیفی - موضعی - طرز تشریح)
۳۲۵ - ایمنی شناسی (جلد اول)
۳۲۶ - حکمت الهی عام و خاص (تجدید چاپ)
۳۲۷ - اصول بیماریهای ارثی انسان (۱)
۳۲۸ - اصول استخراج معادن
۳۲۹ - مقررات دانشگاه (۱) مقررات استخدامی و مالی
۳۳۰ - شلیمر
۳۳۱ - تجزیه ادرار
۳۳۲ - جراحی فك و صورت
۳۳۳ - فلسفه آموزش و پرورش
۳۳۴ - اکوستیک (۴) صوت
۳۳۵ - الکتريسته صنعتی (جلد اول چاپ دوم)
۳۳۶ - سالنامه دانشگاه
۳۳۷ - فیزیک جلد هشتم - کارهای آزمایشگاه و مسائل ترمودینامیک < دکتر روشن
< < فیاض
۳۳۸ - تاریخ اسلام (چاپ دوم)
۳۳۹ - هندسه تحلیلی (چاپ دوم)
۳۴۰ - آداب اللغة العربیة و تاریخها (۱)
۳۴۱ - حل مسائل ریاضیات عمومی
۳۴۲ - جوامع الحکایات
۳۴۳ - شیمی تحلیلی
۳۴۴ - ارادة معطوف بقدرت (انریچه)
۳۴۵ - دفتر دانش و ادب (جلد سوم)
۳۴۶ - حقوق مدنی (جلد اول تجدید چاپ)

- ۳۴۷ - نمایشنامه لوسید
 ۳۴۸ - آب شناسی هیدرولوژی
 ۳۴۹ - روش شیمی تجزیه (۱)
 ۳۵۰ - هندسه تریسمی
 ۳۵۱ - اصول الصرف
 ۳۵۲ - استخراج نفت (جلد اول)
 ۳۵۳ - سخنرانیهای پروفیسور رنه ونسان
 ۳۵۴ - گورش کبیر
 ۳۵۵ - فرهنگ غفاری فارسی فرانسه (جلد اول)
 ۳۵۶ - اقتصاد اجتماعی
 ۳۵۷ - بیولوژی (وراثت) (تجدید چاپ)
 ۳۵۸ - بیماریهای مغزو روان (۳)
 ۳۵۹ - آئین دادرسی در اسلام (تجدید چاپ)
 ۳۶۰ - تقریرات اصول
 ۳۶۱ - کالبد شکافی توصیفی (جلد ۴ - عضله شناسی اسب) تألیف دکتر میربابائی
 ۳۶۲ - الرسالة الکمالیه فی الحقایق الالهیه
 ۳۶۳ - بی حسی های ناحیه ای دردندان پزشکی
 ۳۶۴ - چشم و بیماریهای آن
 ۳۶۵ - هندسه تحلیلی
 ۳۶۶ - شیمی آلی ترکیبات حلقوی (چاپ دوم)
 ۳۶۷ - پزشکی عملی
 ۳۶۸ - اصول آموزش و پرورش (چاپ سوم)
 ۳۶۹ - پرتو اسلام
 ۳۷۰ - جراحی عملی دهان و دندان (جلد اول)
 ۳۷۱ - درد شناسی دندان (۱)
 ۳۷۲ - مجموعه اصطلاحات علمی (قسمت دوم)
 ۳۷۳ - تیره شناسی (جلد سوم)
 ۳۷۴ - المعجم
 ۳۷۵ - جواهر آلائار (ترجمه مثنوی)
 ۳۷۶ - تاریخ دیپلوماسی عمومی
 ۳۷۷ - Textes Français
 ۳۷۸ - شیمی فیزیک (جلد دوم)
 ۳۷۹ - زیباشناسی
 ۳۸۰ - بیماریهای مشترک انسان و دام
 ۳۸۱ - فرزانه و روان
 ۳۸۲ - بهبود نسل بشر
 ۳۸۳ - یادداشتهای قزوینی (۳)
 ۳۸۴ - گویش آشتیان
- ترجمه دکتر سپهبدی
 تألیف دکتر جنیدی
 « فخرالدین خوشنویسان »
 « جمال عصار »
 « علی اکبر شهابی »
 « دکتر جلال الدین توانا »
 ترجمه دکتر سیاسی - دکتر سیمجور
 تألیف دکتر هادی هدایتی
 مهندس امیرجلال الدین غفاری
 دکتر سید شمس الدین جزایری
 « خبری »
 « حسین رضاعی »
 آقای محمد سنگلجی
 « محمود شهابی »
 تألیف دکتر میربابائی
 « سبزواری »
 « دکتر محمود مستوفی »
 « باستان »
 « مصطفی کامکاربارسی »
 « ابوالحسن شبخ »
 « ابوالقاسم نجم آبادی »
 « هوشیار »
 بقلم عباس خلیلی
 تألیف دکتر کاظم سیمجور
 « محمود سیاسی »
 -
 « احمد پادسا »
 بتصحیح مدرس رضوی
 بقلم عبدالعزیز صاحب الجواهر
 تألیف دکتر محسن عزیزی
 « بانو نفیسی »
 « دکتر علی اکبر توسلی »
 « آقای علینقی وزیری »
 « دکتر مبینی نژاد »
 « بصیر »
 « محمد علی مولو »
 ایرج افشار
 تألیف دکتر صادق کیا

- ۳۸۵ - کالبد شکافی (تشریح عملی قفسه سینه و قلب و ریه) نگارش دکتر نعمت الله کیهانی
- ۳۸۶ - ایران بعد از اسلام « عباس خلیلی
- ۳۸۷ - تاریخ مصر قدیم (جلد اول چاپ دوم) « دکتر احمد بهمنش
- ۳۸۸ - آرمونیاتها (۱) سرخسها « « خبری
- ۳۸۹ - شیمی صنعتی (جلد اول) « « رادفر
- ۳۹۰ - فیزیک عمومی الکتروسیسته (جلد اول) « « روشن
- ۳۹۱ - مبادی علم هوا شناسی « « احمد سعادت
- ۳۹۲ - منطق و روش شناسی « « علی اکبر سیاسی
- ۳۹۳ - الکترونیک (جلد اول) « « رحیمی قاجار
- ۳۹۴ - فرهنگ غفاری (جلد دوم) « مهندس جلال الدین غفاری
- ۳۹۵ - حکمت الهی عام و خاص (جلد دوم) « محیی الدین مهدی الهی قمشه‌ای
- ۳۹۶ - گنج جواهر دانش (۴) « حسن آل طه
- ۳۹۷ - فن کالبد گشائی و آسیب شناسی « دکتر محمدکار
- ۳۹۸ - فرهنگ غفاری (جلد سوم) « مهندس جلال الدین غفاری
- ۳۹۹ - مزدا پرستی در ایران قدیم « دکتر ذبیح الله صفا
- ۴۰۰ - اصول روشهای ریاضی آمار « « افضلی پور
- ۴۰۱ - تاریخ مصر قدیم (جلد دوم) « « دکتر احمد بهمنش
- ۴۰۲ - عددمن بلغاء ایران فی اللغة « قاسم تویسرگانی
- ۴۰۳ - علم اخلاق (نظری و عملی) « دکتر علی اکبر سیاسی
- ۴۰۴ - ادوار فقه (جلد دوم) « آقای محمود شهابی
- ۴۰۵ - جراحی عملی دهان و دندان (جلد دوم) « دکتر کاظم سیمجور
- ۴۰۶ - فیزیولوژی با لینی « « گیتی
- ۴۰۷ - سهم الارث « نصر اصفهانی
- ۴۰۸ - جبر آنالیز « دکتر محمد علی مجتهدی
- ۴۰۹ - هوا شناسی (جلد اول) « « محمد منجمی
- ۴۱۰ - بیماریهای درونی (جلد سوم) « « میمندی نژاد
- ۴۱۱ - مبانی فلسفه « « علی اکبر سیاسی
- ۴۱۲ - فرهنگ غفاری (جلد چهارم) « مهندس امیر جلال الدین غفاری
- ۴۱۳ - هندسه تجلیلی (چاپ دوم) « دکتر احمد سادات عقیلی
- ۴۱۴ - کالبد شناسی (عضله شناسی مقایسه‌ای) (جلد پنجم) « « میر بابائی
- ۴۱۵ - سالنامه دانشگاه ۱۳۳۶-۱۳۳۵ -
- ۴۱۶ - یادنامه خواجه نصیر طوسی نگارش دکتر صفا
- ۴۱۷ - تئوریهای اساسی ژنتیک « « آزر م
- ۴۱۸ - فولاد و عملیات حرارتی آن « مهندس هوشنگ خسرویار
- ۴۱۹ - تأسیسات آبی « مهندس عبدالله ریاضی

- ۴۲۰ - بیماریهای اعصاب (جلد نخست)
- ۴۲۱ - مکانیک عمومی (جلد دوم)
- ۴۲۲ - صنایع شیمی معدنی (جلد اول)
- ۴۲۳ - مکانیک استدلایی
- ۴۲۴ - تاریخ فرهنگ ایران
- ۴۲۵ - شرح تبصره آیه الله علامه حلی (جلد دوم)
- ۴۲۶ - حکیم ازرقی هروی
- ۴۲۷ - علوم عقلی
- ۴۲۸ - شیمی آنالیتیک
- ۴۲۹ - فیزیک الکتریسته (جلد دوم)
- ۴۳۰ - کلیات شمس تبریزی
- ۴۳۱ - کانی شناسی (تحقیق دوباره بعضی از کانه‌های جزیره هرمز) نگارش دکتر عبدالکریم قریب
- ۴۳۲ - فرهنگ غفاری فارسی بفرانسه (جلد پنجم)
- ۴۳۳ - ریاضیات در شیمی (جلد دوم)
- ۴۳۴ - تحقیق در فهم بشر
- ۴۳۵ - السعادة والاسهار
- ۴۳۶ - تاریخ فرهنگ اروپا
- ۴۳۷ - نقشه برداری (جلد دوم)
- ۴۳۸ - بیماریهای گیاه (تجدید چاپ)
- ۴۳۹ - حقوق مدنی (جلد سوم)
- ۴۴۰ - سخنرانیهای آقای انیس المقدسی (استاد دانشگاه آمریکایی بیروت)
- ۴۴۱ - دردشناسی دندان (جلد دوم)
- ۴۴۲ - حقوق اساسی فرانسه
- ۴۴۳ - حقوق عمومی واداری
- ۴۴۴ - پاتولوژی مقایسه‌ای (جلد سوم)
- ۴۴۵ - شیمی عمومی معدنی
- ۴۴۶ - فسیل شناسی
- ۴۴۷ - فرهنگ غفاری فارسی بفرانسه (جلد ششم)
- ۴۴۸ - تحقیق در تاریخ قندسازی ایران
- ۴۴۹ - مشخصات جغرافیای طبیعی ایران
- ۴۵۰ - جراحی فك و صورت (جلد دوم)
- ۴۵۱ - تاریخ هرودت
- ۴۵۲ - تاریخ دیپلماسی عمومی (چاپ دوم)
- ۴۵۳ - سازمان فرهنگی ایران (تجدید چاپ)
- ۴۵۴ - مسائل گوناگون پزشکی
- ۴۵۵ - فیزیک الکتریسته (جلد سوم)
- ۴۵۶ - جامعه شناسی یا علم الاجتماع
- ۴۵۷ - اورمی
- نگارش دکتر صادق صبا
- دکتر مجتبی ریاضی
- مهندس مرتضی قاسمی
- پرفسور تقی فاطمی
- دکتر عیسی صدیق
- زین العابدین ذوالعبدین
- بتصحیح مرحوم علی عبدالرسولی
- نگارش دکتر ذبیح الله صفا
- دکتر کاکیک
- روشن
- باتصحیحات و حواشی آقای فروزانفر
- نگارش دکتر عبدالکریم قریب
- امیر جلال الدین غفاری
- دکتر هورفر
- ترجمه دکتر رضا زاده شفق
- بتصحیح مجتبی مینوی
- نگارش دکتر عیسی صدیق
- مهندس حسن شمس
- دکتر خبیری
- دکتر سید حسن امامی
- نگارش دکتر محمود سیاسی
- قاسم زاده
- شیدفر
- میمندی نژاد
- شیروانی
- فرشاد
- امیر جلال الدین غفاری
- مهندس ابرهیم ریاحی
- دکتر حسین گل کلاب
- حسین مهدوی
- هادی هدایتی
- حسن ستوده تهرانی
- علی کنی
- محمد علی مولوی
- روشن
- نگارش دکتر یحیی مهدوی
- دکتر رفعت

- ۴۵۸ - بهداشت عمومی (بیش گیری بیماریهای واگیر) > > اعتمادیان
- ۴۵۹ - تاریخ عقاید اقتصادی (چاپ دوم) > مرحوم دکتر حسن شهید نورانی
- ۴۶۰ - تبصره و دورسائه دیگر در منطق بکوشش دانش پژوه
- ۴۶۱ - مسائل گوناگون پزشکی (جلد سوم) نگارش دکتر مولوی
- ۴۶۲ - کلیات شمس تبریزی (جزوه دوم) تصحیح فروزانفر
- ۴۶۳ - ارتد نسی (جلد اول) نگارش دکتر ریاض

